

ذکر منشعبات مستعملان

کی مرگب باشد از دو سبب و ونندی مقرون و آن چهارده است.

مفتعلان	مفاعِلن	مفعولن	فَعولن	فاعِلن	فَع لن
مطوی	مخبون	مقطع	مخلع	مرفوع	أَحَدَّ
فَعْلتن	مستفعلان	مفاعِلان	مفتعلان	فَمِلتان	مستفعلاتن
مخبول	مذال	مخبون مذال	مطوی مذال	مخبول مذال	مرفل
	مفتعلاتن	مفاعِلاتن			
	مطوی مرفل	مخبون مرفل			

ذکر منشعبات مُس تَفَع لن

کی مرگب باشد از دو سبب و ونندی مفروق و آن پنج است :

مفاعِلن	مفاعِل	مستفعل	مفعولن	فَعولن
مخبون	مشكول	مكفوف	مقصور	مخبون منصور

ذکر منشعبات مفعولات و آن چهارده است.

مفاعِل	فاعِلات	فَعْلات	مفعولان	مفعولن
مخبون	مطوی	مخبون مطوی	موقوف	مكشوف

فَعولن	فَعولان	فَع لن	فاعِلن	فاعِلان
مخبون مكشوف	مخبون موقوف	أَحَدَّ	مطوی مكشوف	مطوی موقوف
فَعْلن	(ع. ۲۷) مفعول	فَاع	فَع	
مخبون مطوی مكشوف	مرفوع	مجدوع	منحور	

۱- نسخه آ، در اینجا افزوده : مفعِلان مطوی مرفل و ابن خلط و زائده است چه

اولاً مفعِلان قبلاً ذکر شده و در اینجا افو و زائده است و ثانیاً مفعِلان مطوی مرفل نیست و مطوی مذال است. ۲- م : مجدوع.

مفاعِلن	مفاعیلُ	مفاعیلُ	مفاعیلُ	مفاعیلُ	مفاعیلُ
مقبوض	مکفوف	مقصود	مخبر	مخبر	مخبر
فعل	فعل	فاعلن	فاع	فاع	فاعیلان
اهتم	مجبوب	اشتر	ارل	ابتر	مستبع

ذکر منشعبات فاعلاتن

کسی مرکب باشد از دو سبب و وتدی مقرون و آن بانزده است :

فعالان	فاعلات	فاعلات	فاعلات	فاعلات	فعالان
مخبون	مکفوف	مشکول	مقصود	مخبون مقصور	مخبون مقصور
فاعلن	فعل	فع لن	مفعولان	فعالان	فاعلیان
مخبر	مخبون مخذوف	اصلم	مشقت	اصلم مستبع	مستبع
فعلیان	فعل	فاع	فاع	فاع	فاع
مخبون مستبع	مربع	مجبوف مستبع	مجبوف	مجبوف	مجبوف

ذکر منشعبات فاع لاتن

کسی مرکب باشد از وتدی مفروق و دو سبب (l. 26) و آن بنج است.

فاع لات	فاع لان	فاع لن	فاع	فاع
مکفوف	مقصود	مخبر	مخبر	مخبر

۱- آ : اهتم ۲- م : ارز

(بقیه از صفحه قبل)

فرع آورده است بنابر این فروعی که در آنکتاب از معاین ذکر شده هیچده است ، دوازده بعلاوه همین وزن را که بواسطه تخفیف و قصر از معاین پیدا شده در آنجا آورده با این فرق که در آنجا معاین بجای مفعول آمده است در هر حال در بودن مفعول (یا فاعلان بقول صاحب معیار الاشعار) از فروع معاین جای شك و تردید نیست (رجوع شود بصفحه ۵۲ و ۶۷ معیار الاشعار چاپ طهران).

حروف زواید (f. 27^b) باشد چنانک گفتیم، و این شخص میم ملامت را کسی^۱ اصل کلمه است خزم ساخته است، و بهیچ حال محدثان شعراء عرب و عجم را نشاید کی خزم بکار دارند از بهر آنک ذوق شعر خلای می کند و طبع از آن نفرت می گیرد، و این اسم از خزانه شتر گرفته اند و آن زیادت حلقه‌ی باشد بشمین کی در بیضی شتر کنند تا مهار دروی بندند، معاقبت آنست کی سقوط دو حرف از وزنی برسبیل منابوت باشد^۲ اگر یکی بیفتد^۳ البته دیگری برقرار باشد و^۴ شاید کی هیچ دوساقط نشوند اما نشاید کی هر دو با هم^۵ بیفتند، و این اسم از منابوت دو شریک گرفته اند (کی) در سفری یک مرکوب دارند و بنوبت بر نشینند^۶ و آنرا در عربیت معاقبت خوانند^۷ و هر چه از پس چیزی در آید آنرا معاقبت خوانند^۸ و چون حقیقت معاقبت معلوم شد بدانک معاقبت است میان یا و نون مفاعیلن^۹ در بحر هزج تا اگر یا بیفتد^{۱۰} نشاید که نون بیفتد، و اگر نون بیفتد نشاید که یا بیفتد، و همچنین معاقبت است میان نون فاعلان و الف فاعلن و فاعلان دیگر کی از بس آن آید، و چون حرفی بیفتد^{۱۱} بمعاقبت حرفی کی بعد از آن باشد آنرا^{۱۲} صدر خوانند و چون حرفی [بیفتد^{۱۳}] بمعاقبت حرفی کی پیش از آن باشد آنرا عجز خوانند و اگر از دو طرف فاعلان الف و نون بیفتد بمعاقبت ماقبل و ما بعد^{۱۴} آن را طرفان خوانند، و این^{۱۵} تصرفات جز بمثالی^{۱۶} روشن نشود، پس کوئیم فاعلات فاعلان صدرست از بهر آنک

۱- م، افزوده - از ۲- م : بافتد ۳- م : باشد ۴- س : افزوده:

البته ۵- آ، م، ع : هر دو بهم ۶- م . بر می نشیند ۷- از نسخه اصل این

جمله ساقط شده است، و در آ، س : معاقب ۸- آ، مفاعیلن، و بخط العاقی: مفاعیلن

۹- م، بافتد، س: ساقط شد ۱۰- م، آ، ع: ساقط شد ۱۱- بیضی

حرف ساقط را و باعتبار دیگر اصل این عمل را ۱۲- آ : مقید؟ ۱۳- آ:

افزوده: آن ۱۴- از نسخه ذ: از مولان صفحه ۵۹ س ۴ تا اینجا آنچه که در بین [] است

ساقط شده است ۱۵- ذ - م: بمثال

ذکر منتهیات فعولن و آن شش است :

فعولُ فعولٌ فعْلُنْ فعلٌ فعلٌ فعْ
مقبوض مقصور ائلم ائرمُ محذوف ائتر

فصل

و چند لقب دیگر هست که در فصول متقدم ذکر و شرح آن نرفته است درین موضع بیان کنیم، و آن شانزده است^۱ خزم و معاقبت^۲ و صدر و عجز و طرفان و بری و مراقبت و سالم و صحیح و تام^۳ «وهو فور»^۴ و وافی و معتدل و معری و مجزوء و مشطور^۵ و منهوك^۶ خزم زیادت حرفی است یا دو کی در اول مصراع متقدمان شعراء عرب استعمال کرده اند تمام معنی را، و از وزن و تقطیع ساقط داشته و بیشتر آن حروف عطف بوذده است چون هل و بل و ثم و واو و فاء، و بعضی از شعراء عجم درین باب تقیلاً بدیشان کرده اند، و در يك دو بیت خزم آورده جنانك شاعر گفته است :

(بیت)

هرك با مرد مست جنك كند ملامت آنرا رسد کی هشیارست

و مبین ملامت خزمست و وزن و تقطیع این مصراع جنان باشد کی لامت آنرا رسد کی هشیارست و این زشت خزمی^۷ است، جی در شعر عرب اغلب خزوم

۱- س : اخرم ۲- اصح هفده است و موفور را که بعد می شود اینجانداخته است

تمام نسخ شانزده است ممکن است معاقبت را بملاحظه آنکه صدر و عجز و طرفان اقسام

آنست و معاقبت جز در ضمن آن سه حاصل نشود در شمار نیاورده و از این جهت شانزده

گفته باشد ۳- م : معاقب ۴- آ، م، ع، س : (و موفور را) ندارد ۵- م :

و مفظور ؟ ۶- م : خزم

مفعول مفاعیلن سالم نیاید جنانك بجای خویش بیان کنیم ' سالم جزوی باشد کی باسلامت بود از ازاحیفی کی بحشو تعلق دارد چون خبن و ' کف و طی و شکل ' [صحیح] ضربی ' باشد کی باسلامت بود ' (از) ازاحیفی کی تعلق بضروب دارد چون قصر و حذو و جب و زال و مانند آن ' تمام بیته باشد کی اجزاء صدر آن بر اصل دایره باشد اگر چه بعضی ازاحیف کی بحشو تعلق دارد بعروض آن راه یافته باشد ' معتدل بیته باشد کی عروض و ضرب آن | در وزن | یسان باشند | یعنی | اگر عروض مستفعلن باشد ضرب هم مستفعلن باشد و اگر مفعولن باشد | ضرب نیز ' [مفعولن بود ' موفور جزوی باشد کی در آن خرم جایز باشد و آنرا خرم نمانند و اخرم ضد موفور باشد ' و ای بیته باشد کی تجزیت ' بدان راه نیافته باشد یعنی هیچ ' از آنج در اصل دایره باشد کم نکرده باشند ' معری ضربی باشد کی هیچ بر اصل آن زیادت نکرده باشند جنانك باسباغ و اذالت و ' ترفیل (کنند) ' مجزوء بیته باشد کی از اصل دایره آن جزوی از عروض و جزوی از ضرب کم کرده باشند ' مشطوریته باشد کی | بك | بیمه از اجزاء اصلی آن کم کرده باشند جنانك مرتع هرج کی در اصل دایره عجم مثنی است ، و در اشعار عرب روا باشد کی چهار دانك از اجزای بحر کم کنند جنانك از رجز و منسرح ' کی در اصل (f. 21) دایره عرب مدس اند ، و باشد ' کی بر دو جزو از هر يك شعر گویند و آنرا منهوك خوانند بسبب قلت اجزا و ضعف آن ' ، و در لغت عرب گویند نهكته الختی یعنی تباور اضعیف [و نزار] کرد ، - [والله (الموفق و) المعین] .

- ۱- از نسخه چایی و آ - کلمه (خبن و) افتاده است ۲- ذ - بود که باسلامت باشد ، س : باسلامت بود ۳- ذ ، م - هم - س : «نیز» ندارد ۴- ذ ، م : باشد ۵- ذ : است ۶- م : تعریب ۷- کلمه «هیج» از نسخه چایی - و - آ افتاده است ۸- کلمه و - از نسخه چایی ساقط شده ۹- آ - شود ۱۰- س : از هر جزو منسرح ۱۱- ذ - بود و باشد - آ ، م ، ع : و باشد - از نسخه چایی - و - افتاده است ۱۲- س : وضعف او

(f. 28^a) از فاعلاتن اول نون افتاده است بمعاقبت الف فاعلاتن آخر^۱ و فاعلاتن فاعلاتن عجزست از بهر آنک از فاعلاتن (آخر) الف انداخته اند بمعاقبت نون فاعلاتن اول و فاعلاتن فعلات فاعلاتن طرفان است از بهر آنک از فاعلاتن اوسط الف و نون انداخته اند بمعاقبت^۲ نون فاعلاتن اول و الف فاعلاتن سوم^۳، و بعضی عروسیان در باب صدر و عجز حرف ثابت را اعتبار کنند نه حرف ساقط را و معاقبت^۴ مابعد را صدر خوانند و معاقبت^۵ ماقبل را عجز گویند و این بصواب نزدیکتر است از بهر آنک در معاقبت را حله کی این اسم از آن گرفته اند معاقبت آنکس باشد کی بر نشیند نه آنکس کی فرو آید^۶ و هر جزو^۷ کی در آن معاقبت قایم باشد و هیچ حرف ساقط نکر دانند و از معاقبت سالم دارند آنرا بری خوانند یعنی باسلامت^۸ از معاقبت مراقبت آنست کی سقوط یکی از دو حرف با ثبوت دیگری متالزمان باشند یعنی دو حرف نه با هم^۹ ساقط شوند و نه با هم^{۱۰} ثابت باشند و این (اسم) از مراقبت کواکب افقی^{۱۱} گرفته اند کی چون بمغرب^{۱۲} ستاره ی فرو شد رقیب او هر آینه از مشرق طالع باشد^{۱۳} و چون این طالع شد رقیب^{۱۴} او هر آینه غارب باشد^{۱۵} و چنانک هر دو بهم در برابر یکدیگر بیدار نمانند هر دو بهم نبالند^{۱۶} نشوند، و چون حقیقت مراقبت معلوم شد بدانک مراقبت^{۱۷} قایمست میان یاه معاعیلن و نون آن در نوع مسدس از بحر هزج اخرب و خاص^{۱۸} درین (f. 28^b) نوع بعد از مفعول^{۱۹} یا مفاعیل^{۲۰} آید سقوط نون، یا مفاعیلن آید بسقوط یا و در مسدس این^{۲۱} نوع | بهیج وجه بعد از

۱- ذ، م، س دوم ۲- م: معاقبت ۳- ذ، م: سیم ۴- س: معاقبت

۵- ذ، س: معاقبت ۶- س: فرود ۷- م: و هر حرفی ۸- س: یعنی سالم

۹- آ، م، س: نه بهم ۱۰- د: اخعی ۱۱- م: بعرف ۱۲- م: رقیب

۱۳- ذ: چون قلب العقرب و دبیران که یکی در افق مشرق باشد و یکی در افق مغرب

و ظهور هر دو مجتمع نشود و هر دو بهم بایند نشوند - م: باییدا ۱۴- ذ، افزوده:

در شمر ۱۵- ذ: آن

فعلون مفاعیلن^۱ اجزاء مدید چهار بار فاعلاتن فاعلن^۲، اجزاء بسیط [چهار بار] مستفعلن فاعلن^۳، و چون این سه بحر در عدد متحرکات و سواکن و ترکیب^۴ اوتاد و اسباب موافق و متفق بودند آنرا در يك دایره نهادند^۵، و بحکم آنک اجزاء آن مختلفاند بعضی خماسی و بعضی سباعی نام دایره آن دایره مختلفه کردند و از بهر آنک بحور این دایره درازترین بحور شعر بود آنرا بر جمله دوایر مقدم داشتند برای آنک طول ابیات و کثرت اجزاء آن بنزدیک^۶ عرب بسندیده ترست^۷، چنانچه معانی مختلف بکثرت اجزاء مستوفی تر دست دهد و بذب سبب نام این بحور طویل و مدید و بسیط نهادند همه نامهای در کثرت اجزاء و طول شعر متقارب المعنی تا از یکدیگر ممتاز باشند^۸، و از بهر آن طویل را در دایره خویش^۹ بر آن دو بحر^{۱۰} دیگر تقدیم کردند^{۱۱} کی اوتاد بحر طویل مقدم بود بر اسباب و مدید و بسیط را^{۱۲} اسباب مقدمست بر اوتاد (۱. $\frac{2}{30}$) و ابتداء کلام با اوتاد قوی تر آید که با سبب چنانک بیش ازین - گفته ایم کی بناء کلام بر ادراج و اتصال است و ازین جهت می باید کی متحرکات کلامی بیش از سواکن [آن] باشد [و وند دو متحرک و ساکنی است و سبب يك متحرک و ساکنی بس وصل و ادراج در اوتاد بیش از آن باشد کی در اسباب] و همچنین مدید را بر بسیط از آن تقدیم کردند^{۱۳}، کی وند آن بصدر نزدیکتر از وند بسیطست، و بناء وافر و کامل بر سباعیات^{۱۴} است^{۱۵} مرگب از پنج متحرک و دو ساکن، اجزاء وافر شش بار مفاعلتن و اجزاء کامل (شش بار) مفاعلتن و چون افاعیل این^{۱۶} دو بحر در عدد متحرکات و سواکن و ترکیب ارکان متفق

- ۱- ذ - افزوده : و ۲- م - آ : و ترتیب ۳- ذ : پیش ۴- ذ :
- برمدید و بسیط ۵- ذ : دادند ۶- نسخه چاپی : و در مدید ۷- (را)
- از نسخه چاپی افتاده است ۸- ذ : سباعیاتی ۹- ذ - افزوده : که
- ۱۰- م ، س : آن

باب چهارم

در ذکر بحور قدیم و حدیث و نقش دوائر و تقطیع ابیات سالم و مزاحف آن، و بحکم آنکه صناعت شعر در بدو امر مخترع طبع عرب و مبتدع خاطر ایشان بوده است و عجم در کمال ابواب آن تابع اند نه واضع و در تسمیه اجزا و ارکان و تصدیق بحور و اوزان و تقریر بجزوز و لایجزوز آن ناقل اند نه مستقل لازم آمدگی در این تألیف چنانکه ابتدا بشرح اوضاع و اصطلاحات ایشان گردیم در تقریر بحور و نسبت دوایر ذکر اجناس شعر و تعدید^۳ اوزان ایشان مقدم داریم تا آنج عجم در اشعار خویش بر آن زیادت «واز آن کم»^۴ کرده اند خطا و صواب آن معلوم گردد و بدو نیک آن روشن شود، بدانکه جمله اشعار عرب آنج در دوایر این ایشان یافته شدست و راویان ایشان روایت کرده اند بانزده جنس است، کی عروضیان هر جنس^۵ را از آن بحری خوانند و هر بحر را لایق اجزا و ارکان با موافق^۶ احوال عرب در انشا و انشاد آن در غنا (و) حداء^۷ و مدح و هجا و اصناف مذاکرات^۸ (f. 29) و مفاخرات نامی نهاده اند و جمله آنرا پنج قسم مختلف کرده و هر قسم در دایره ای مرتب گردانیده و ترتیب بحور اینست: - طویل و مدید و بسیط و وافر و کامل و هزج و وجز و درمل و سریع و منسرح و خفیف و مضارع و مقتضب و مجت و متقارب و بناء طویل و مدید و بسیط بر جزوی خماسی و جزوی سباعی است^۹ و اجزاء طویل چهار بار

۱- آ، ذ، م، ع - و تصدیق - نسخه چاپی: و تقدیر ۲- ذ: و تقدیر

۳- ذ: و تعدیل ۴- ذ: و نقصان ۵- ذ: هر یک ۶- ذ: با توافق

۷- حداء بالكسر و بالضم مدوداً زجر کردن و راندن شتران را بسرود و آواز ۸- ذ:

مذاکره ۹- تمام واوهای عاطفه از «و مدید» تا این موضع از نسخه ذ - ساقط شده است

۱۰- ذ: افزوده: و ۱۱- نسخ خطی کلمه (است) ندارد - و - ذ - افزوده: نهاده اند

دایره سریع آنست که اوتاد هزج و اخوات آن مقرونه است^۱، و اوتاد بحور دایره سریع بعضی مقرونه است^۲ و بعضی مفروق^۳، و اوتاد مجموعه^۴ از بهر ترادف متحرکات آن قوی تر است^۵ از اوتاد مفروقه^۶ کی متحرکات آن^۷ از هم جداست و بحر هزج را از بهر آن هزج نام کردند کی اغلب نشیدات^۸ و اغانی^۹ عرب برین بحرست و در غنا^{۱۰} و حدا از ترغید^{۱۱} و تحسین آواز جاره نباشد، و هزج کردانیدن آوازست در غنا و حدا، و رجز را از بهر آن رجز (r. q.) خواندند^{۱۲} که عرب غالباً این بحر در حالات^{۱۳} حفیظت حروب و شرح مفاخر^{۱۴} اسلاف و صفت رجولیت خویش^{۱۵} و قوم خویش^{۱۶} گویند، و درین اوقات آواز مضطرب و حرکات سریع^{۱۷} تواند بود، و رجز در اصل لغت اضطراب و سرعت است، و رمل را از بهر آن رمل خوانند^{۱۸} کی کوئی از کان آن در هم بافته است و تد (ی) در میان دو سبب^{۱۹} و دو سبب در میان دو وتد^{۲۰} و رمل حصیر بافتن است، گویند رمل الرمال بیتاً یعنی مرد حصیری يك خانه حصیر بافت، و بناء بحور دایره سریع بر سباعیاتی است مختلف ترکیب^{۲۱} در هر بحر از آن بحور چهار وتد مقرون و دو وتد مفروق است، و چون همه درین ترکیب متفق و موافق اند همه را در يك دایره نهادند، و بسبب آنک بعضی از افاعیل این بحور مشابه بعضی است در وزن و مخالف در ترکیب^{۲۲} نام دایره آن

- ۱- ذ : اید ۲- ذ : مقرونه ۳- ذ : افزوده است ۴- م : افزوده در
 ۵- ذ : مفروقه ۶- نشیدات جمع شیده : آواز و شعر ۷- اغانی جمع اغنیه
 نوعی از سرود و آواز خوش ۸- غنا بکر آواز خوش که طرب انگیز باشد
 ۹- اشتقاق قیاسی است از عیش رغد یعنی بیکو و مراوان و در لغت باب تفعیل از آن
 نیامده است - ذ - توغید - م - ترعیت - س : ترغید ۱۰- ذ : خوانند ۱۱- م-س : این
 وزن - ذ : در حالت ۱۲- م : شجاعت ۱۳- ذ : خود ۱۴- آ، س : خواندند
 ۱۵- م : و سببی در میان ۱۶- س : دایره سریع و منسرح و خفیف و مضارع و معتصب و
 معجث بر سباعیاتی ۱۶- ذ : ترکیب

و مؤتلف بودند آنرا در يك دایره نهادند و نام آن دایره مؤتلفه کردند^۱ و چون این دو بحر در کثرت متحرکات و توفیر^۲ ابیات [مناسب] بحور دایره مختلفه بودند آنرا ردیف دایره طویل کردند و هم از این جهت نام این^۳ دو بحر وافر و کامل نهادند جی همچنانک^۴ بحور دایره مختلفه را اجزاء بیشتر از دیگر بحورست این دو بحر را ابیات بیشتر از دیگر بحورست، و وافر را بر کامل از آن تقدیم کردند کی وند آن بر فاصله مقدم بود و وند در کثرت متحرکات شعری معتدل تر از فاصله است از بهر آنک متحرک وند ضعف متحرک سبب است و نسبت ضعف معتدل ترین نسبتهاست، و بناء هزج و رجز و رمل (۴:۳۰) بر سباعیات طویل و مدید و بسیط است، اجزاء | هزج شش بار مفاعیلن و اجزاء رجز | شش (بار) مستفعلن و اجزاء رمل شش بار فاعلاتن و چون افاعیل این بحور در تر کیم ارکان متفق بودند آنرا در يك دایره نهادند، و سبب آنک افاعیل این بحور کوئی مستخرج و مجتلب است از اجزاء بحور دایره مختلفه مفاعیلن از طویل و مستفعلن^۵ از بسیط و فاعلاتن^۶ از مدید نام آن دایره مجتلبه^۷ کردند و اجتهاب چیزی از جائی بجائی بردن است، و سبب تقدیم هزج بر رجز تقدیم اوتاد | او | است چنانک گفتیم، و سبب تقدیم^۸ رجز بر رمل آنست کی | رجز در ترادف اسباب افاعیل موافق هزج است و بدین سبب اجزاء^۹ | رجز از جزو^{۱۰} دوم هزج منفک می شود، و اجزاء رمل از جزو سوم^{۱۱} آن، پس رمل (را) بدرجه سوم^{۱۲} بردند و رجز را در درجه دوم بنهادند^{۱۳} تا نسبت فنگ اجزا مرعی باشد | چنانک بجای خویش بیان کنیم | و سبب تقدیم دایره هزج بر

۱- ذ، افزوده : و تکثر
 ۲- در آ، م، ع، افزوده شده: این- و در نسخه چاپی
 ۳- ذ : افزوده : اجزاء ۴- س: و- مستفعل ۵- م، و فاعلات- و آن سهواست
 ۶- م مختلفه ۷- م : تقدم ۸- این سطر از نسخه اصل افتاده است و در تمام
 نسخ خطی موجود است ۹- ذ : رکن ۱۰- ذ : رکن سیم - ۱۱- س : سیم
 ۱۲- ذ : پس رجز را در درجه دوم و رمل در درجه سوم نهادند

که کوئی از صورت شعر^۱ بیرون مبرود برای آنکه در تجزیت بدو کلمه باز می آید
 کی امثال آن در محاورات عوام بسیار افتد و کس آنرا شعر نشمرند، چنانکه^۲
 من یَشْتَرِي الْبَادَنَجَانَ بِرِوْزَنِ مَسْتَفْعَلَانَ^۳ مفعولان^۴، و در باری: که می خرد
 بادنجان، [بر وزن | مفاعیلن مفعولان^۵ و این قدر ازین بحر در اشعار عرب بیستی^۶
 درست است، (f. 82) و منسرح کسی را گویند کی از لباس خویش بیرون آید^۷،
 و خفیف را از بهر آن خفیف خوانند^۸ کی حرکات او تساد مفروقه آن متصل است
 [بحرکات^۹ اسباب خفیفه از طرفین، یعنی از هر دو جانب تفع - دو سبب خفیف است
 [متوالی و اول تفع - هم وزن سببی خفیف است] پس کوئی اجتماع اسباب مفروقه
 است، و آن اقتضای سرعت و خفت کند در لفظ، و بعضی " گفته اند " این بحر سبک -
 ترین بحور شعرست برای آنکه بیشتر^{۱۱} اسامی مطوّل کی انتظام آن در [دیگر]
 بحور دشوار باشد^{۱۲} چون ابن عبدالرحمن و ابن عبدالحمید^{۱۳} و مانند آن در این بحر
 باسانی^{۱۴} نظم توان کرد چنانکه :

(شعر) ۱۵

إِبْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَاشَ جَمِيلاً [وَ] ابْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ (صَارَ) نَسِيلاً

- ۱- س، ذ، م، آ: شعری ۲- ذ: افزوده: به ربی بیت ۳- س: مسفعل ۴- م: مفعولات؟ ۵- ذ: افزوده: و مفاعیلن خبن مستفعلن باشد ۶- س: بیت ۷- ذ: آمده باشد - و در حاشیه افزوده: و منسرح کوئی از وزن بیرون آمده است ۸- م، آ، س: خوانند ۹- مصنف سهوی جزئی کرده است چه از طرف آخر صحیح است ولی از طرف اول بساکن سبب خفیف متصل است به بتعریک و بهتر آن بود که لفظ «حرکات» را نیآورد چنانکه در شرح بسیار الاشعار (ص ۱۷۴) است در نسخه ذ - (حرکات) ندارد و در حاشیه آن بخط الحاقی نوشته شده است ۱۰- ذ: گویند ۱۱- ذ: بیشترین ۱۲- ذ: دشوارتر است ۱۳- س: و ابن عبدالحمید ۱۴- م: باسانی ۱۵- آ: ندارد ۱۶- م: آن؟

دایرهٔ مشتبه^۱ کردند، اجزاء سریع دوبار مستعملن مستعملن مفعولات^۲ و اجزاء منسرح
دوبار مستعملن مفعولات^۳ مستعملن^۴ و اجزاء خفیف دوبار فاعلاتن مس تفع لن فاعلاتن^۵،
و اجزاء مضارع دوبار مفاعیلن فاع لان مفاعیلن^۶، و اجزاء مقتضب دوبار مفعولات^۷
مستعملن مستعملن^۸ و اجزاء مجتث دوبار مس تفع لن (f. b) فاعلاتن فاعلاتن^۹ و سبب
تقدیم سریع بر اخوات آن در دایره آنست^{۱۰} کی وتد مفروق او از صدر دورترست
و اوتاد مفروقه جنانک گفته ایم^{۱۱} ضعیفتر از اوتاد مقرونه است بسبب تواتر متحرکات
آن^{۱۲} و ترادف متحرکات این^{۱۳}، و اوایل ابیات باید کی بقوت تر باشد از بهر آنک
ابتداء کلامست^{۱۴} و اواخر ابیات اگر ست باشد روا بود [از بهر آنک] محل
وقف و موصع انقضاء صوت است^{۱۵}، و سریع را از بهر آن سریع خوانند^{۱۶} کی بناء^{۱۷}
آن بر دو سبب و وتدی است^{۱۸}، و انشاد اسباب مفرده علی الخصوص کی با اوتاد^{۱۹}
مفروقه باشد اقتضاء سرعت^{۲۰} کند و سبک در افظ آید، و چون منسرح درتر کیب
و ترتیب ارکان با سریع موافق بود آنرا نیز در دایره ردیف او گردانیدند و بر خفیف
و مضارع مقدم داشت، و هم بدین سبب آنرا منسرح خوانند^{۲۱} کی از راه تقدم اسباب
سبک و آسان در لفظ آید، و سراح در لغت عرب آسان و روانی باشد و گویند
(فعلت) هذا فی سراح | و رواج | این کار بتکریم بهولت و آسانی و بعضی
گفته اند این بحر را از بهر آن منسرح خوانند^{۲۲} که در نقصان اجزاء بحدی میرسد

-
- ۱- ذ - افزوده: چه در مستعملن این بحور بعضی از اوتاد اعتبار وتد مقرون
دارد و بعضی مفروق و در فاعلاتن همین سبب چون در وزن فرقی نیست و در ترکیب هست
لاجرم این دائره را مشتبه نام ۲- ذ - افزوده: و ۳- م - مفعولان - و آن
سهواست ۴- م - ایست؟ ۵- س - کفیم ۶- ذ - (مفروقه) بجای آن
و (مفروقه) بجای این ۷- س، م، آ: خوانند ۸- ذ - افزوده: اجزاء - م، س
افزوده: بردو سبب و وتد و ۹- م - باوتاد - ذ - افزوده: مرکب باشد
۱۰- ذ - افزوده: و خفت

وند مفروق^۱ آن بصدر نزدیکتر از جمله بحورست ، ودایره سریع را از بهر آن بر دایره متقارب « تقدیم کردند^۲ » کی (درین دایره) شش بحر سباعی الاجزا است ، و در دایره متقارب^۳ يك بحر خماسی الاجزا | بیش | نیست^۴ کراهیت داشتند کی يك بحر خماسی را بر شش بحر سباعی « تقدیم (f. 93^a) کنند^۵ » ، و بناء بحر متقارب بر سه متحرک و دو ساکن است و اجزاء آن هشت بار معلولن است و خلیل | رحمة الله (علیه) - ازین جزو هیچ بحر دیگر تخریج نکرده است ، و از وی رسیدند کی چرا سبب فعلولن بر وند تقدیم نکردند و بحری بر وزن فاعلن فاعلن بیرون نیاوردند جواب داد کی از بهر آن کی ابتدا باید کی اقوی تر) از انتها باشد و چون ارکان این بحر وندی و سببی بیش نیست کراهیت داشتند کی ابتدا را^۶ ضعیف گردانند و بحری بر عکس تر کیب متقارب تخریج کنند^۷ کی آنکه سبب مفرد را بر وند مفرد تقدیم کرده باشند ، و لکن بعضی متأخران این تصرف کرده اند و بر عکس بناء متقارب بحری بیرون آورده « اند^۸ » اجزای آن هشت (بار) فاعلن و نام آن بحر متدارک نهاده^۹ ، و دایره متقارب را دایره متفق خوانند ، از بهر آنک اجزای آن در تر کیب و ترتیب متفق اند و متقارب را از بهر آن متقارب خوانند^{۱۰} کی اوتاد و اسباب آن بهم نزدیک اند ، هر وندی بر عقب سببی و هر سببی بر عقب وندی ، و هم ازین معنی آن بحر مستحدث را متدارک نام کردند^{۱۱} کی اسباب آن اوتاد آنرا دریافته است و بعضی آنرا بحر متفق خوانند^{۱۲} ، و بعضی بحر متدانی و این همه (f. 93^b) نامها (ی) است متقارب المعنی .

- ۱- س: مقرون ۲- ذ - مقدم داشتند ۳- ذ - افزوده : بیش ۴- ذ ، م ،
 افزوده : پس ۵- ذ - مقدم دارند ۶- ذ ، م : آن ۷- ذ - بابتدا آنرا
 ۸- نسخه چاپی : کند ۹- س : آ ، ذ ، ع - (اند) ندارد ۱۰- ذ - افزوده : و
 ۱۱- س : نهاده اند ۱۲- . . - خواندند ۱۳- ذ - نهاده اند ۱۴- م - مشتق
 خواندند - آ - خواندند

و در باری جنانك :

« شعر » ۱

خواجه عبدالرحمن ما در کتابت همجو عبدالحمید^۲ «وابن العمید است»^۳
و چون ابراد چیزی در بحر (ی) آسان باشد و در دیگری دشوار دور نباشد
اگر آنرا خفیف خوانند^۴، و سبب تقدیم خفیف بر مضارع آنست که وند مفروق
خفیف از صدر دورترست جنانك کفیم، و مضارع را از بهر آن مضارع خوانند^۵
کی در تریع و تقدیم اوتاد بهزج مانند است^۶، و مضارعت مشابهت و مقابلت است
و هزج و مضارع اگر چه در دایره مسدس (f. 32) می آیند در استعمال مربع اند،
و مقتضب را از بهر آن مقتضب خوانند کی از جزو سوم سریع مفکوک است،
و هیچ بحر از جزو سوم دیگری مفکوک نیست الا مقتضب، و اقتضاب باز بریدن
چیزی از چیزی است^۷، و جوب تازیانه را از بهر آن قضیب خوانند کی شاخی است
از اصلی باز بریده، و مجتت را از | بهر | آن مجتت خوانند کی از جزو دوم
خفیف^۸ مفکوک است و اجتنان از بیخ بر کندن است، و نهال خرما را کی از جای
بر آرند و بجای دیگر بنشانند^۹ جثیث خوانند، و اسم مقتضب و مجتت در معنی
بهم نزدیک اند و اختلاف^{۱۰} لفظ برای تمیزست، و مضارع و مقتضب را از بهر آن
قرین بندبگر ساختند کی عرب را درین دو بحر شعر سخت اندک است، و زجاج
می گویند نمی شناسم کس را از اصحاب لغت و ارباب روایت کی درین دو بحر يك
قصیده عربی روایت کند، و مجتت را از بهر آن باز بس جمله^{۱۱} بحور داشتند کی

۱- ذ - بیت - و نسخه آ - م، س : ندارد ۲- س - ابن العمید ۳- ذ -
عبدالعمید است ۴- ذ - افزوده - زیرا که خفت اوست که تحمل ثقل این اسامی میکند
۵- آ، ع، م : خوانند ۶- ذ - افزوده : معنی غالباً در استعمال او مربع باشد اگر
چه اصل او مسدس است ۷- ذ - باشد ۸- م : حقیقت ؟ ۹- ذ - نشانند
۱۰- آ - نزدیک آید : نسخه چاپی : اخلاف ۱۱- ذ - هم

و در دایره‌ی دیگر نهاد^۱، وهزج و رجز و رحل (را) کی ترکیب هر سه از دو سبب و وتدی مقرون بود قسمی دیگر ساختند و در دایره‌ی نهاد^۲، و سریع و اخواتش^۳ را کی ترکیب^۴ هر يك از دوازده سبب خفیف و چهار وتد مقرون و دو وتد مفروق بود^۵ در دایره‌ی دیگر نهاد^۱ و متقارب را چون اجزاء آن موافق اجزاء هیچ يك از بحور متقدم نبود قسم خامس گردانیدند و در دایره‌ی علی حده نهاد^۱، واقفا فایده آنك دایره را از میان دیگر اشكال هندسی برگزیدند و موضع بحور گردانید^۱ آنست کی فگ اجزاء بحور از يك دیگر در دایره^۲ آسان تر از آن دست دهد کی در دیگر اشكال^۱ و فگ آنست کی اجزاء بحور طویل را مثلاً از وزن بحر مدید بیرون آری و اجزاء مدید در از وزن بحر طویل [بیرون آری] و این معنی صورت نبیند الا بنقل جزوی یا رکنی از اول يك وزن باخر آن یارده چیزی از آخر باؤل [آن]، و شكل دایره خطی است متشابه الاجزاء هر نقطه کی از آن فرض کنی آنرا هم سردایره توان گفت و هم پایان دایره شاید دانست^۸ و ازین جهت چون بیستی بر محیط [آن] نویسی در خواندن آن از هر حرف کی آغاز کنی بدور بهمان حرف باز توان رسید بی نقل^۹ چیزی از اول آن باخر یارده چیزی (f. 34^b) از آخر [آن] باؤل، و فایده فگ بحور از یکدیگر آنست کی مبتدی را معلوم کردد کی این بحر از همان (ارکان) مرگبت کی اُخت او، و اگر سایی^{۱۰} کویند چون^{۱۱} مقصود از وضع بحور در دوایر آنست کی

۱- ذ: نهادند ۲- ذ: دایره دیگری نهادند ۳- ذ: بجای

«اخواتش» افزوده: و منسرح و خفیف و مضارع و مقتضب و مجتث را ۴- م: ترتیب

۵- ذ: بودند ۶- ذ: گردانیدند ۷- ذ: دوایر ۸- ذ: توان

داشت ۹- م: بی نقل ۱۰- م: سائل

۱۱- ذ: که چون

فصل

[و] اما سبب آنک هر جنس را از اجناس شعر بحری خوانند آنست^۱ کی هر يك در اشتمال (بر^۲) اوزان مختلف و انواع متفاوت^۳ سعتی و کثرتی دارد جی تحت هر يك بواسطه^۴ ازاحیفی^۵ کی باجزاء آن لاحق می گردد^۶ انواع شعرست، و اصل بحر در لغت عرب شکفتن است و دربارا از آن جهت^۷ بحر خوانند^۸ کی شکافی است فراخ در زمین مشتمل بر آب^۹ بسیار و انواع مکونات آبی، و گویند فلان کس بحریست در علم و بحری است در کرم و مرآت یعنی توسعی دارد در فنون علوم و مخصوص است بانواع مکارم عادات، پس هر جنس از اجناس شعر طرفیست^{۱۰} از کلام منظوم مشتمل بر انواع اوزان، و اما علت آنک جمله^{۱۱} بحور را بر پنج دایره^{۱۲} مختلف نهادند آنست کی این بحور بعضی بود^{۱۳} | کی | اجزاء آن به تقدیم و تأخیر ارکان از^{۱۴} چند بحر دیگر بیرون می آمد و بعضی بود کی اجزاء آن از يك بحر بیش بیرون نمی آمد و بعضی بود کی ترکیب اجزاء آن با ترکیب اجزاء دیگر بحور مناسبتی نداشت و ازین جهت اجزاء آن از هیچ بحر دیگر مخرج نمی شد پس طویل و مدید و بسیط را کی در اختلاف اجزاء و ترکیب ارکان متفق و موافق بودند و بدین سبب اجزاء هر يك از دیگری بیرون می آمد در دایره می نهادند، و وافر و کامل را کی ترکیب هر دو از وتدی (f^a و) و فاصله ی بود قسمی دیگر ساختند

- ۱- م - خوانند بدان نسبت ۲ س، آ: خوانندند ۲- آ، ذ، م، ع، س: در تنشی
 آ- کلمه (بر) ندارد ۳- م - متقارب ۴- ذ - ازاحیف ۵- ذ - می شود
 ۶- ذ - از بهر آن ۷- س، آ: خوانندند ۸- م: اسباب ۹ س: مشتمل است بر آب
 ۹- تمام نسخ طرفیست و ظاهراً چنانکه از سیاق عبارت معلوم میشود (ظرفی است) صحیح
 باشد ۱۰- آ، ذ: م، ع، س: پنج قسم ۱۱- ذ: آن (۹)

بکاری جرا کوشی^۱ کزان کار مر ترا همی عاقبت خواهد رسیدن بشیمانی
 فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن

بیت مقبوض ضرب و عروض

بذین عاشقی هر کودهد بند مر مرا^۲ همی کوز بر کنبد فشاند^۳ بابلهی
 فعولن مفاعیلن^۴ فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن^۴ فعولن مفاعیلن

بیت مقبوض «محدوف»^۵

نکاری کجا همتا بخوبی ندانمش جگویی کرا باشد بعشقس صبوری
 فعولن مفاعیلن^۶ فعولن مفاعیلن^۶ فعولن مفاعیلن^۶ فعولن مفاعیلن^۶

ابیات مدید

بیت همدس سالم کی اتم اشعار عربست ددین بحر

غالیه زلفی سمن عارضینی^۸ سرو بالائی^۷ و زنجیر موئی
 فاعلاتن فاعلن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن فاعلاتن

بیت | محدوف عروض مقصور ضرب

زندگانی تلخ^۹ کردی مرا^{۱۰} زندگانی بی تو باید مکار
 فاعلاتن فاعلن فاعلن فاعلاتن فاعلن فاعلاتن

- ۱- ذ : گیری ۲- س : مر ترا ۳- م : بشا ۴- م - مفاعیلن : و
 آن سهواست ۵- ذ، ن : عروض محدوف ضرب ۶- م : مفاعیلن و آن نیز سهواست
 ۷- اصل نسخه عوض (فعولن) (مفا) یعنی (مفاعیلن) دارد ولی غلطی است واضح
 چنانچه از شرح معیار الاشعار ص ۹۴ معلوم میشود نسخه - آ، ذ، م، ن، ع : مطابق
 تصحیح شده «فعولن» است ۸- م : عارضی ۹- فی الاصل و بی آ - تلخ
 ۱۰- س : کردی مر مرا

اجزاء بحری از بحری کی اخت او باشد مفکوک شون^۱ و متقارب را در دایره هیچ اخت نیست کی از آن مفکوک تواند شد بس چرا او را در دایره ی علی حده نهازند^۲ کوئیم اگر چه بحر متقارب در اصل اشعار عرب اختی ندارد لکن از ترکیب و تندی و سببی بطبع^۳ جنسی دیگر بر عکس این ترتیب ممکن است بس آنرا در دایره جداگانه نهازند تا مبتدی را محقق شون^۴ کی ازین ترکیب جنسی دیگر تخریج^۵ می توان کرد اگر چه عرب را بر آن وزن شعری نیافته اند.

فصل

و | چون این مقدمات معلوم شد بدانک عجم را بر پنج بحر ازین بحور بانزده گانه^۶ شعر عذب نیست و آن طویل است و مدید و بسیط وافر و کامل^۷ و ما بیتی چند از اشعار قدما کی در نظم آن ثقیل^۸ بشعراء عرب کرده اند و برای اظهار مهارت خویش در علم عروض گفته بیاریم تا ثقل آن معلوم گردد و دوری آن از طبع سلیم روشن شون^۹

ایات طویل بیت مقبوض عروض سالم ضرب کی درین بحر^{۱۰} تمامترین اشعار

عربست * (f. 95^a)^{۱۱}

۱- ذ : کرد ۲- در حاشیه نسخه ذ افزوده : و بایستی که دایره نبودی

مکر متدارک با وی ضم کردند ۳- م : تقطیع ۴- ذ : معلوم میشود

۵- م ، تخریج - س : ترکیب ۶- ذ : شانزده گانه ۷- در نسخه - ذ : در این

موضع افزوده : بگوشه چه شود که بر من بی نوا نظری کنی بنوازشی ز دوساعدم...

بهر کاملست و بنایت علوبت ۸- م : تقلید - س : مثل ۹- س : پیدا شود

۱۰- م : وزن - آ - کلمه (بحر) را ندارد ۱۱- س : افزوده : بدین گونه

ایات وافر

بیت مقطوف و این اتم اشعار عرب است درین بحر

جو بر کندی^۱ همی نکری برویم چرا نکنی یکی نکرش بکارم
مفاعلتن مفاعلتن فعولن مفاعلتن مفاعلتن فعولن

وقطف^۲ آن است که لام مفاعلتن را ساکن کردانند و مفاعیلن بجای آن
نهند^۳ آنکه لام و نون [از این مفاعیلن] حذف^۴ کنند مفاعی بماند فعولن بجای آن
بنهند^۵ و فعولان چون^۶ از مفاعلتن^۷ منشعب باشد آنرا مقطوف خوانند و قطف میوه
چیدن است^۸، و بسبب آنکه بدین زحاف [از این جزو] دو حرف^۹ و دو حرکت
«افتاده» است^{۱۰} آنرا بقطف (نمار) تشبیه کردند^{۱۱}.

بیت معصوب^{۱۲} مقطوف

نکارینا بصحرا شو^{۱۳} که عالم چوروی خوب تو کشتت خرم^{۱۴}
مفاعیلن مفاعیلن فعولن مفاعیلن مفاعیلن فعولن

و عصب^{۱۵} آنست کی لام مفاعلتن را ساکن کردانند^{۱۶} و مفاعیلن بجای

۱- در اصل نسخه (جوبکنتری) که مخالف وزن است رجوع کنید بشرح معیار

الإشعار ص ۱۰۹ ۲- ذ، م: بنهند ۳- س: نهند آنکه لام متفاعلتن و نون

او را حذف ۴- م: و چون فعولن ۵- آ، م، ع: مفاعیلن - و آن سهواست

۶- ذ - افزوده: از درخت ۷- آ، م: سه حرف - و آن نیز سهواست ۸- ذ:

ساقط شده ۹- س: کرده اند ۱۰- م: معصوب؟ ۱۱- ذ: رو

۱۲- ذ: خورم، م: عالم (ع)

۱۳- این کلمات از (نمار) آن است تا... و عصب (ع) از نسخه اصل ساقط شده است و در

حذف این جمله هیچ جای شك نیست و برای سند آن رجوع کنید بشرح معیار الاشعار

ص ۷۸ و ۱۰۹ و ۱۷۷ و نقطة الدائرة ص ۱۷۸-۱۸۱ و معراج المروض ص ۳۱ - تمام

نسخ خطی موافق تصحیح شده است ۱۴- م: کردانید

«بیت مخبون^۱»

جون ز من سیر شدی چکنم من باسخم جون نکئی بزئم^۲ فن
 فاعلاتن فعلن فاعلاتن فاعلاتن فعلن فاعلاتن

(f. b) بیت مشکول^۳

طمع از وقاء او نبریم^۴ « تا غم جفاء^۵ » او نخوریم
 فاعلات^۶ فاعلن فاعلان فاعلات^۶ فاعلن فاعلان

ابیات بسیط

بیت مخبون و این اتم اشعار عرب است درین بحر

روزم سیاه چرا کر تو سیاه خطی اشکم عقیق چرا کر تو عقیق لپی
 مستفعلن فعلن مستفعلن فعلن مستفعلن فعلن

بیت مجزوء

از مردمان دل میخواه ای سعتری^۷ چون دل بپردی مکن (این) داوری
 مستفعلن فاعلن مستفعلن مستفعلن فاعلن مستفعلن

بیت مخبول [مخبون^۸]

جه بوقا بسری جه بسزا صنمی کمی بزبان ناوری که (تو) چرا بضمی
 فعلتن فعلن فعلتن فعلتن فاعلن^۹ فعلتن فعلن

۱- ذ : بیت سالم صدرین مخبون عروض و ضرب و حشو ۲- م - خون

۳- ذ - افزوده : صدرین سالم حشون مخبون مقصور عروض نکئی بزئم

۴- م : ببریم ۵- ذ - غم بر جفاء - ن - که غم جفا ۶- ذ، ن - و ضرب

۷- ن - از دلیری چون بزدی مکن این داوری ؛ مصراع ثانی ناقص فاعلات

است و مطابق وزن نیست، و سعتری بمعنی مرد شوخ و بی باک است و کریم شجاع را

بیز گویند ۸- آ، ذ، ع - [مخبون] ندارد و در - س، م : کلمه «مخبول»

و ندارد ۹- س : فعلن

ابیات کامل بیت سالم [آن]

چه کند شمن جو جدا شود شمن از صنم بجز آنکه روز و شبان نشسته بود بغم
متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن
بیت مقطوع^۱

صنمی که فرقت او همی بکشد مرا همه ساله من ز فراق او بفرمانم^۲
متفاعلن متفاعلن متفاعلن متفاعلن فعالان^۳
قطع در متفاعلن متفاعل باشد بسکون لام فعالان بجای آن نهند، و فعالان
چون از متفاعلن منسحب باشد آنرا مقطوع خوانند
بیت موقوف.

از آن دو چشمکان پر فریب او عجب نباشد که برد شکیب او
مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن مفاعلن
و رقص آن است که «دوم فاصله را بیفکنند مفاعلن^۴ ماند» و مفاعلن چون
از متفاعلن منسحب باشد آنرا موقوف خوانند یعنی کردن کوتاه و چون از سه متحرک
فاصله بدین زحاف یکی ساقط میشود آنرا بکوتاهی کردن تشبیه کردند^۵
بیت مضر

ای مهتری کز مهتران خود بهتری وز بهتری همه کس بیابند^۶ مهتری
مستفعلن مستفعلن مستفعلن متفاعلن^۷ مستفعلن

۱- ذ- افزوده : ضرب ۲- م : بفرمانم ۳- س : متفاعلن؟ ۴- ذ، م،
س : افزوده : و ۵- ذ : تا متفاعلن بیفکنند مفاعلن بیاند ۶- ذ : می کنند
۷- این سطور از «از حرکت - تا - تشبیه کردند» از نسخه اصل افتاده است
در سقوط این جمله از نسخه اصل هیچ شکی نیست و برای سند آن رجوع کنید بشرح
میار الاشعار ص ۱۱۴ و نقطة الدائرة ص ۱۷۹ - سطور اسقاط شده از نسخه اصل از
روی نسخ آ - ذ - م - س : تصحیح و در متن آورده شد ۸- م : نیامد (۲)
۹- م : مستفعلن (۲)

آن بنهند و مفاعیلن چون از مفاعلتن « منشعب (f. 36) باشد^۱ آنرا معصوب خوانند و عصب بستن باشد و عصابه سر بند و رك بند بود و بسبب آنك لام مفاعلتن را بذین زحاف ﴿ از حرکت باز داشته‌اند آنرا بعصب تشبیه کردند و این وزن مانند هزج محذوف است، و خسرو شیرین^۲ نظامی کنجه و ویس | و | رامین فخری کرکانی براین^۳ وزن است، و جماعتی آنرا از این (بحر) پندارند و چون هیچ جزو از [این] وزن مفاعلتن نتواند بود^۴ و اگر بیارند مستثقل^۵ و از طبع دور | باشد | چنانکه گفته‌اند:

بیت ۱

نکارینا بکن نکرش بکارم	چو می دانی که من ز غمت فکارم
مفاعیلن مفاعلتن فعولن	مفاعیلن مفاعلتن فعولن

(پس آن [وزن] را [از] مسدس هزج محذوف نهادن اولی تر از آنکه از وافر مزاحف)

بیت منقوص

اگر یار مرا باز توازد	دلَم با غم سوداش بسازد
مفاعیل مفاعیل فعولن	مفاعیلن مفاعیل فعولن

و نقص آن است که از مفاعیلن معصوب نون بیندازی مفاعیل^۶ بماند بضم لام، و مفاعیل چون «از مفاعلتن^۷ منشعب باشد آنرا منقوص خوانند

- | | | |
|------------------------------------|----------------------|-------------------------|
| ۱- ذ: خیزد | ۲- م: و خسرو و شیرین | ۳- م: بر آن |
| ۴- ذ: در وی نیست | ۵- ذ: افزوده: شود | ۶- ذ، شعر، س: بیت ندارد |
| ۷- ذ: از مفاعیلن که در مفاعلتن است | | |

سبب^۴ و نظم مدید بر سببی و وتدی^۱ [و دو سبب و وتدی^۱ و نظم بسیط بر دو سبب^۴
و وتدی و سببی و وتدی] و عدد و ترتیب اسباب هیچ يك متناسب نیست، و در اشعار
بارسی تناسب اجزاء و ارکان از «لوازم عذوبت^۲ اشعارست» تا اگر مثلاً شاعری در
بحر هزج گویند:^۴

نکار من اگر با من بسازدی نکوبودی

[بروزن]

مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن

جزوی سداسی و جزوی سباعی^۵ یا در بحر رجز گویند:

دلدار من اگر مرا در هجر خود رها کند،

[بروزن]

مستفعلن مفاعِلن مستفعلن مفاعِلن

جزوی سالم سباعی و جزوی مخبون سداسی چون اجزای آن مختلفست

البته ذوق شعر ندهد و طبع قبول نکند، و اگر در^۶ هزج گویند:^۷

مرا غم تو ای دوست زخان ومان بر آورد

[بروزن]

مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن

هر دو جزو سداسی یکی مقبوض و یکی مکفوف یا مقصور^۸ و در بحر رجز

گویند:^۹

۱- و در بالای این جمله نوشته شده (فاعِلتن فاعِلتن فاعِلتن فاعِلتن)

۲- و در بالای این جمله نوشته شده (مستفعلن فاعِلتن مستفعلن فاعِلتن) ۳- ذ: لوازم

است و عذوبت بدانست - م: عذوب؟ ۴- در س افزوده شده: شعر ۵- س:

رباعی؟ ۶- ذ، افزوده: بحر ۷- ذ: افزوده: بیت.

و اضمار آنست کی دوّم فاصله را ساکن گردانند متفاعلن شود [بسکون تاء]

مستفعلن بجای آن بنهند

بیت مجزوء مرفل

سمری شد (م) بجهان^۱ در ز فراق آن سفری نکلام
متفاعلن فعلا تـن^۲ متفاعلن متفاعلاتن

« و آن بیت (کی) بر پنج متحرک و ساکنی گفته اند و بندارم^۳ عنصری گفته است از^۴ این، بحرست و قایل آن^۵ ساکن فاصله را حذف کرده است^۶ یعنی اسقاط حرف چهارم [را] در متفاعلن^۷ طی خوانده^۸ و خطا کرده [است] از بهر آنک طی از زحاف اسباب است نه از زحاف فواصل | و بیت این است^۹

شکرک از آن دو لبک تو بچشم اکر تو یله کنی^{۱۰} بسرک تو کی بز نمت بیدرا کر تو کله کنی

مُتَفَعِّلُنْ مُتَفَعِّلُنْ مُتَفَعِّلُنْ مُتَفَعِّلُنْ مُتَفَعِّلُنْ مُتَفَعِّلُنْ مُتَفَعِّلُنْ

و اما سبب ثقل طویل و مدید و بسیط در اشعار عجم آنست کی (f. 96) اجزاء آن مختلفست و نظم اسباب آن [نا] متناسب برای آنک بناء^{۱۱} هر یک [ازین بحور] بر جزوی خماسی و جزوی سباعی است، نظم طویل بر وندی و سببی^{۱۲} و وندی و دو

۱- در نسخه چاپی: بجهار در ۲- در نسخه چاپی: متفاعلن

۳- م: و مندارم؛ ۴- ذ: و این بیت که عنصری گفته است و پنج متحرکی

و ساکنی در این - م: در این ۵- م: این ۶- ذ: افزوده: و پنداشته

که این طی است و فرق نکرده میانه متفاعلن و مستفعلن ۷- اصل و نسخ دیگر عوض

(متفاعلن) (مستفعلن) دارد و آن غلط است ۸- س، آ، ذ، م: خوانند

۹- از نسخه مطبوعه ساقط شده است ۱۰- ن- بچشم اکر تو کله کنی

۱۱- ذ: بناهای ۱۲- در نسخه - ذ- در بین الطوزروی این جمله نوشته شده

(فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن)

است لکن^۱ در نظم ارکان متناسب است ، برای آنک نظم هزج^۲ بر دو سبب و فاصله‌ی
و دو سبب است و نظم مضارع^۳ بر دو سبب و دو وتد و سببی است ، و تناسب نظم
بر همه^۴ اوزان موجب عذوبت و علت قبول طبیعت و تفاوت نظم با عدم تناسب اجزا
سبب کرانی شعر و موجب نبوت ذوقست تا اگر درین [دو] وزن کی کفیم اگر بجای
خرم خرم استعمال کنند و در هزج گویند^۵

گر روزی نکارینم در حالم نکه کردی

[بروزن]

مفعولان مفاعیلان مفعولان مفاعیلان

و در مضارع گویند^۵

گر گویند دلبر من کز دامنم چون بجستی

[بروزن]

مفعولن فاع لاتن مفعولان فاع لاتن

با آنک^۶ (l. 37) سداسی بسباعی تردیدتر از خماسی است چون نظم ارکان
آن نامتناسب می‌شود^۷ ناخوش و ثقیل می‌آید ، جی نظم هزج اخرم بر سه^۸ سبب
و وتدی و دو سبب می‌شود ، و نظم مضارع بر چهار سبب و وتدی و سببی می‌آید^۹
و تفاوت نظم ارکان و ترادف اسباب موجب^{۱۰} اختلال شعر باشد ، و اما ثقل و افرح زو
کامل از آن جهت است کی تر کیب آن بر وتدی و فاصله‌ی است ، و متحرکات این^{۱۱} تر کیب
برسوا کن آن زایدست زیادت^{۱۲} خارج از اعتدال برای آنک بناه (آن) بر بنج متحرک

- ۱- س : لیکن ۲- ذ : افزوده : اخرم ۳- آ، ذ، س : در همه ۴- ذ : گوید
۵- ذ، م : گوید ۶- م : تا آنکه ؟ ۷- نسخه چاپی و ع : بود. ذ - می‌شود ؟
۸- م : به ۹- نسخه چاپی : می‌شود ۱۰- م : بموجب ؟ ۱۱- م : باین
۱۲- س : زائدی

بر من خسته ای صنم جند کنی چنین^۱ ستم

بر وزن

مفتعلن مفاعِلن مفتعلن مفاعِلن

جزوی مطوی و جزوی مخبون چون اجزا [ی آن] موافق یکدیگرند
مقبول طبایع آید^۲، وهم ازین جهت کی (f. 37²) بر سوالم هیچ يك از بحور دایره
مشتبهه شعر پارسی^۳ [البته] خوش نیاید جی^۴ [هم در] تر کیب اجزاء مختلف اند
و هم در نظم ارکان نامتناسب^۵ [بس] اگر سایی کوبد چه کوئی در هزج اُخر
[جنانك]^۶

کر یار فکارینم در من نکران استی

بر وزن

مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن

و در مضارع (اُخر) جنانك^۶

دی گفت دلیر من کز دام من بچستی^۷

[بر وزن]

مفعول فاع لائن مفعول فاع لائن

که هر يك با [ا] اختلاف اجزاء خماسی و سببائی وزنی مقبول و شعری
مطبوعست، جواب کوئیم (کی) اگر چه هر يك ازین دو وزن در تجریت مختلف

۱- آ- چندین - و در حاشیه به (چنین) تصحیح شده است ۲- س: طباعند

۳- ذ: بینی شعر پارسی: و در نسخه چاپی در شعر پارسی ۴- ذ: که ۵- ذ

در حاشیه افزوده: برخلاف وافر و کامل و هزج و رجز و رمل و مقارب که اولش بار

مفاعِلتن و ثانیشش بار متعاعِلن و ثالثشش بار مفاعیلن و رابعشش بار مستفعلن و خامس

شش بار فاعلاتن و سادس هشت بار فاعِلن است ۶- ذ - افزوده: بیت

۷- س: فالائن

بس سبر^۱ و امتحان معلوم^۲ شود کی اختلاف اجزا و عدم تناسب نظم ارکان و افزونی متحرکات اوزان بر سواکن آن زیادتی خارج از اعتدال موجب [کرانی اشعار^۳ است و [سبب^۴ نبوت^۵ طبع از آن و دوران که موجب غلبه ظن است کواهی میدهد^۶ (و) در جمیع صور اوزان^۷ اتفاق اجزاء و تناسب نظم ارکان و تعادل متحرکات و سواکن آن علت عذوبت (شعرست^۸)، اما علت آنک این اختلافات در اشعار نازی متحمل^۹ است و موجب^{۱۰} کرانی شعر نمی شود^{۱۱} و در اشعار باری^{۱۲} متحمل^{۱۳} نیست و [سبب^{۱۴} کرانی^{۱۵}] شعر می گردد عالم السر و الخفیات داند^{۱۶} و همانا هیچ آفریننده را بر سر آن قوف نتواند بوز^{۱۷} [والله اعلم بالصواب]،

فصل

[و] چون این قواعد معلوم شد [بدانک] در آن ده بحر کی مدار اشعار عجم بر آنست مدعیان علم^{۱۸} عروض از جنس تسمیات بارد و تقسیمات باطل و استخراج بحور مستبدع^{۱۹} مستثقل و اوزان مستقیح مستهجن نخبدان خلط و خبط کرده (اند کی) شرح توان داد و من درین تالیف از هر يك طرفی بگویم و آنج صوابست در تقریر

- ۱- س : بسبر و تأمل و امتحان معلوم می شود آ- سبر - سبر به معنی امتحان و اختبار است ، و در نسخه چاپی سیر با یاء حطی آمده و آن غلط است ۲- م : منظوم (؟)
 ۳- ذ : شعر ۴- س : نفرت ۵- سطر ما بین علامت ﴿﴾ از نسخه اصل افتاده و بجای آن در نسخه چاپی افزوده شده (کرانی و تغل شعر است) ۶- ذ - افزوده : و
 ۷- (شعر است) از نسخه آ - افتاده ۸- م : متحمل (؟) ۹- ذ : موجب
 ۱۰- ذ : نمی گردد ۱۱- ذ : شعر فارسی ۱۲- م : متحمل ؟
 ۱۳- ذ : کران ۱۴- ذ : می داند ۱۵- ذ : نداده اند ۱۶- کلمه (علم) از نسخه چاپی افتاده است ۱۷- س : مبتدع

(است) و دو ساکن^۱ و میان بنج و دو نسبت ضعفست و زیادت نصفی یعنی بنج دو بار و نیم چند در است و غایت « آنج اشعار باریسی^۲ » از زیادتی متحرکات بر سواکن « احتمال کنند^۳ » نسبت ضعفست کی صحیح ترین نسب است و آنرا در علم موسیقی الذی بالکل^۴ خوانند و مضاعف ثنوی نیز گویند و نسبت بنج و دو^۵ کی نسبت ضعف و زیادت نصفی است آنرا المضاعف الثنوی و الزاید [جزاً] خوانند و آن دورست^۶ از تألیف اعداد [در] موسیقی جنانک در بحر رمل گویند (مصراع ۸)

نه تو کفتی ار بکفتی^۷ من ازین خبر ندارم ،

[بروزن]

فعلاتُ واء. بن فعلاتُ فاعلاتن

و در بحر مجتث گویند^۸:

اگر مرا غم عشقت بکام دل برساند

بروزن

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن

کی هر دو وزن مرگبست از هشت متحرک (۴.۳۸) و چهار ساکن و نسبت هشت و چهار نسبت ضعف است لاجرم اوزان مطبوع و اشعار^۹ مستعذب است ،

۱- ذ - م ، آ - افزوده : است ۲- ذ : آنکه شعر فارسی

۳- ذ، س : تحمل کند - م : کند ۴- نسخه چاپی و نسخه آ ، ذ : الذی بالکل است

و در نسخه - م : الراید بالکل و بقربنه بعد که (الزاید جزاً) دارد ظاهراً الذی بالکل غلط و «الزاید بالکل» یا «الزاید کلاً» صحیح باشد ۵- ذ : بادو ۶- س ، م : مضاعف

(بدون الف و لام) ۷- نسخه چاپی (درست) و آن غلط است ۸- ذ - بیت - آ، س : ندارد

۹- آ، ذ، ع، س : از سکونی - م : از نکونی ۱۰- ذ - افزوده : بیت

۱۱- م : مطبوع را اشعار

و ساکنی را حرکت دهی^۱ و حرفی از جزوی بدیگر^۲ نقل کنی فکک ممکن باشد
 جنانک در فکک (f. 39) اخرب از مکفوف کوئی فاعیل^۳ مفاعیل^۴ تا مفعول^۵ مفاعیلن^۶
 بجای آن بنهی [و در فکک مکفوف از اخرب کوئی مفاعیل^۳ بمفعول^۵ تا مفاعیل^۴ مفاعیل
 بجای آن بنهی] و آنکند نه تخریج جزوی از جزوی باشد بل کی تغییر ارکان عروض
 بود، و فکک در عروض آنست کی اجزای بحر^۷ از اجزای بحر^۸ بیرون آری
 جنانک هیچ تغییر باسباب و اوتاد و فواصل^۹ هیچ یلی^{۱۰} راه نیابد، اعنی^{۱۱} متحرکات
 وسواکن آن از اصل خویش | متحول^{۱۲} | و متبدل نشود جنانک در فصل فکک بیان کرده
 آید، و این کس مدر فکک بحر^{۱۳} از بحر^{۱۴} (هم) ندانسته است، دیدر آنک چون از
 محور دایره^{۱۵} مشبیه در اشعار عجم بعضی مثنی^{۱۶} الاجزا میآید و بعضی سدس^{۱۷} الاجزا
 و ازین جهت آنرا دو دایره لازم بود ایشان درین نیز مبالغی^{۱۸} خبط کرده اند، اول
 آنک منسرح (را) دو بحر نهاده [اند]^{۱۹} مثنی^{۲۰} آنرا منسرح کبیر خوانده [اند] و سدس^{۲۱}
 آنرا منسرح صغیر و خفیف را دو بحر نهاده اند مثنی^{۲۲} آنرا^{۲۳} خفیف صغیر خوانده [اند]
 و سدس^{۲۴} را خفیف کبیر بر عس تسمیت منسرح، و عذر خواسته کی خفیف در
 دایره^{۲۵} مثنی^{۲۶} مربع می آید^{۲۷} و در دایره^{۲۸} سدس^{۲۹} تمام | مستعمل است | و مربع نسبت
 با سدس^{۳۰} صغیر باشد، و ندانسته اند کی چون بحر^{۳۱} در اصل دایره^{۳۲} مثنی^{۳۳} الاجزا باشد
 سدس^{۳۴} آنرا مجزوء خوانند و مربع آنرا مشطور و چون از بحر خفیف علی^{۳۵} الحالات
 کلها بیت مثنی^{۳۶} (f. 39) خوش آینده و مستعمل نیست آنرا خود در دایره^{۳۷} سدس^{۳۸} باید
 هاد و مربع آنرا مجزوء « آن شمرذ^{۳۹} » و هر بحر کی مثنی^{۴۰} آن خوش آینده

- ۱- س: وساکنی محرك کردانی ۲- ذ، م: بدیگری- نسخه چاپی: بدیگر
 ۳- ذ: مفاعیلن؟ ۴- م: مفاعلم؟ س: مفاعیل ۵- آ، ذ، م، ع: دبگری ۶- ذ:
 افزوده: آن ۷- س، م: يك ۸- ذ: یعنی ۹- س، ذ، م، آ: متغیر
 ۱۰- در نسخه چاپی و آ: مبالغ ۱۱- ذ، افزوده: و ۱۲- م: سدس را
 ۱۳- س: و آنرا ۱۴- ذ: مستعملست ۱۵- ذ، م: سدسات ۱۶- س: سدسات
 ۱۷- ذ: سدس شمرذ نه مشطور مثنی

بحور و ثبت^۱ دوائر بیان کنیم [انشاء الله^۲] ، اول [آنک] هزج را سه بحر نهاده‌اند بحر سالم و بحر مکفوف و بحر اُخرَب، و رجز را دو بحر نهاده‌اند بحر سالم و بحر مطوی^۳ و رمل را دو بحر « کرده‌اند سالم و مخبون^۴ » و سوالم هر سه [بحر] را (t. 98) در دایره‌ی نهاده‌اند « و نام آن^۵ دایره مؤنلفه^۶ کرده و مزاحفات آنرا در دایره‌ی دیگر نهاده و نام آن دایره مجتلبه^۷ کرده ، و الحق ابن استاذنی^۸ [سخت] جاهلانه است و تصرفی [نیک] فاسدانه^۹ برای آنک بحر اسم جنسی است از کلام منظوم کی تحت آن انواع اوزانست و هر نوع را بصفتی معرّف گردانیده‌اند تا بدان وصف از یکدیگر متمایز باشند چون هزج مکفوف و هزج اُخرَب و رجز مطوی و رمل مخبون و مضارع اُخرَب و محجّت مخبون و مانند آن ، بس هر نوع را که از جنس^{۱۰} منبعث دبر آن متفرّع باشد اسم جنس نهادن و در دایره علی حده آوردن و جهی ندارند، و آن^{۱۱} جماعت چون دیده‌اند کی مزاحفات بحور^{۱۲} از سوالم مفکوک^{۱۳} نمی‌شوند داشته‌اند کی همچنانک سوالم بحور را دوا بر لازمست مزاحفات را نیز دوا بر باید^{۱۴} و درین هم غلط کرده‌اند از بهر آنک هزج مکفوف و هزج اُخرَب را در یک دایره جمع کرده‌اند و همانا ندانسته‌اند کی همچنانک سوالم از مزاحفات بیرون نیاید مزاحفات نیز چون در ترحیف یکدیگر^{۱۵} نسبت ندارند از یکدیگر مفکوک نشود^{۱۶} ، بس هزج مکفوف کی اجزای آن مفاعیل مفاعیل باشد از هزج اُخرَب کی اجزاء آن مفعول مفاعیل^{۱۷} باشد^{۱۸} چگونه بیرون آید ، بلی اگر متحرّکی [را] ساکن کردانی

۱- س : بیت ۲- آ، س . افزوده : المزیر - م - افزوده : و تعالی ۳- ذ :

نهاده‌اند بحر سالم و بحر مخبون ۴- ذ : و آنرا ۵- ذ - افزوده : نام

۶- م : مختلفه ۷- م : آن استادی ۸- آ، م ، س : فاسد - ذ - افزوده : از

۹- آ، ذ : جنسی ۱۰- ذ : و این ۱۱- س ، افزوده : را ۱۲- ذ : لازم

آید ۱۳- م : یکدیگر ۱۴- آ- س، ذ : نشوند ۱۵- م : مفاعیل ؟

۱۶- ذ : بود

اشارت^۱ کرده و بعلتی واضح وجه اهمال^۲ آن به از نموده جماعتی متأخران بنحیال مهارتی کی خود را در علم عروض تصور کرده‌اند^۳ در آن سمیهای باطل نموده‌اند و بحر هائی تخریب کرده کی تا این غایت هیچ صاحب طبع بر آن اوزان شعر نکرده است و بعد ازین نیز نخواهد^۴ گفت، و بیشتر آن از بحور قدیم بیرون می توان آورد لکن^۵ بسبب کثرت ازاحیف و دوری [آن] از طبع مهمل مانده است، و آن جماعت در تقطیع آن غلط کرده‌اند و آنرا بحری مستبدع بنداشته و متقدمان شعراء عجم درین باب مبالغت زیادت نموده‌اند و استخراج بحور ثقیل بیشتر کرده لاجرم سی و اند بحر ازین دایره بیرون آورده‌اند و هر يك (را) برسبیل عمیاء او کخطبط^۶ خطب^۷ عشواء^۸ نامی نهاده^۹ چون بحر اصم و بحر اخرس و بحر ابکم و بحر صریم و بحر سلیم و آنرا در چهار دایره آورده^{۱۰} نام یکی منقلطه و یکی منقلبه^{۱۱} و یکی منعکسه و یکی منعلقه^{۱۲} و بحقیقت کمال جهل ایشان بیش از آنک اشعار ناخوش این بحور شنوند از تسمیات بحور و دوایر تفرس می توان کرد، و همانا بنداشته‌اند کی هر ترکیب کی از افاعیل عروضی^{۱۳} تمکن کرد شعر باشد یا جنان دانسته‌اند که خلیل (را) (۱.۴۰) (رحمه الله)^{۱۴} در تسمیت طویل و مدید و رجز و رمل و منسرح و خفیف و در تلقیب دوایر چون مختلفه و مؤتلفه و مشتبهه جز تعریف مجرد هیچ مقصود نبوده است^{۱۵} و هیچ معنی مناسب^{۱۶} درین تسمیات تصور نکرده، و اگر نه

-
- ۱- ذ: اشارتی
 ۲- ذ: اسماء - و در حاشیه «اهمال» آورده است
 ۳- ذ: م: افزوده: و
 ۴- ذ: نخواهند
 ۵- ذ: ولیکن
 ۶- ذ: کخطبط
 ۷- ذ: عشواء مؤنث اعشی است بمعنی شب کور و آنکه شب و روز کم بیند و ناینا، وهو بخطب عشواء مثل است از برای کسی که کار را بر غیر بصیرت انجام دهد
 ۸- ذ: نهاده‌اند
 ۹- ذ: آورده‌اند
 ۱۰- م: منقلطه
 ۱۱- م: ۱۰- م: آ: منقلطه
 ۱۲- ذ: عروض
 ۱۳- آ: ندارد
 ۱۴- ذ: نداشته‌است
 ۱۵- م: ۱۴- م: مناسبات

و مستعملست در دایرهٔ مَثْمَنَات باید آورد و مسدّس آنرا مجزوء آن دانست تا بدین تطویلات خنك و تكلفات ناخوش احتیاج نیفتد^۱ و اما آنج مقتضب را در دایرهٔ مَثْمَنَات آورده‌اند و از آن جز مربع مستعمل نیست آنرا وجهی می‌توان نهاد برای آنك مقتضب از جزو دوّم منسرح مفكوك است و اگر در تَمَين^۲ آن سجع نگاه^۳ دارند از روی مشابهت بتربیع چندان مستثقل نیاید^۴ و نیز چون برین بحر^۵ هم در تازی و هم دربارسی شعر بسیار نیست و آنج نقل کرده [اند] نيك نادر و اندكست بدان التفانی نكردند و آنرا بموضع فكك خویش ملحق گردانید، و دیگر آنك بحر مضارع را در تَمَين و تسدیس دو بحر ساخته‌اند و مَثْمَن اُخْرَب و مكفوف [در يك دایره نهاده و مسدّس اُخْرَب و مكفوف در دیگری و ما كفتیم کی اُخْرَب و مكفوف] از يكديگر مفكوك^۶ نكردند بی آنك تغییری^۷ بمحرّكات و سواكن ارکان هر يك راه یابد و اگر شایستی کی دو نوع شعر را در دایره می‌نهند کی هیچ يك از قرین خویش^۸ مفكوك نكردن بس در وجود دایره هیچ فائده نبودی^۹

فصل^{۱۰}

[و] بحکم آنك بهجوردایرهٔ مشتمله مختلفه الافاعیل است و در هر بحر چهار وند مجموع و دو وند (f. 40) مفروق است از نصریف ارکان آن اجناس بسیار تخریج می‌توان کرد و اگر چه خلیل [(رحمه الله^{۱۱})] اغلب آن بر شمرده است و بهر يك

۱- ذ - مثن - م : در نیمه ۲- ذ : نكه ۳- م : دو بحر - س : درین بحر
 ۴- م : حاصل ۵- آ- ذ : تغییری، نسخه چاپی، تغییر، م : منحرکات ۶- ذ : خود ۷- ذ-
 افزوده: و همة بهجوردایره نهادندی ۸- س: «فصل» ندارد ۹- س: رحمة الله عليه

و جملگی مفرعات^۱ و منشعبات هر يك باصوّل آن ملحق گردانیم، و چون بعلمت بی انتظامی^۲ ارکان بحور دایره^۳ مشتبهه چنانك بیش ازین تقریر رفته است در هیچ يك از آن بحور بر اجزاء سالمه شعری مستعذب نیست. از هر يك وزنی خوش^۴ کی اوزان دیگر بحور بی اختلال ارکان از آن مفكوك شود اصل دایره سازیم و منسرح مطوی و مضارع مكفوف و مقنضب مطوی^۵ و مجتث مخبون (را)^۶ بسبب تضمین اجزا در دایره‌ی نهم و مستدسات و مراجفات هر يك باصوّل آن ملحق داریم و سریع^۷ مطوی و غریب مخبون و قریب مكفوف و خفیف مخبون و مشاكل مكفوف را بعلمت نسب اجزا در دایره^۸ دیگر آریم، و متقارب و متدارك را در دایره^۹ دیگر، و اسامی دوائر همچنانكه بعضی متقدمان نهاده‌اند^{۱۰} [دایره] هزج را بسبب ایتلاف اجزا در ترتیب و ترکیب دایره مؤلفه «نامیم»^{۱۱}، و دایره‌ی منسرح را بجهت اختلاف ارکان (f. 11) دایره^{۱۲} مختلفه و دایره^{۱۳} سریع را بحکم آنك بحور آن از دایره^{۱۴} منسرح انتزاع کرده‌اند دایره^{۱۵} منتزعه، و دایره^{۱۶} متقارب را برقرار دوائر عرب دایره^{۱۷} متفقه و ترتیب بحور برین نسق است^{۱۸}.

هزج، و رجز، و رمل

منسرح، و مضارع، و مقنضب، و مجتث

سریع، و غریب، و قریب، و خفیف، و مشاكل

مقارب، و متدارك

و صورت دوائر برین مثال است^{۱۹}

۱ - در چند مورد این کتاب مفرعات استعمال شده و چون موارد آن متعدد و در تمام نسخ (جز نسخه‌س که مفرعات است) مفرعات بود یقین شد که مصنف قصداً و عمداً آنرا استعمال کرده باین جهت در متن آنرا تغییر ندادیم اگر چه باین معنی استعمال غلطی است ۲ - بی انتظام ۳ - ۲ : بی انتظام ۴ - ۳ : وزن خوشی ۵ - ۴ : از نسخه آ. م : کلمه (را) افتاده است ۶ - ۵ : م، افزوده : و ۷ - ۶ : کلمات بین علامت () از نسخه چاپی افتاده است ۸ - ۷ : این کلمه در آ، م، ع، س : نیست.

هیچ عاقل وزن شعر را ابکم و اخرس نام نهد^۱ و دوایر آنرا منغلطه [و منعلقه]^۲ نخواند^۳ و من جون از اصول دوایر و بحور قدیم فارغ شوم اجناس [انجاس]^۴ يك دایره ازین دوایر شرح دهم تا اهل خبرت^۵ از سخافت عقل و رکاکت طبع ایشان عبرت گیرند^۶ و از جهل مرگب و بنمدار دانش بخند^۷ بناهند و آنچه حال را درین موضع بیان خواهم کرد سه بحرست کی آنرا از جمله [بحور] دایره سریع می‌نهند یکی مستخرج^۸ از سبب دوم آن بر تفعیلن مس تفعیلن مفعولات^۹ مس تا فاعلاتن فاعلاتن مس تفع لن بیرون آمد^{۱۰} و آنرا بحر غریب و جدید نام کردند و دیگری از وند همین جزو بر علن مستفعلن مفعولات^{۱۱} مستف تخریج کردند تا مفاعیلن مفاعیلن فاع لان بیرون آمد و آنرا بحر قریب خواندند و دیگری ار وتد مفروق مفعولات^{۱۲} تخریج کردند بر لات^{۱۳} مستفعلن مستفعلن مفعولتا فاع لان | مفاعیلن مفاعیلن بیرون آمد و آنرا بحر اخیر و بحر مشاکل نام نهادند، و بحر قریب از جزو سوم بحر مضارع مفاوک می‌شود و بحر مشاکل از جزو (۱.۴۱) دوم آن .

فصل

و چون بدین مقدمات بر بعضی از تصرفات فاسد این جماعت در تقریر بحور و ثبت دوایر و قوف افتاد و تفصیل خبط و غلط ایشان درین فن معلوم شد صواب آنست کی درین ابواب بتقسیمات باطل و تطویلات بی حاصل ایشان التفات ننمائیم و جمله بحور اشعار عجم را در چهار دایره تهیم هزج و رجز و رمل در يك دایره

۱- م : نهند ؟ ۲- م، آ : منعلقه ۳- آ : انجاس
 ۴- ذ - افزوده : را ؟ ۵- ذ : کیرد ۶- ذ : بخدای تعالی
 ۷- ذ - افزوده : است - م - از سببی ۸- م : مفعولاتن ؟ ۹- ذ : آبد

شدیم فصلی^۱ درذکر تقطیع شعر و دقایقی کی در این^۲ باب رعایت باید کرد بنویسیم بدانکه تقطیع شعر آنست کی بیت را از هم فرو کشایند و بر اسباب و اوتاد و فواصل قسمت کنند تا هر جزوی در وزن برابر جزوی شود از افعال بحر کی این بیت از آن منبعت^۳ باشد جنانک اسباب [این] در مقابل اسباب [آن افتد] و اوتاد در مقابل اوتاد و فواصل در مقابل فواصل^۴ و درین باب اعتبار ملفوظ شعر را باشد نه مکتوب^۵ «آترا» اعنی^۶ هر حرف کی در لفظ نیاید اگر چه در کتابت باشد [در تقطیع] آنرا اعتبار [ی] ننهند، و هر چه در لفظ آید اگر چه در کتابت نباشد در تقطیع بحرفی محسوب بود^۷، چون الف | آهن | و آهو و آتش و آسمان و مانند آن^۸ کی درین کلمات [اگر چه] يك الف بیش ننویسند چون [بحکم] اشباع^۹ همزه الفی «در لفظ» ظاهر^{۱۰} میشود آنرا بحرفی ساکن محسوب دارند، و همچنین «تشدید»^{۱۱} بحرفی محسوب باشد^{۱۲} جنانک،

ای بهمت بر شده تا^{۱۳} آسمان هفتمین^{۱۴}

و اما آنچه در کتابت باشد و در لفظ نیاید هفت حرفست واو و هاء و یاء و نون و تاء و باء و^{۱۵} دال، اما^{۱۶} واو غیر ملفوظ سه نوعست واو عطف^{۱۷} و واو بیان ضمّه (f. 43) و واو اشعاع ضمّه، [اما] واو عطف جنانک دلداری و دل، و نیک و بد، و دشمن و دوست کی این واوات در لفظ نیارند^{۱۸} و فتحه آنرا بضمه بدل کنند و بما قبل آن دهند مگر جایی کی بتحقیق آن احتیاج افتد جنانک:

- ۱- م - افزوده : دیگر - س : دگر
- ۲- م : آن
- ۳- ذ : منشب
- ۴- ذ ، افزوده : افتد
- ۵- ذ : را یعنی
- ۶- ذ : دارند
- ۷- ذ : و غیره
- ۸- ذ : باشعاع
- ۹- ذ : ملفوظ
- ۱۰- س ، م ، آ- هر تشدید - ذ : هر تشدید را
- ۱۱- ذ : بر
- ۱۲- ذ - افزوده : بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
- ۱۳- ذ : واو عاطفه از همه افتاده است
- ۱۴- س : واما
- ۱۵- ذ : عاطفه
- ۱۶- ذ : نیاید



فصل ۹

چون از تعدید^۱ بحود و نقش دوایسر بر نهج صواب و طریق مستقیم فارغ

- ۱- م: بجای مفعلمن - «مستعملن» دارد و آن سهو است ۲- م: بجای بازر بنماز»
- ۳- م: بجای فاع لات مفاعیل مفاعیل «فاعلاتن مفاعل» و آن نیز سهو است
- ۴- نسخه آ: (دایره مؤتلفه - دایره مختلفه - دایره منترعه - دایره مستقیمه) ندارد
- ۵- مقدار یک ورق [از مفاعیلن مفاعیلن تا این موضع] از نسخه ذ: ساقط شده است
- ۶- م: تعدیل؟

آن [حکم] [آن] همانست کی در واوات گفتیم، [وهم جنین] باآت^۱ غیر ملفوظ
 چون نی و کی و جی اکر بیا نویسند حکم (آن) «همانست کی در هاآت گفتیم»^۲
 و اما نون غیر ملفوظ - هر - نون کی ماقبل [آن] ساکن باشد [و در شعر بتحقیق
 آن احتیاج نبود در تقطیع] (ساقط آید) جنانک^۳ :

چون نکارین روی او در شهر نیست^۴

کی نون چون و نکارین از تقطیع ساقطند^۱ و اما تا هر تا کی^۲ ماقبل آن
 ساکن باشد چون^۳ مست و دست^۴ و باخت و تاخت اکر در میان شعر افتد هر آینه
 بحر فی متحرک محسوب باشد^۵ جنانک^۶ :

من بمهرت دست بردم^۱

بروزن فاعلاتن فاعلاتن کی تاء دست^۲ درین وزن بجای عینِ عِلّامی افتد
 و آن منحرکست، و اکر در آخریت افتد و بروزن فعل^۳ زاید نباشد [هر آینه]
 بحر فی (ساکن)^۴ محسوب باشد جنانک :

ای تر کس بر خمار تو مست

بر وزن مفعول مفاعیلن مفاعیل و اکر بر وزن افاعیل اصلی زاید باشد لیکن
 باسباع^۵ یا باذالت آنرا بروزن زیادت توان کرد هم ساقط نشود جنانک :

او بچشم امیر سخت عزیزست

۱- س: واما باآت ۲- ذ: واوات و باآت دارند و بتحقیق در تقطیع حاجت نبود

۳- آ، س، ع، م، نیاید - ذ: ملفوظ نکرد ۴- س، افزوده: بیت ۵- ذ -

افزوده: فاعلاتن فاعلاتن فاعلان ۶- ذ: ساقط است ۷- ذ: واما تاآت که

۸- ذ - افزوده: تاء ۹- ذ: وپست ۱۰- ذ: بود ۱۱- س- افزوده: مصرع

۱۲- م، افزوده: بردست - و آن سهواست ۱۳- ذ: افاعیل ۱۴- س، آ: ندارد

۱۵- ذ- ولیکن باسباع - م: باسباع یا اذالت.

رفتی و اگر باز نیائی جکنم^۱

و جنانك رود کی گفته است :

سبب برف بر آمد بکوهسار سیاه و چون درونشد^۲ آن سرو بوستان آرای
و آن کجا بکوارید^۳ نا کوار شدست و آن کجا نکر ایست کشت زود کزای^۴
و تصریح آن برین وجه « مهجور الاستعمال است^۵ » نزدیک متأخران شعراء
و اما واو بیان ضمّه چون واو تو و دو کی در صحیح لغت دری ملفوظ نیست
جنانك : مرا تو مرد دو شهری ، بر وزن مفاعیلن فاعلاتن مکر کی ضرورت وقف
را در آخر شعر بحر فی ساکن محسوب دارند جنانك :

همه سرها بر آستانه تو

بر وزن فاعلاتن مفاعیلن فعلن کی واو تو درین شعر بجای نون فعلن باشد
و همچنین واو جو^۶ و همجو اگر چه در کتابت باشد چون از لفظ ساقط بود^۷ در
تقطیع نیاید جنانك :

ای قد تو همجو تیر و قدم جو^۸ کمان

و اما واو اشمام ضمّه چون واو خوارزم^۹ و خواسته و خواب و خواجه و مانند
آن کی کوئی حرکت ما قبل این واوات فتحه بوده است و بسبب واو آنرا بوئی از
ضمّه داده اند^{۱۰} و بسبب آنك ملفوظ نیست^{۱۱} از تقطیع ساقط دارند^{۱۲} ، (E. b) [و]
اقاهه غیر ملفوظ چون^{۱۳} خنده و کریه و آهسته و پیوسته و نامه و جامه^{۱۴}] و مانند

- ۱- ذ - افزوده : مفاعیل (ظ: مفعول) مفاعیل مفاعیل فعل ۲- ذ : در آن
- شد - س: درونه شد ۳- ذ: نکرانست (مصرع سوم در این نسخه مقدم بر مصرع دوم
- است) - س: نگرارند ۴- س: نکرانست گشت روی گرای - م . رود گرای - ذ -
- افزوده : بر وزن مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلان ۵- ذ : که رود کی گفته است مهجور
- الاستعمال است غیر مصرع اول ۶- س: و همچونین واو چو ۷- ذ : است
- ۸- ذ: همچو- و افزوده: بر وزن مفعول مفاعیل (ظ: مفاعیلن) مفعولن فاعلان- و این مصراع را
- بر وزن رباعی تقطیع توان کرد چنانك مفعول مفاعیلن مفاعیل مفعول ۹- نسخه چایی
- خوار ۱۰- ذ: چون ملفوظ نیستند ۱۱- س: ساقط داریم ۱۲- ذ- افزوده:
- ها ۱۳- ذ- افزوده: و نامه را

چون تاء نیکوست و دوست درین شعر از لفظ ساقطند در تقطیع نیاید^۱ و اگر
 باخر بیت افتد و بروزن فعل^۲ زیادت نباشد جنانک :

مرا تا غم عشق دلیر بجاست^۳،

بروزن فعولن فعولن فعولن^۴ البتّه^۵ ما قبل تا را حرکت باید داد که
 [سین] درین شعر (f. 41^b) بجای لام فعول^۶ است و اگر بروزن افاعیل^۷ زیادت باشد
 هر آینه ساقط تواند بود جنانک گفتیم | از بهر آنک التقاء ساکتین در آخر اشعار^۸
 ممکن است و [التقاء ثلث^۹ سواکن مجال^{۱۰}، و اما بآء و دال غیر مفلوظ حکم
 [آن]هما است کی در [تاء] باخت^{۱۱} و ساخت گفتیم جنانک :

کلرد برداشت کار او بکزار | د^{۱۲}،

و جنانک^{۱۳} :

جو کشتاسب را داد لهراسب تخت^{۱۴}،

کی دال و بآء [از] کلرد و کزارد و کشتاسب و لهراسب درین اشعار از
 تقطیع ساقطند [و] در لفظ نیز مختلس [می] باید آورد تا وزن درست آید
 و [همچنین] بیرون ازین حروف کی برشمردیم هر حرف کی در خلال شعر بادر
 آخر آن در لفظ «توان آورد»^{۱۵} از تقطیع ساقط باشد^{۱۶} جنانک : گفته اند^{۱۷}

مشتاب چندین ای بری زاد، بر کشتن عاشق ببیدان،

- | | | |
|--|---|--------------------|
| ۱- م، ذ: نیابت | ۲- ذ: افاعیل | ۳- ن، آ، م: بجاست |
| و در نسخه چاپی «بجاست» | ۴- آ، س: فعولن؟ | ۵- ذ- افزوده: سین |
| ۶- در تمام نسخ بجز نسخه ذ- «فعولن» و آن سهواست | ۷- آ، م، س: فعل | |
| ۸- م: شعر | ۹- ذ: اربع؟ | ۱۰- ذ- افزوده: است |
| م، افزوده: تاخت | ۱۲- س: بکندارد- ذ- افزوده: بروزن فاعلاتن مفاعیلن فعولان | |
| ۱۳- ذ: وایضا | ۱۴- ذ- افزوده: فعولن فعولن فعولن فعول | ۱۵- ذ: نیابت |
| ۱۶- م: باشند | ۱۷- ذ: در این بیت | |

بروزن فاعلاتن^۱ مفاعیلن فعلیان^۲ که اگر چه حرف تا درین شعر بر [اصل] فاعلاتن^۳ زیادتست اما چون باسباع^۴ (f. 44) ساکنی برین رکن^۵ زیادت می توان کرد از تقطیع ساقط [نیست] و اگر بروزن فعل چیزی زیادت نتوان^۶ کرد البته در^۸ تقطیع ساقط [باشد چنانک :

از سر مهر نودلم برخاست^۷

بروزن فاعلاتن مفاعیلن فع لان^۹ کی حرف تا درین شعر [بروزن] فع لان زیادت است و فع لان^۹ «خود مسبغ و بر اسباع چیزی زیادت^{۱۰}» نتوان کرد لاجرم بهمه حال از تقطیع ساقطست^{۱۱}، و تاء ساکن کی بیش از [آن] دو ساکن دیگر باشد اگر در میان بیت افتد و در لفظ توان آورد «البته با ماقبل خویش در تقدیر حرکت باشد و بدو حرف متحرک محسوب^{۱۲}، چنانک :

باخت دل^{۱۳} باتو مهر ،

بروزن مفعیلن فاعلان^{۱۴} کی خا و تا در (بن) شعر بجای تا و عین مفعیلن است و بدین سبب^{۱۴} آنرا حرکتی^{۱۵} مختلف دهند و اگر در لفظ نتوان آورد چنانک :

[«بیت^{۱۶}»]

نیکوست رخت جفا نه نیکوست مکن وان لایق دشمن است با دوست مکن^{۱۷}

- ۱- س، ذ: فاعلاتن - و آن سهواست ۲- آ: فاعلاتن - و آن نیز سهواست
 ۳- م، آ: فاعلاتن ۴- س: فاعلاتن ۵- س: ساکن
 ۶- ذ: جزو ۷- م: توان ۸- س، م: از ۹- ذ: فاعلان ۱۰- ذ: اصلم
 مشعت بدو اشباعی دیگر ۱۱- ذ: ساقط گردد ۱۲- ذ: از این
 سواکن تائه ساکن اول ساکنی محسوب باشد و دوم متحرکی محسوب باشد و سوم از
 تقطیع ساقط بود ۱۳- ذ: دلم، م: باخت دل با مهر تو ۱۴- ذ: که الف
 بافت بجای فاء مفعیلن است و خاء بجای تاء مفعیلن و تاء از تقطیع ساقط باشد چنانک
 ۱۵- س، م: حرکت ۱۶- آ: ندارد ۱۷- ذ: افزوده: بروزن مفعول
 مفاعیلن مفاعیل فعل

و بقر و اسباع و معاقبت و مراقبت ، و اجزائی کی بزمین از احیف از افاعیل آن منشعب شود دوازده^۱ است.

مفاعیلن	مفاعیل ^۲	مفاعیل ^۱	فاعلن	مفعولن	مفاعیلان
مقبوض	مکفوف	مقصود	اشتر	اخرم و مخنق	مخبغ
فعلولن	فعلول	مفعول ^۳	فعل ^۴	فاع	فع
معدوف	اهتم	اخرب ^۵	محبوب	ازل	ابتر

ابیات سوالم آن ، بیت مثنیٰ سالم (f. h. 45)

نکارینا بصحرا شو کی بستان حله می نوشد

بشادی ارغوان با گل شراب وصل می نوشد

تعلییش

نکارینا بصحرا شو ، کبستاحل - امی نوشد
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
بیت سدس سالم

نکارینا جرا با من نمی سازی
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
بیت مرتب سالم

دگر کردی روا باشد
مفاعیلن مفاعیلن
دام غماین جرا باشد
مفاعیلن مفاعیلن

۱- نسخ - آ، م، ع: «بازده» دارد و آن غلط است
۲- نسخه اصل
و نسخ آ، م، ع: «مخنق مقصور» و مرحوم علامه قزوینی طاب ثراه آنرا غلط پنداشته و «اخرب» تصحیح نموده اند و ظاهراً «مخنق مقصور» صحیح و فرع آن مفعول^۳ «بسکون لام» است نه مفعول^۴ «بضم لام» و بك فرع از فروع مفاعیلن که «مفعول اخرب» باشد از تمام نسخ خطی افتاده است و بنابراین جمله فروعی که از مفاعیلن خیزد سیزده است نه دوازده. رجوع شود بعاشیه صفحه ۶۱ همین کتاب. - نسخه س: کلمه «اخرب» ندارد

بر وزن مستفعلان مستفعلاتن کی حرف ذال [درین شعر] بر مستفعلاتن زیادت
 است و یکی از متکلفان^۱ بر ترفیل ساکنی^۲ زیادت کرده است و آنرا تطویل نام
 نهاده و تقطیع این بیت بر مستفعلان مستفعلاتان «آورده» است^۳ و این تکلفی بارد
 است^۴ و برای تصحیح شعری «نادرست»^۵ و نظمی بی ذوق کی منعتی^۶ گفته باشد
 قواعد عروض برانداختن و از مقایسه (f. 45) مطرّد^۷ آن عدول کردن وجهی ندارد
 و غرض^۸ ازین اطناب آن بود تا معلوم گردد کی در اصول ارکان عروضی بسبب
 متوسط و وتد مجتمع حاجت نیست و آنج آن عروضی نادان گفته است اسباب سه
 است | و اوتاد سه و فواصل سه^۹ بطلان آن محقق شود^{۱۰}، و چون شرح تقطیع
 کرده شد و مبتدی را بر قوانین^{۱۱} آن وقوف دانه آمد^{۱۲} در تقریر بحور و ایراد
 ابیات سالم و مزاحف و ثقیل و قدیم و حدیث آن خوش کنیم^{۱۳}، بعون الله و توفیقه.
 [دایرة اول کی آنرا دایرة مؤتلفه خوانند بحور آن سه است هزج و رجز
 و رمل،

بحر هزج

اجزاء آن چهاربار مفاعیلن مفاعیلن است و از احیفی^{۱۴} کی درین بحر افتد بازنده
 است: قبض و کف و خرم و تخنیق و خرب و حذف و قصر و شتر و هتم و جت و زلل
 ۱- م: متقدمان ۲- ذ: ساکن ۳- ذ: کرده ۴- م: بازداشت
 ۵- ذ: بارد ۶- م: منعتی؟ ۷- ذ: مطرده ۸- س: و عروض؟
 ۹- ذ: افزوده: است ۱۰- ذ: است ۱۱- ذ: افزوده: افانین
 ۱۲- م: داده آید ۱۳- م: بجای خوش کنیم «بیان کنیم» نسخه چاپی «بعون الله
 و توفیقه» ندارد - و بجای آن در نسخه - ذ: «بعون الله تعالی» است
 ۱۴- م: و از احیف

ار گری مون^۱ خواری اج که ترسی
 فاع لاتن مفاعیلن فعولن
 از بنیمه^۲ دلی نترسم اج کیج
 فاع لاتن مفاعیلن فعولن^۳
 ور کشی مون نیاری اج که ترسی^۴
 فاع لاتن مفاعیلن فعولن
 ای کهان دل ته داری اج که ترسی
 فاع لاتن مفاعیلن فعولن

و اهل همسندان و زنکان را در نظم این نوع از شعر دو غلط صریح افتاده است یکی آنک این هر دو بحر را در هم می آمیزند و در فهلویات مصراعی بر مفاعیلن مفاعیلن فعولن کی محذوف بحر هزجست و مصراعی بر فاع لاتن مفاعیلن فعولن کی محذوف بحر مشاکلت (f. 46^b) بهم می گویند چنانک در بحر مشاکلت بیان کنیم، و بسبب آنک هر دو بحر در دو جزو آخر موافق و متفق اند و اختلاف ساکن و متحرک آن در آغاز جزو افتاده است بر اختلاف اجزاء آن شعور نمی یابند، و دیگر آنک چون این غلط در خاطر ایشان متمکن شد و طبع ایشان با تبدیل و تدمج مجموع مفاعیلن بوند مفروق فاع لاتن انس گرفت ساکنی^۵ بر وتد مفروق بیفزودند و فاع لاتن را فاعی لاتن کردند یا^۶ مفاعیلن را مفاعیلن کردند و مفعولاتن بجای (آن) بنهادند و مصراع^۷ ازین نوع بر مفاعیلن مفاعیلن [فعولن] می گویند و مصراع^۸ بر مفعولاتن مفاعیلن فعولن^۹ [چنانک گفته اند:

دل در دیتیم [ای] شوشا^{۱۰} اوا کر
 مفاعیلن مفاعیلن فعولن
 ای روحم دست گیر و با اوا کر
 مفعولاتن مفاعیلن فعولن

- ۱- س: ار گری خون - آ، م - ار گری چون ۲- آ، م، س: ور کشی چون نیاری، (احتمال دارد «بزاری» باشد بقرینه رباعیات با باطاهر مطبوع «کشی مون ار بزاری از که ترسی» ۳- آ: ای بنیمه ۴- آ، م: مفاعیل ۵- س: وسا کنی ۶- آ: تا ۷- م: و مصراع ۸- مقدار یک ورق [از دایرة اول تا - مفاعیلن فعولن] از نسخه ذ: ساقط شده است ۹- س - افزوده: این است ۱۰- ذ: دل در دروینم ای شوشا اوا کر - م: دل در دیتیم

۱ منتن مقصور

نکارینا اگر با من نداری در دل آزار
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
مسدس مقصور

بقول دشمنان از من چه کردی خیره بیزار^۲
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

ز آثار کمال الدین خالست^۳
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

اگر در حیث کیتی کمالت
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

[مسدس محذوف]

تو بنداری کی نقاشند وزر کر
مفاعیلن مفاعیلن فعولن

صبا و ابر مروارید^۴ کتر
مفاعیلن مفاعیلن فعولن

و ابن وزن خسرو و شیرین نظامی و ویس (و) رامین فخری کرگانی^۵ است
(چنانکه پیش ازین در بحر وافر گفته ایم^۶) (۴.۴۶) و خوشترین اوزان فهلوتانست
کی ملحونات^۷ آنرا اورامنان خوانند جنانک:

جمن دل کد^۸ بری لاوش بکیتی
مفاعیلن مفاعیلن فعولن

جمن جشمی کنی خواوش بکیتی
مفاعیلن مفاعیلن فعولن

بمن واریجهت آوش بکیتی
مفاعیلن مفاعیلن فعولن

چو بنداری هران^۹ مهری کشان کشت
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

و بحری دیگر مستحدث هست بر فاع لاتن مفاعیلن مفاعیلن کی آنرا بحر
مشاکل خوانند جنانک بموضع خویش آورده شود و بر نوع (محذوف این) بحر
نیز فهلوتات گفته اند^۹ جنانک:

۱- م - افزوده : بیت
۲- م - چه میکردی تو بیزار
۳- م : حاست
۴- م : مروارید ؟
۵- نسخه - آ - کرگانی ندارد - س : ورامیل و فخری ؟
۶- این جمله در نسخه آ، ع، م، س، نیست
۷- س : ملحقات
۸- م : مران
۹- م : گفته اید

اصلی است علی حده و مفعولاتن در هیچ عروض نه در اصول افاعیل و نه در فروع آن با اول هیچ وزنی مستعمل نیست، و اگر کسی خواهد که بجهد و تکلف این وزن را تصحیح کند بیش از آن ممکن نیست کی آنرا بر مفعولن فاعلاتن فاعلاتن تقطیع کند^۱ و آنکه مدس رمل مشقت^۲ باشد، و تشعیش آنست کی ازوند فاعلاتن متحرک کی^۳ کم کنند و مفعولن بجای آن بنهند و این وزن بهزار فرسنگ (۴۰۴۷) از مفاعیلن مفاعیلن فاعولن دورست، و العجب کی بعضی از ارباب هنر و اصحاب طبع کی قصاید غزّاء و رباعیات لطیف می گویند و در اشعار خویش زحافی کی جمله متقدمان و متأخران جایز شمرده اند روا نمی دارند تا حدی کی یکی از شعراء عراق بر سبیل دق برانوری «می گفت»^۴ کی او گفته است^۱

تو آن کریمی کافراط اصطناع دقت^۲

بذات کشید کی کان همجو بحر ناله کند

| بر | مفاعِلن فاعلاتن مفاعِلن فاعِلن * و در مصراع اول مفعولن بجای فاعلاتن آورده است^۳، و همچنین در قصیده ی دیگر کی بنا به آن بر مفعول^۴ فاع لاتن مفعول^۱ فاع لاتن نهاده^۲ | است جنانك |

ای خنجر مظفر تو پشت ملک عالم وی گوهر مظفر تو روی نعل آدم^۳

بیتی بر مفعول فاعلات مفاعیل فاعلاتن آورده است جنانك می گویند^۴:

- ۱- ذ: از این ۲- ذ: کنند ۳- م: منشئت ۴- نسخه
 چاپی: متحرك ۵- ذ: گرفته است ۶- ذ: افزوده: شعر
 ۷- ذ: افزوده: مفاعِلن مفعولن مفاعِلن فاعِلن ۸- در نسخه - ذ: بجای این
 يك سطر این عبارت را بخط الحاقی دارد - در مصراع اول عین فاعلاتن را ساکن
 گردانیده است و مفعولن بجای آن نهاده و این مستبعد نیست زیرا که در بعضی بحور آمده
 است ۹- م: مفعولا ۱۰- ذ: افزوده: و گفته شعر ۱۱- ذ: افزوده:
 مفعول فاعلات مفاعیل فاعلاتن مفعول فاعلات مفاعیل فاعلاتن ۱۲- ذ: افزوده:
 شعر.

راهی کم بذبته ^۱ کوهین اوربران	انادومی ^۲ مکر اوآ اوا کر
مفعولاتن مفاعیلن فعولن	مفاعیلن مفاعیلن فعولن
[بختم باهیده تانم دور آجونی	مکر مگرد بختم را اوا کر
مفعولاتن ^۳ مفاعیلن فعولن (۱.۲۷)	مفاعیلن مفاعیلن فعولن]
ازین [کین] بخت کوری وینشی ده	ورین کی خته و ریثا ^۴ اوا کر
مفاعیلن مفاعیلن فعولن	مفاعیلن مفاعیلن فعولن
شر و دوری ته یبرد بگردیم ^۵	بوینشتی امن ^۶ وزنا اوا کر ^۷
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل ^۸	مفاعیلن مفاعیلن فعولن

و باشد کی مفاعیلن و فاعلاتن و مفعولاتن بهم جمع کنند^۹ جنانک :

دل بکیان کندنی هر شود کتی ^{۱۰}	تومی او کمنده شی بدرود کتی ^{۱۱}
فاعلاتن ^{۱۲} مفاعیلن فعولن	فاعلاتن ^{۱۳} مفاعیلن فعولن
دوای درد اهر و ^{۱۴} واسری شد	کان کس تو بسته نبود کتی ^{۱۵}
مفاعیلن مفاعیلن فعولن	مفعولاتن مفاعیلن فعولن

و این خطا فاحش تر از آن اواین است از بهر آنک هر چند فاع لاتن بجای مفاعیلن (نهادن^{۱۶}) وجهی ندارد اما آخر فاع لاتن بنفس خویش در افعیل عروضی

- ۱- س: کم بدمنه ۲- آ، ذ، ع، م، س: انارومی ۳- م: مفاعیلن ۴- ذ، م:
- وزین کی خته وریا ۵- ذ: شروه دوری ته یبرد بگردیم - م - شروه دوری نه بیمزد
- نکردیم - س: شروه دوری تو ۶- س: جو بنشینی امن ۷- تفتیح این بیت از
- نسخه اصل و نسخه های - آ، س: افناده است ۸- م: فعولن، و ظاهراً سهواست ۹- آ،
- ذ، م: می کنند ۱۰- آ: کند هر شود کتی - ذ: کندنی هر شود کتی ۱۱- آ، م: تو
- می او کند شی - ذ: بدرود و کیسی - س: شی و درود کتی ۱۲- ذ: مفاعلاتن؟ ۱۳- ذ:
- مفعولاتن؟ ۱۴- ذ: دوای درد هر رو - م: دوا درد اهر و ۱۵- م، آ: تو بستها
- بتود کتی - ذ - کش تو بسا بیود کتی - س: کان کین بوستها بتود کتی - تصحیح این ابیات
- بهبوجه برای مصحح ممکن نشد و فقط اختلاف نسخ را آورد ۱۶- س: نهادند

عذابم چه نمائی
مفاعیلُ فعولن

جرا باز نیائی
مفاعیلُ فعولن

«مثنیٰ اُخرب»^۲

یار غم عشق او^۳ بر من نه گرانستی
مفعولُ مفاعیلن مفعولُ مفاعیلن

گر یار نکارینم در من نکرانستی
مفعولُ مفاعیلن مفعولُ مفاعیلن

«مثنیٰ اُخرب مکفوف سالم عروض و ضرب»^۴

هم جابک و هم زیرک و هم نیکو و هم بخرد
مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلن

کوئی کی جهان کوزک من کس بجهان بیند
مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلن

(f. b) «مثنیٰ اُخرب مکفوف مقصور»^۵

کلکی کی فلک قدرت و ایام^۶ مسیرست
مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلُ

ای ملک مهین رکن ترا کک وزیرست
مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلُ

مثنیٰ اُخرب مکفوف محذوف^۷

وز^۸ ملک تو تا ملک سلیمان سر موئی
مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فعولن

ای ملک ترا عرصه عالم سر کوئی
مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فعولن

«مدس اُخرب مقبوض صحیح عروض و ضرب»^۹

از آه سحر مکر نمی ترسد
مفعولُ مفاعیلن مفاعیلن

دلدار ز حال من نمی برسد
مفعولُ مفاعیلن مفاعیلن

۱- م : مفاعیلن؟ ۲- ذ : هزج مثنیٰ اُخرب صدرین سالم ضربین

۳- م : تو ۴- ذ : هزج مثنیٰ اُخرب صدرین مکفوف حشوین سالم ضربین

۵- ذ : هزج اُخرب مکفوف مقصور انوری کوید ۶- ذ : سیاره ۷- ذ : افزوده:

انوری کوید ۸- ذ : از ۹- س ، افزوده : بیت ۱۰- ذ : هزج مدس

اُخرب صدرین مقبوض حشوین سالم ضربین

در ازدهای رایتِ تو باز حملهٔ تو روح‌الله است کوی در آستین مریم^۱
و گفت من باری این نیارم کرد و هرگز این زحف بشعر خویش نبسندم
و در فهلویات زحفی بدان ناخوشی و تصرفی بدان دوری می بسندند « والله^۲
المرشد،^۳

ابیات مزاحف، مثنیٰ مکفوف مقصور^۴

زهی حسن وزهی روی زهی نوروزهی نار زهی خط و زهی زلف زهی موروزهی مار
مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلُ
(f[#]₄₈)^۴ مثنیٰ مکفوف محذوف^۵

مرا عشق درتا کرد بهنکام جوانی چرا باز بررسی تو زحالم خوندانی
مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلُ فعولن مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلُ فعولن

[مثنیٰ] ^۴ مقبوض [مکفوف] مقصور

مرا غم تو ای دوست زخان و مان بر آورد مرا فراقت ای ماه زمال و جان بر آورد
مفاعلن مفاعیلُ مفاعلن مفاعیلُ مفاعلن مفاعیلُ مفاعلن مفاعیلُ
مثنیٰ مکفوف مقصور^۴

بما خیز (و) بیار آن می خوش بوی کی هم رنگ بون با کل خود روی
مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلُ مفاعیلُ
مثنیٰ مکفوف محذوف^۴

سیه چشم و سیه زلف غلامی تبه کرد دلم را سلامی
مفاعیلُ مفاعیلُ فعولن مفاعیلُ مفاعیلُ فعولن
مرتب محذوف مکفوف^۴

۱- ذ - افزوده : مفعول فاعلاتن (خط: فاعلات) مفاعیل فاعلاتن مفعول فاعلاتن
۲- نسخه آ - ذ، ع : ندارد ۳- ذ : هزج مثنیٰ مکفوف در عروض
۴- ذ، افزوده : هزج ۵- ذ، افزوده : مقصور

من بی تو چنین زار تو ازدور همی خند
مفعول مفاعیل^۱ مفاعیل مفاعیل^۲

مربع محذوف

بیا جان-ا کجائی چرا زی ما نیایی^۳
مفاعیلن فعولن مفاعیلن فعولن

و در بحر هزج^۴ معاقبتست میان یا و نون مفاعیلن | و | البتّه نشاید کی یا و نون هر دو بیفتند^۵ از بهر آنک مفاعل بماند بضمّ لام و بعد از و مفا می آید چهار متحرک متوالی بدید آید و بیش ازین گفته ایم کی فاصله کبری جز از مستعملن نخیزد، و همچنین معاقبتست میان نون مفاعیلن و میم مفاعیلن کی از بس آن آید از بهر آنک اگر از مفاعیلن اول نون بیفتد و از مفاعیلن دوم میم بیفتد مفاعیل فاعیلن بماند و آن بحر طویل باشد بر وزن فعولن مفاعیلن و بیش ازین گفته ایم در بحر طویل شعر باری خوش نیاید، و در مدّس اُخر ب این بحر مراقبتست میان یا و نون مفاعیلن و بعد از مفعول مفاعلن آید (f. 49) بسقوط یا (و) یا مفاعیل^۶ بسقوط نون و مفاعیلن صحیح بعد از مفعول نیاید الاّ کی بعد از جزو صحیح اُخر بی دیگر آید چنانک مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن و این نتواند بود الاّ مثمن یا مربع، و همچنین مراقبتست میان نون مفاعیلن اول و میم مفاعیلن کی از بس آن آید^۷ در هزج اُخرم [و] بهیج حال بعد از مفعولن باثبات نون مفاعیلن نیاید باثبات میم و بعد از جزو اُخرم یا^۸ جزوی^۹ اُخرم آید با^{۱۰} جزوی اُخرم یا^{۱۱} جزوی

- ۱- س: مفاعیلن ؛ ۲- ذ: مفاعیلن (در عروض و ضرب) - و در حاشیه به (مفعول و مفاعل) تصحیح شده است ۳- م: چرا زی می نمائی ۴- ذ: افزوده: که ۵- م: نیفتند ؛ ۶- ذ: افزوده: آید ۷- ذ: افزوده: و ۸- م: بجای یا - با ؛ در هر سه موضع ۹- س: یا جزو

«سَدَسِ اِخْرَمِ اِشْتَرِ صَحِيحِ ضَرْبِ وَعَرُوضِ^۱»

وزرویم قصه بر نمی خواند

دلدارم حال من نمی داند

مفعولن فاعلن مفاعیلن

مفعولن فاعلن مفاعیلن

«سَدَسِ اِخْرَبِ مَقْبُوضِ مَحْذُوفِ^۲»

وی راحت جان من کجائی

ای جان و جهان من کجائی

مفعول^۳ مفاعلن فاعولن

مفعول^۳ مفاعلن فاعولن

«سَدَسِ اِخْرَبِ مَلْفُوفِ مَحْذُوفِ^۴»

ماهت برو مشک معقد

سروست برو ماه منقش

مفعول^۵ مفاعیل^۶ فاعولن

مفعول^۵ مفاعیل^۶ فاعولن

«سَدَسِ اِخْرَبِ مَقْبُوضِ مَسْبُوعِ^۵» (f. 49)

بر دست نهاد ساغر زرین

تر کس ز نشاط ماه فروردین

مفعول^۷ مفاعلن مفاعیلان

مفعول^۷ مفاعلن مفاعیلان

مربع^۸ اِخْرَبِ

شادست بتو جا کر

ای شمع همه لشکر

مفعول^۹ مفاعیلن^{۱۰}

مفعول^۹ مفاعیلن^{۱۰}

مربع^۸ مقصور

۱- ذ: هزج سدس اخرم صدرین اشتر حشوین سالم ضربین ۲- ذ: هزج

۳- م: مفعولن^۲ ۴- ذ: هزج اِخْرَبِ مَقْبُوضِ حشوین مَحْذُوفِ ضربین

۵- ذ: هزج اِخْرَبِ مَلْفُوفِ حشوین مَحْذُوفِ ضربین انوری کوبد

۶- ذ: امروزه: هزج ۷- ذ: هزج اِخْرَبِ مَقْبُوضِ حشوین مَسْبُوعِ ضربین

۸- ذ: امروزه: ۹- ذ: بانسخ دیگر در تقدیم و تأخیر امثله متفاوت است

موزون و حرکاتی^۱ مطبوع مردم «در جمال و کمالش»^۲ حیران مانده و او بلطف
 طبع آن نقش باز خوانده بهر کرشمه صد دل می خست و بهر نکته ده بذله^۳
 در می نشاند^۴ بشیوه کبری جان شکری^۵ می کرد و در کوز بازی اسجاع متوازن
 و متوازی می گفت در آمد [و^۶] شد تمایلی میکرد و در گفت [و^۷] شنود شمایلی^۸
 می نمود کرد کانی چند از کف بکوی می انداخت و در خفض و رفع خود را از
 اشارات مردم غافل می ساخت شاعر^۹ در آن لباقت^{۱۰} خلق و ذلاقت^{۱۱} نطق حیران
 مانده و انگشت تعجب در دندان گرفته بر آن تناسب اعضا آفرین و تحسین می کرد
 و بر آن صورت زیبا معوذتین^{۱۲} و بسین می خواند، تایکباری^{۱۳} در انداختن کرد کانی^{۱۴}
 از کو [کوز^{۱۵}] بیرون افتاد و بقهقری^{۱۶} هم بجایگاه باز غلطید کوزک از سر ذکای (f. 50)
 طبع و صفای قریحت «گفت»^{۱۷}

غلطان غلطان همی روز تا بن کو^{۱۸}

شاعر^۹ را این کلمات وزنی مقبول و نظمی^{۱۹} مطبوع آمد^{۲۰} بقوانین عروض
 مراجعت^{۲۱} کرد و آنرا از مفرعات^{۲۲} بحر هزج بیرون آورد و بواسطه آن کوزک
 برین شعر شعور یافت، و از عظم^{۲۳} محلّ و اطف موقع آن بنزدیک او در نظم هر

- ۱- م: وحرکات ۲- ذ: در کمال جمالش ۳- ذ: بدره:
 ۴- م: در می نشاند ۵- ذ: جان شکری؟ ۶- آ، ذ، م، ع: در آمد
 شد (بدون اتمام الواو بینهما) ۷- آ، ع: گفت شنود (بدون واو) ۸- م:
 شائل؟ ۹- ذ: رود کی ۱۰- م: لباقت - و لباقت بیای موّحده
 زیر کی و مهارت و چرب زبانی است ۱۱- م: ذلاقت؟ ذلاقت بمعنی فصاحت
 و تیز زبانی است ۱۲- معوذتین دو سوره آخر قرآنست ۱۳- س: و پس
 می خواند تایکبار ۱۴- ذ: یک جوز ۱۵- س: جوز ۱۶- م: و بقهقری؟
 - و قهقری نوعی از بازگشتن است ۱۷- ذ: افزوده: باغلتیدن جوز تمایل کنان
 گفت مصرع ۱۸- ذ، افزوده: مفعولن فاعلن مفاعیلن فعل ۱۹- س: و شمری
 ۲۰- ذ: نمود ۲۱- م: مزاحف؟ ۲۲- ذ: مفرعات - س: مفرعات
 ۲۳- م: و آن عظم

اشتر، و ضروب هزج متبدل نشود مگر فعولن کی بجای مفعولن شاید کی هردواز قوافی متواترند و در وزن دوبیتی فعول بجای فاع شاید کی هردو از قوافی مترادفند

فصل

« و یکی از متقدمان شعراء عجم و بنسب دارم روز کی والله اعلم^۱ » از نوع اخرم و اخرب این بحر وزنی تخریج کرده است کی آنرا وزن رباعی خوانند، الحق وزنی^۲ مقبول و شعری مستلذ و مطبوعست و از این جهت اغلب نفوس نفیس را بدان رغبتست و بیشتر طباع سلیم را بدان میل^۳ و گویند سبب استخراج این وزن آن بوده است کی روزی از ایام اعیاد^۴ بر سبیل تماشا در بعض^۵ از متنزهات غزنین [بر] می کشت^۶ | و بهر نوع از اجناس مردم بر میگذشت و | طایفه‌ی اهل (f. 50) طبع را دید کرد ملعبه^۷ جمعی کوزکان ایستاده^۸ و دیده بنظاره کوز بازی کوز کی^۹ نهاده از آنجا کی شطارت^{۱۰} جوانان شاعر و بطالت شاعران شاطر باشد قدم در نهاد و سر بمیان ایشان بر آورد^{۱۱} کوز کی دید ده پانزده ساله بازم و عارضی^{۱۲} چون سنبل^{۱۳} برامن لاله^{۱۴}

بقدّ جو سرو بلند و برخ جو بدر منیر

بخلق روح مجسم بخلق مشک و عبیر

منظری دالکشای و مخبری جان فزای گفتاری ملیح و زبانی فصیح طبیعی

- ۱- ذ- و رور کی از مقدمان شرای عجم ۲- م: وزن ۳- س: افزوده:
 شاعر ۴- ذ: بعضی ۵- س: برمی گذشت ۶- م: لعبه ۷- ذ:
 برآمده ۸- ذ- کوزکان - م: کوزک ۹- شطارت: شوخی و بیباکی
 ۱۰- م- س: در آورد - م- بر آورد و ۱۱- م- و عارض ۱۲- ذ- افزوده:
 میان و ۱۳- س، ذ، افزوده: بیت

آنرا غزل خوانند، اهل دانش ملحونات این وزن را ترانه [نام کردند] و شعر
 مجرد آنرا دو بیتی خوانند، برای آنک، بنام آن بر دو بیت پیش لیست
 و مستعربه آنرا رباعی خوانند، از بهر آنک بحر هزج در اشعار عرب^۶ مربع الاجزا
 آمده [است] بس هر بیت از این وزن دو بیت عربی باشد، لکن^۷ بحکم آنک
 زحافی^۸ کی درین وزن مستعمل است در اشعار عرب نبوده است در قدیم برین
 وزن شعر تازی نگفته اند و اکنون محدثان^۹ ارباب طبع بر آن اقبالی^{۱۰} تمام کرده اند
 و رباعیات تازی در همه بلاد عرب شایع و (f. 51^b) متداول گشته است [و چون این
 مقدمات معلوم شد بدانک ابتداء مصاریع دو بیتی یا مفعول باشد کی آخر اخر
 خوانند یا مفعولن باشد کی آنرا اخرم گویند و چون جزو صدر مفعول بود
 جزو دوم مفاعیلن سالم آید یا مفاعیلن مقبوض یا مفاعیلن مکفوف و چون جزو صدر
 مفعولن باشد جزو دوم مفعولن آید یا مفعولن یا فاعلن^{۱۱} کی آنرا اشتر خوانند و چون
 جزو دوم مفاعیلن آید یا مفعولن باشد جزو سوم مفعولن آید یا مفعولن و چون جزو
 دوم مفاعیلن^{۱۲} یا فاعلن یا مفعولن آید جزو سوم مفاعیلن آید یا مفاعیلن و قافیت
 مفاعیلن و مفعولن فع آید کی آنرا ابتر خوانند یا فاع آید کی آنرا ازل گویند
 و قافیت مفاعیلن و مفعولن آید کی آنرا اتم خوانند^{۱۳} یا فعلن (کی) آنرا
 مجبوب گویند^{۱۴} بس از احیای^{۱۵} کی خاص بدین وزن تعلق دارن چهار است: هتم
 و زلل و جب و بتر و برین دو صدر و چهار قافیت اوزان دو بیتی بیست و چهار
 نوع شود دوازده بر صدر اخر و دوازده بر صدر اخرم] و خواجده امام حسن
 قطان کی یکی از ائمه خراسان بوده است مختصری در علم عروض ساخته است

- | | | |
|--------------------|----------------------------|----------------------|
| ۱ - ذ: برای آن اهل | ۲ - م: آن | ۳ - ذ: نام کردند چون |
| ۴ - ذ: خوانند | ۵ - ذ: تازی | ۶ - ذ: آید |
| ۷ - س: لیکن | ۸ - م: زحافی | ۹ - ذ: محدثان |
| ۱۰ - م: اقبالی | ۱۱ - م: یا مفعولن یا فاعلن | ۱۲ - م: مفاعیلن |
| ۱۳ - م: گویند | ۱۴ - م: مخبون خوانند | ۱۵ - م: از احیای |

قطعه بر دو بیت اقتصار^۱ کرد <بیتی مصرع> و بیتی مقفی^۲ (و) بحکم آنک^۳ منشد
 و منشی و بادی و بانیه^۴ آن وزن^۵ کوز کی بود نیک^۶، موزون و دلبر و [جوانی]
 <سخت> تازه وتر^۷ آنرا ترانه نام نهاد و مایه فتنه‌ی بزرگ را سربجهان دزدان و همانا
 طالع ابداع این وزن برج میزان بوده است ماه و زهره و عطارد در وسط السماء^۸
 آفتاب و مشتری از ثلث ناظر^۹ زحل و مریخ از تسدیس متصل^{۱۰} کی خاص^{۱۱} و عام^{۱۲}
 مفتون این^{۱۳} نوع شده اند عالم و عامی مشعوف این شعر کشته زاهد و فاسق را در
 آن نصیب^{۱۴} صالح و طالح (را) بدان رغبت کثر طبعانی کی نظم از نثر شناسند و از
 وزن و ضرب خبر ندارند بیهانه ترانه‌ی در رقص آیند مرده دلانی که میان احسن
 موسیقار^{۱۵} و نهیق حمار^{۱۶} فرق نکنند و از لذت بانگ جنک بهزار فرسنگ (دور^{۱۷})
 باشند بر دو بیتی جان بدهند، بسا دختر خانه <کی> (f.s.g) بر هوس^{۱۸} ترانه درود یوار
 خانه عصمت خود درهم شکست^{۱۹}، بساستی^{۲۰} کی بر عشق^{۲۱} دو بیتی تار و بود
 پیراهن عفت خویش بر هم کست^{۲۲} و بحقیقت هیچ وزن از اوزان مبتدع و اشعار
 مخترع^{۲۳} کی بعد از خلیل^{۲۴} احداث کرده اند بدل نزدیکتر و در طبع آویزنده تر
 ازین نیست، و بحکم آنک ارباب^{۲۵} صناعت موسیقی برین وزن الحان شریف
 ساخته اند^{۲۶} و طرق لطیف تألیف کرده^{۲۷} و عادت چنان رفته است کی هر چه از آن
 جنس برایات تازی سازند^{۲۸} آنرا قول خوانند، و هر چه بر مقطعات فارسی^{۲۹} باشد

- ۱- م : اختیار ۲- م : و مایی ؟ ۳- ذ : کوز کی بود و او نیک
 ۴- ذ ، افزوده : بود ۵- ذ - افزوده : و ۶- ذ - افزوده : بدین
 ۷- م : آن ۸- ذ - افزوده : و ۹- م : موسیقار ؟
 ۱۰- نهیق حمار : بانگ و آواز خر ۱۱- آ، م، ع، س : ندارد
 ۱۲- م : هوسی ؟ ۱۳- ذ : خود را درهم شکسته ۱۴- س، م : سنی ؟
 ۱۵- ذ : بر هوس ۱۶- ذ : کسته ۱۷- ذ : که پیش از خلیل و بعد
 ۱۸- م : از تاب ؟ ۱۹- س : ساخته ۲۰- ذ - افزوده : اند
 ۲۱- ذ : پیارند ۲۲- ذ : فارسی

و اوزان دو بیتی را بر (f. 52) دو شجره نهاده^۱ من درین تألیف همان صورت^۲ نقش
کردم و بر هر نوع^۳ مصراعی شعر نوشت^۴ و از احیای هر يك باز نمود^۵ تا بفهم
نزدیکتر^۶ باشد و مبتدی بر کیفیت انشعاب^۷ آن زودتر واقف شود^۸ انشا الله العزیز^۹
و صورت آن^{۱۰} دو شجره اینست که بر این دو صفحه^{۱۱} [(است والله اعلم)]

- ۱- ذ - افزوده : یکی اُخْرِبُ و یکی اُخْرِمُ اما شجره اُخْرِبُ که صدر آن مفعول
بود جزو دوم آن یا مفاعیلن سالم بود یا مفاعیلن مقبوض یا مفاعیلن مکفوف، و چون جزو
دوم مفاعیلن سالم بود جزو سوم مفعول اُخْرِبُ یا مفعولن مخنق بود، و اگر جزو دوم
مفاعیلن مقبوض یا مفاعیلن مکفوف بود جزو سیم مفاعیلن سالم یا مفاعیلن مکفوف آید،
و چون جزو سیم مفاعیلن سالم یا مفعولن مخنق باشد قافیت آن فاع ازل یا فع اُتْر باشد
و اگر جزو سیم مفعول اُخْرِبُ یا مفاعیلن مکفوف بود قافیه آن فعول اهتم یا فعل
محبوب آید، اما شجره اُخْرِمُ که صدر آن مفعولن بود جزو دوم آن یا مفعولن مخنق
بود یا مفعول اُخْرِبُ یا فاعیلن اشتر، و چون جزو دوم مفعولن بود جزو سیم مفعولن مخنق
آید یا مفعول اُخْرِبُ، و اگر جزو دوم مفعول اُخْرِبُ یا فاعیلن اشتر بود جزو سیم
مفاعیلن سالم یا مفاعیلن مکفوف آید، و اگر جزو سیم مفعولن مخنق یا مفاعیلن سالم
بود قافیت آن فاع ازل یا فع اُتْر آید، و اگر جزو سیم مفعول اُخْرِبُ یا مفاعیلن مکفوف
آید قافیت آن فعول اهتم یا فعل محبوب آید، والله اعلم پس
- ۲- ذ - افزوده :
 دو شجره ۳- ذ : شجره ۴- ذ : نوشتن ۵- ذ : نمودن ۶- س :
 نزدیک ۷- ذ : کیفیت آن و انشعاب - م - کیفیت انشعاب ۸- ذ : کرد
 ۹- س : وحده العزیز ۱۰- م : این ۱۱- ذ : افزوده : نوشته میشود و هذه
 مهما نمودار (کذا) آ- ع : ثبت کرده آمد.

اخر ب

اول

کفر که
مفعول
اخر ب

تراشوم
مفاعیلن
مقبوض

موسی و هارون
مفاعیلن
مقبوض

فکارنا
مفاعیلن
مقبوض

مفاعیل
مقبوض

فاعیل
مقبوض

مفاعیل
مقبوض

مفاعیل
مقبوض

ثانی

کفر که
مفعول
اخر ب

سرافجاست
مفاعیلن
مقبوض

معلوم
مفعولن
مقبوض

معلوم
مفعولن
مقبوض

مفاعیل
مقبوض

مفاعیل
مقبوض

مفاعیل
مقبوض

ثالث

کفر که
مفعول
اخر ب

ز عشق تو
مفاعیل
مقبوض

مفاعیل
مقبوض

مفاعیل
مقبوض

مفاعیل
مقبوض

مفاعیل
مقبوض

مفاعیل
مقبوض

مفاعیل
مقبوض

مفاعیل
مقبوض

شجره اخر ب مطابق فتح آقای ذکاء الملک

وازیب اوزان هر چه متناسب تر^۱ و اسباب و اوتاد آن^۲ متعادل تر خوش آینده تر
 و هر چه اسباب آن بیشتر ثقیل تر، و فی الجمله اوزان شجره^۳ خرب^۴ مطبوع تر از
 اوزان شجره^۳ خرم است برای آنک^۵ در شجره^۳ خرب^۴ اوتاد متعادل تر است و ثقیل ترین
 اوزان شجره^۳ خرب^۴ مفعول^۶ مفاعیلن مفعولان^۷ فع است از بهر آنک^۸ درین وزن
 شش سبب متوالی است و ثقیل ترین اوزان شجره^۳ خرم^۹ مفعولان مفعولان مفعولان^{۱۰} فع
 است^{۱۱} از بهر آنکه جمله اسباب است^{۱۲} و هر آینه در خلط این اجزا از دقیقه تناسب
 ارکان غافل نبایند بود و وزنی^{۱۳} خفیف (را) با وزنی ثقیل نبایند آمیخت تا ناخوش
 آینده نبوذ جنانک گفته اند:

شعر^۸

گفتم کی دهان نداری ای مسکینک
 مفعول^{۱۱} مفاعیلن مفاعیلن^{۱۲} فع
 گفتا دارم گفتم کمو گفت اینک
 مفعولان مفعولان مفعولان^{۱۳} فع
 و خفیف ترین اوزان شجره^۳ خرب^۴ را با ثقیل ترین [اوزان] شجره^۳ خرم^۹
 جمع کرده^{۱۴} و چون لازمست کی بیت نخستین این وزن مصرع^{۱۵} باشد نشاید کی سه
 قافیت آن^{۱۶} متغیر شود یعنی فعل بجای فعول نشاید و فاع بجای فع نشاید راکن^{۱۷}
 فاع بجای فعول شاید^{۱۸} از بهر آنک^{۱۹} هر دو از قوافی مترادفست و فع و فعل اگر
 چه یکی متواتر [و دیگری^{۲۰}] متدارکت بهم شاید و [در] مصرع سوم^{۲۱} کی
 آنرا خصی^{۲۲} می خوانند اگر تصریح نگاه ندارند فاع بجای فع و فعل بجای

- ۱- س- افزوده: است ۲- آ، ذ، م: و اوتاد آن - نسخه چاپی (آن) ندارد
 ۳- ذ: اخر ب ۴- ذ: حروف شجره^۳ اخر ب را ۵- ذ: اخر م
 ۶- آ، ع، م، ذ- افزوده: از بهر آنکه جمله اسباب است ۷- نسخه چاپی ندارد
 ۸- نسخه چاپی وس (شعر) ندارد ۹- ذ: و مطبوع
 ۱۰- ذ: اخر ب ۱۱- ذ: اخر م - س: خرب ۱۲- س: کرده است
 ۱۳- س: مصرع ۱۴- نسخه چاپی (آن) ندارد، و در سایر نسخ هست ۱۵- س:
 ولیکن ۱۶- آ، ع، ذ، م: شاید، و نسخه چاپی: باشد ۱۷- آ، ع، ذ، م: و یکی
 ۱۸- م: سیوم - ذ: سیم ۱۹- بروزن و صی چه آن در اصل بمعنی خصیه دور کرده
 باشد و چون این هم بسبب نبودن قافیه گویا عضو آخرش بریده است لهذا آنرا خصی
 نامند (شرح معیار الاشعار ص ۱۳۴)

(اخرو)

مفعولین

مفعولین

اول - با پارم
مفعولین
اخرو

درد دل
فاعیلین

همی کفتم
مفاعیلین
مفعولین

دوش
فاعیلین

مفعولین

مفعولین

مفعولین

ثانی - با پارم
مفعولین
اخرو

همی کفتم
مفعولین
محقق

این جود
مفعولین
محقق

مفعولین

مفعولین

مفعولین

مفعولین

ثالث - با پارم
مفعولین
اخرو

د پروز
مفعولین
اغرب

همی کفتم
مفاعیلین

مفعولین

مفعولین

مفعولین

مفعولین

مفعولین

شجره اخرو مطابق نسخه آقای ذکاء الملک

(f. 54^b) مَثَمَنٌ مَقْبُوضٌ مَحْذُوفٌ حَشْوٌ^۱

فروع جام بازه بدلت نور دانه
مفاعِلنُ فعولنُ مفاعِلنُ فعولنُ
مَثَمَنٌ اِخْرَبٌ اشْتَرٌ مَحْذُوفٌ

ای آنک بدو عارض چون ماه سمائی
مفعولٌ مفاعیلنُ مفعولٌ فعولنُ
بندہ را نوازش کن کربار^۲ خدائی
فَاعِلنُ مفاعیلنُ مفعولٌ فعولنُ

مَثَمَنٌ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ مَقْصُورٌ عَرُوضٌ مَحْذُوفٌ ضَرْبٌ^۴

همیشه شازمان باش [(و)]^۵ بکام دوستان باش
مفاعِلنُ مفاعیلنُ مفاعِلنُ مفاعیلنُ

تو جاووزان جوان باش عدوت خاکسارا
مفاعِلنُ مفاعیلنُ مفاعِلنُ مفاعیلنُ

مَثَمَنٌ اِخْرَبٌ الصَّدْرِيْنَ

بَرِ فَرْدُوسِ رِضْوَانِ كَرِيْمِهِ رِخْسَارَتِ دِلِيْلَسْتِي
مفعولنُ مفاعیلنُ مفاعیلنُ مفاعیلنُ

مردم را سوی نا دینه دینن کی سببستی
مفعولنُ مفاعیلنُ مفاعیلنُ مفاعیلنُ

مَثَمَنٌ اِخْرَبٌ مَقْبُوضٌ مَكْفُوفٌ سَالِمٌ عَرُوضٌ وَ ضَرْبٌ

۱- افزوده : و عروض و ضرب ۲- بدان ۳- م : یار

۴- در نسخه ذ : این مثال پس از مثال اِخْرَبِ الصَّدْرِيْنَ و اِخْرَبِ مَقْبُوضِ آمده است

۵- بدون واو در تمام نسخ ۶- م : مفاعیلنُ

فعل ^۱ شاید (f. 54) و بعضی شعر را برین وزن مقطعات ^۲ گفته اند جنانك ابو طاهر
خانونی گفته است : شعر ^۳ .

استاذ مبر کمان کی دل ریش نیم
در کیش تو آیین نکو کاری نیست
باهم جو خودی بود مرا خویشی و بس
در نیکی و در بدی نیم همسر تو ^۴
گفتی کی چرا دوانی و باز بسی
و قرخی قصیده‌ی گفته‌است بر وزن دو بیتی و چند جا بگناه تصریح نگاه داشته ^۵

جنانك چند رباعی از آن بر می توان داشت و اول آن اینست : ^۶

سروی کر ^۸ سرو ماه دارد بر سر
ماهت با مشک سیم دارد هم بر
شگر داری جنانك داری اولو
یکچند ز داغ عشق زاری دیدم
ماهی کر ^۸ ماه مشک دارد و عنبر ^۹
سروت مه را ^{۱۰} ز لاله دارد زبور
روزی بر من بیوسه باری شگر
زاری دیدم جنانك خواری بی سر

[و] اما ابیات ثقیل ^۷ کی درین بحر قدما گفته‌اند ^{۱۱} : -

مثنی اشتر مقبوض

جراهمی نکارینم همیشه نزد من ناید
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
مثنی آخرم ^{۱۲}

مرمارانکار ادا خواهی درد و بیماری ^{۱۳}
مفعولان مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
هم اکتون کردمان ^{۱۵} بایدز کار عشق بیزاری
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

- ۱- ذ - افزوده : آورند
۲- ذ : قصیده
۳- نسخه چاپی وس
۴- ندارد
۵- ذ : وز فعل تو من بانو
۶- س : داشت
۷- ذ - افزوده : شعر
۸- م : که - س : کر
۹- ذ - ماهی کر مشک
۱۰- ذ، م، ع، س : مه را - نسخه آو چاپی : همه را
۱۱- ذ :
۱۲- م : نیاید
۱۳- ذ - افزوده :
۱۴- ع، ذ، آ، م : و بیماری
۱۵- ذ : کردمی

مسدس^۱ <مقبوض> مسبغ

ای نامه آفتاب زی کیوان

مفعول^۱ مفاعیلن مفاعیلان

مسدس اُخرَب مقبوض اُخرَم اهتم

جان از طرب و دل از نشاط

مفعول^۱ مفاعیلن مفعول^۲

مسدس^۱ محبوب

از آدمیان همچون پری

مفعول مفاعیلن فعل

مربع اشتر مقبوض عروض اشتر ضرب

گر بخواهدی بیا

فاعلن مفاعیلن

یدی پیشش خور^۸

مفاعیلن فع

و موجب ناخوشی این اوزان اختلاف نظم اجزا است و عدم تناسب ارکان^۹ و

بندار رازی را این اختلاف بسیار افتاده است لاجرم الفاظ عذب و معانی لطیف خویش

را با اوزان مستهجن و از احیف مختلف نامطبوع گردانیده است چنانکه <گفته است>

۱- ذه افزوده : اُخرَب ۲- م : تا بنوازی باز ۳- س : مفعولن؟ ۴- در

نسخه آ، ع، م : (مفعول مفعول فعل) دارد و صحیح چنانکه از تقطیع مصراع و کلمات اُخرَب و اهتم معلوم میشود مفعولن مفعول فعل است که مطابق با نسخه - ذ - نیز میباشد

۵- ذ : کر ۶- م : دل پیری ۷- م : مفاعیل بجای مفاعیلن، و اگر بیت (دل

پیری) باشد چنانکه در نسخه - م : است تقطیع آن بر مفاعیل نیز صحیح است ۸- در حاشیه نسخه - ذ - افزوده : گر بخواهدی بیایدی پیشش خور يك مصراع مثنی الاجزاء است و اگر مربع باشد کلمه بیایدی بدون نیمه باشد هر نیمه در مصراع

۹- ذ- در حاشیه افزوده: که گفتم که در این بعور قدما شعر گفته اند و این اشعار ایشان است این زمان مهجور الاستعمال است

آن سرو سهی که بار خورشید^۱ روان دارد
مفعول^۱ مفاعیلن مفاعیل^۲ مفاعیلن

همواره ستاره از دو چشم من روان دارد
مفعول^۱ مفاعیلن مفاعیلن^۲ مفاعیلن

^۳ مثنیٰ اُخر مبیغ

ای من رهی^۴ آن دیدار کز حسرت او هموار
مفعول مفاعیلان مفعول مفاعیلان

کیک دری از کهسار زی باخت^۵ آورد است
مفعول مفاعیلان مفعول مفاعیلان

^۶ مثنیٰ اُخرم اشتر

کردانی که من بی تو تا چند بلا دیدم
مفعولان^۷ مفاعیلن مفعول^۸ مفاعیلن

سوی من کرائیدی چون بتو^۹ کرائیدم
فاعلن مفاعیلن فاعلن مفاعیلن

^{۱۰} مثنیٰ اُخر مقبوض مکفوف محذوف

غمز بمطابق^{۱۱} به و بد خوا بدوزخ
مفعول^{۱۲} مفاعیل^{۱۳} (مفاعیل) فعولن

من با تو نشسته روی^{۱۴} بر روی نهاده
مفعول مفاعیلن مفاعیلن^{۱۵} فعولن

۱- س . خورشید ۲- ذ : مفاعیلن ۳- مقدار یک ورق ازین موضع از

نسخه چاپی ساطع شده است ۴- ذ : ای بر رهی ۵- ذ، م : زی ما حشر

۶- ذ : افزوده : سالم عروض و ضرب ۷- م - مفعول و آن سهو است و صحیح

مفعولان است ۸- ذ - ع : بیتو ؟ ۹- مطابق مصم میم و کسرباء در لغت

زندایی را گویند که در زیر زمین ساخته شده باشد ۱۰- آ، ع، م، س (مفاعیلن) دارد

و آن غلط است و نسخه - ذ - مفاعیل و نسخه - آ - مفاعیل ثانی را ندارد ۱۱- ذ : باروی

آید و نشاید که بس^۱ از مفعولن مفاعیلن آید و در این شعر مراقبت بجای نیآورده است جزو اخرم را با جزو سالم بهم آورده است لاجرم ناخوش و بی ذوق آمده است [والله اعلم]^۲

(f-55) بحر رجز

اجزای آن چهار بار مستفعِلن مستفعِلن است و ازاحیفی^۳ که درین بحر افتد

منج است خبن ، و طی ، و قطع ، و اذالت ، و ترفیل

و اجزائی کی ازین ازاحیف خیزد هفت است

مفاعِلن مفعولن مفعولن مستعملان مفعولان مفاعِلان مستفعِلان^۴
 [مخبون مطوی مقطوع مذل مطوی مذل مخبون مذل مرفل]

ابیات سوالم^۵ آن بیت منقن

ای ساربان منرا مکن جز بر دیار^۶ بار من

مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن

تا يك زمان زاری کنم بر ربع واطلال و دمن

مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن

بیت سدس^۷ کی آنرا مجزؤ خوانند

دل بر گرفت از من بتم^۸ بکمار کی جاوید ماندم من درین^۹ بیجار کی

مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن

بیت سابع کی آنرا مشطور خوانند

۱- ذ، م : که مد ۲- س - افزوده : وهو الهادی ۳- آ، ذ، م، ع : و

ازاحیفی - نسخه مطبوعه : وزحاف ۴- م : مفعلاتن؟ - س : مستفعلاتن ۵- ذ : سالم

۶- م : در دیار ۷- ذ - افزوده : سالم ۸- م : همی ۹- ذ : براین

(شعر^۱)

مشکین کلکی سروین بالائی وا دو چشم^۲ شهلا و چه شهلائی
مفعول مفاعیلن مفعولن فاعلن مفاعیل مفاعیلن
و دراین شعر خرب و شتر بهم جمع کرده است و (جنانک^۳) گفته است :

(شعر^۲)

دیم من و دیم دوست آن اشابه این اج درد^۵
مفعول مفاعیلن مفاعیلن^۱ مفاعیلان
چونان کل^۶ دودیمه^۸ نیمی سرخ و نیمی زرد
مفعول مفاعیلن مفعولن مفاعیلان^۹
و دراین شعر خرب و قبض و تخنیق و اشباع^{۱۰} جمع کرده است
و جنانک^۳ گفته است

(شعر^۳)

نایا خو نکوئی که منی را^{۱۱} بوام واتو دوا اواج با سه^{۱۲}
مفعول مفاعیلن مفعولن^{۱۳} مفعولن مفاعیلن مفعولن^{۱۴}
و در این بیت کف و خرم و خرب و حنف آورده است، بیت^{۱۵} ار این گفته ایم
که در این بحر مراقبت است میان نون جزو اخرم و میم مفاعیلن که از پس آن

- ۱- آ، ع، م، س: ندارد ۲- م: داد و چشم ۳- ذ: ودبکر
۴- آ، س، ع، م: ندارد ۵- آن استانه اراج درد
۶- ذ: مفاعیلان؟ ۷- م: چون نان گلی ۸- ذ: رویه
۹- ذ: مفعول مفاعیلن؟ ۱۰- س، ذ، م: اسباع ۱۱- م، تا یاخو - ذ
۱۲- ذ: کم واتود ما اواج چه باشد - م: بوکم و اتودما اواج
که چی راتو ۱۳- ذ: مفعولن و آن سهواست ۱۴- آ، ع-
باشد - س: بوکم و اتودوا اواج باشد ۱۵- س: و پیش
فعل و آن نیز سهواست

مَدَس مطوی مقطوع

این دل من هست^۱ بدرد ارزانی

مفتعلن مفتعلن مفعولن

مَدَس مخبون

کنون کی کردد از بهار خوش هوا

مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن

«مطوی مخبون»^۲

برمن خسته جان مکن [جنین] ستم^۳

مفتعلن مفاعِلن مفاعِلن^۴

مربع مطوی [مقطوع]^۵

غالبه زلفی و برخ

مفتعلن مفتعلن

سرخ تر از کلناری

مفتعلن مفعولن^۶

(f. 56) و ضروب « رجز اگر مستفعلن باشد یا^۷ » مفعولان متبدل نشود اما

مفاعِلن بجای مفتعلن شاید و همچنین در اعاریض [مستفعلن] متبدل نشود

[واز ابیات قدما] ، مَدَس مقطوع ضرب

عمداً همی خواهد دلم بر بوذن

مستفعلن مستفعلن مفعولان

دلبر بستی شگر لبی سیمین بری

مستفعلن مستفعلن مستفعلن

۱- ن - نیست ؟ ۲- تمام نسخ المعجم مفاعِلن و آن سهواست

وصحیح مفتعلن باشد چنانک در نسخه میزان الاوزان آمده است ۳- ذ : اصل متن

کتاب (هوا) بوده و بعد بخط الحاقی (هوس) نموده اند ۴- ذ - مَدَس

مطوی صدر مخبون عروض - س : مطوی و مخبون ۵- ذ : م : برمن و خسته جان من

مکن ستم ۶- س : فعلن ۷- نسخه های - آ-س : (مقطوع) ندارد و ذ- افزوده :

ضرب ۸- م : مفتعلن ؟ ۹- ذ : رجز را که مستفعلن باشد با

ای بهتر از هر داوری
مستفعان مستفعان

بکشای کارم را دری
مستفعان مستفعان

مدس مقطوع

عاشق شدم بر دلبری عیاری
مستفعان مستفعان مفعولن

شگر لبی سیمین بری خون خواری
مستفعان مستفعان مفعولن

مراحفات آن ، بیت مثنی مطوی^۱

دست کسی بر فرسذ بشاخ هویت تو
مفتعلن مفتعلن مفاعلن^۲ مفتعلن

تارك آیت او ز بیخ و بن بر نکستی
مفتعلن مفتعلن مفاعلن مفتعلن

بیت مثنی مخبون^۳ (f. b. 55)

پیام کردست بمن بلهوسی طنطننی^۴
مفاعلن مفتعلن مفتعلن مفعولن

کی تو بمدح ملکان نه از قیاس جو منی
مفاعلن مفتعلن مفاعلن مفتعلن

«مثنی مطوی مخبون»^۵

بر شوم از نشاط دل وقت سحر بمنظره
مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن

دشت بسوی در کنم روی بسوی بنجره
مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن

و باید کی در خبن و طی تناسب اجزای رعایت کنند تا مصاریع مختلف نیاید

«و ذوق» شعر مختل نکرده «چنانک گفته اند»^۶

بس جو توئی من وز دو جهان بیزادم
مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفعولن

بکار من کن نظری و کر نه دل بردارم
مفاعلن مفتعلن مفاعلن مفعولن

۱- ۲- آ، ع، م، س - (مفتعلن) دارد و صحیح

۱- ذ - افزوده : مخبون

۴- ن - تا شدنی ؟

۳- ذ - افزوده : مطوی

۶- ذ - افزوده : یعنی جزوی

۵- ذ - بیت مثنی مطوی صدرین و مخبون ضربین

۷- ذ - چنانکه منکلفی گفته است شعر

دیگر فاصله میان هر دو نیارند تا ذوق

بی تو مرا زنده بینند^۱ من ذره ام تو آفتابی
 مستفعلن مستفعلاتن مستفعلن مستفعلاتن

و بیس ازین گفته ایم که بعضی عروضیان کران جان بر ترفیل ساکنی زیادت کرده اند و آنرا تطویل نام نهاده و آن [ضرب] را مطول خوانند جنانک گفته اند^۲:

مشتاب چندین ای بری زاد بر کشتن عاشق^۳ بیداد
 مستفعلن مستفعلاتان مستفعلن مستفعلاتان

و این بیت مدس است و (ضرب)^۴ و عروضش احد مقصورست یعنی و تند مستفعلن^۵ انداخته اند آنکه سبب را قصر کرده است^۶ مانده فاع بجای آن بنهادند^۷ و تقطیع [این بیت] چنین است^۸
 [مستفعلن مستفعلن فاع] [مستفعلن مستفعلن فاع]

بحر رمل

اجزاء آن « چهار بار فاعلاتن فاعلاتن^۹ » است و زحافی کی درین بحر افتد چهارده است کف^{۱۰} و خبن^{۱۱} و شکل^{۱۲} و قصر^{۱۳} و حذف^{۱۴} و صلیم^{۱۵} و تشعیت^{۱۶} و جحف^{۱۷} و اسباغ^{۱۸} و ربع^{۱۹} و معاقبت^{۲۰} و صدر^{۲۱} و عجز^{۲۲} و طرفان^{۲۳} و اجزاء « منشعبه (آن) سیزده است^{۲۴} »

۱- م - بینند ۲- ذ - افزوده : شعر ۳- ذ، م : عاشقان ؟
 ۴- س : وضروب ؟ ۵- س : مستفعل ۶- ذ : مستف ؟ ۷- س : بنهاد
 ۸- ذ : باشد ۹- ذ : هشت بار فاعلاتن ۱۰- کلیه واوهای عاطفه (از خبن تا طرفان) از نسخه - ذ - افتاده است
 ۱۱- ذ : منشعب آن پانزده است ؟ - م - منشعبه سیزده است

مستس مذل

بر من در آرامش و شادی بیست
مستفعلن مستفعلن مستفعلان

هجرات او جانم بتیر عم بخت
مستفعلن مستفعلن مستفعلان

«مستس مطوی مذل»^۱

کسی مرا با لب بر خنده ندید
مفاعلهن مفعلهن مفعلاّن

تا غمت اندر دل من کشت بدید
مفعلهن مفعلهن مفعلاّن

مخبون مذل^۲

عاشق شدن جز بتو بر غرامتت
مستفعلن مفعلهن مفاعلهن

هر چند بر من ز غمت قیامتت
مستفعلن مفعلهن مفاعلهن^۳

«مخبون مذل عروض»^۴

جنانك بخل توز تو مبعدا
مفاعلهن مفعلهن مفاعلهن

زمین مبعد نبود از آسمان
مفاعلهن مفعلهن مفاعلهن

و شاید کی نون را از لفظ ساقط کردند و عروض را مخبون غیر مذل

دانند

«مستس مرقل»^۵

باز ز خوبی فتنه بازار کشتی
مفعلهن مستفعلن مستفعلان

ای لعبتی کز لعبتان مختار کشتی
مستفعلن مستفعلن مستفعلان

(f. 56) مربع مرقل

۲- ذ : سالم صدرین

۱- ذ : مطوی مخبون ابتدا. مذل عروض و ضرب

۴- ذ : مخبون

۳- م : مفعلاّن

مطوی حشون مخبون مذل ضربین

۵- ذ : مستس مرقل

صدرین مطوی حشون مخبون مذل عروض مخبون ضرب

مطوی ابتدا .

ای باستحقاق شاه^۱ شرع^۱ را قایم مقام
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان

وز قدیم الدهر دنیا^۲ بیشوای خاص و عام
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان

[بیت] مثنیٰ محذوف

حبیباً بز می کزو هر دم دگر کون زیبوری
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان

آسمان مر عالمی بندد زمین بر کشوری
فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان

مثنیٰ مقصور

ای مگوهر تا نادم پادشاه در بناه اعتقادت ملک شاه
فاعلاتن فاعلاتن فاعلان فاعلاتن فاعلاتن فاعلان^۳

مزاخفات | آن |، مثنیٰ از مخبون، محذوف اصلم ضرب^۴

جرم خرشید جو از حوت در آبد بحمل

(فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن)

اشه روز کند ادهم شب را ارجل

(فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن^۵)

(f. 57) و قوافی رمل آنج فاعلاتن و فاعلان باشد متبدل نشود، و فعلن

و فع کن بهم شاید، و در اعاریض^۶ فاعلان و فاعلان بهم شاید، و معاقبتست درین بحر

میان نون فاعلاتن و الف فاعلاتن کی بیش ازو باشد.

بیت مشکول^۸

- ۱- ذ: شرق ۲- ذ: شاهان ۳- در نسخه - آ، (فاعلان) دارد
و آن غلط است ۴- ذ: مزاخفات رمل، بیت مثنیٰ صحیح حشوبن مخبون محذوف
عروض ضرب اصلم ۵- از نسخه - آ - ساقط شده است ۶- ذ - افزوده:
و اما ۷- ذ - افزوده: و در ضرب ۸- ذ - افزوده: سالم ضربین

مشتري طلعت [و] مریخ ببرد
فاعلاتن فعلاتن فعلان

ای بشاهی ز همه شاهان فرد
فاعلاتن فعلاتن فع لان
[بیت] مربع مخبون

خرزم باك تو بردی
فعلاتن فعلاتن

دلم آواره تو کردی
فعلاتن فعلاتن

ابیات قدیم ثقیل، [بیت] ممتن^۱ مشق مجحوف^۲، مسعود سعدراست^۳

راست کن طارم و آراسته کن کلشن
فاعلاتن فعلاتن فع لان فع
تازه کن جانها جاننا بمی روشن

و بیش ازین گفته‌ایم همچنانک در اشعار عرب سببی خفیف بر و تد افزایند
و آنها (ترقیل) خوانند بعضی عربیان عجم سببی بر سبب آخر جر و افزوده‌اند^۴
و آنها توسیع نام نهاده و بدین سبب این بیت را کی ممتن آورده‌ایم (ایشان) مسدس
دانند و تقطیع آن بر این وجه کنند

راست کن طارم^۵ و آراسته کن کلشن
فاعلاتن فعلاتن فعلیاتن^۶
تازه کن جانها جاننا بمی روشن
فاعلاتن مفعولن فعلیاتن^۷
و این ضرب را موسع خوانند^۸

- ۱- م: پادشاهی ۲- ذ: افزوده: مخبون ۳- م: محجوب - ذ: افزوده: ضربین ۴- ذ: مسعود سعد سلمان گوید، در این نسخه پس از این بیت بلافاصله بیت (زینهار، الخ) ذکر شده است ۵- ذ: افزایند - س: افزون کرده‌اند ۶- طارم بر وزن آدم خانه است که از چوب سازند و بمعنی گنبد نیز آمده است و نیز محجری را گویند که از چوب سازند ۷- م: فعلیان؟ س: فاعلیان ۸- ذ: افزوده: و متحرکی و دو ساکن بر سبب آخرین افزایند و آنها تضافیت خوانند پس این دو بیت را مسدس کرده‌اند و تقطیع بیت اول بر معالانن فعلاتن فعلیاتن (ظ: فعلیاتن) کنند و تقطیع بیت دوم بر فاعلاتن فاعلاتن فاعلیاتان کنند و بیت اول را موسع خوانند و بیت دوم را مضافی و اصل آن از ضفواست بمعنی تمام شدن و درع ضاف زهری تمام دامن باشد و ایشان از این اصل نقیله بیرون آورده‌اند و بدین زحاف ناخوش نهاده

دل من ببرد نر کی کی دلی جو سنک دارد
 فعلاتُ فاعلاتنُ فعلاتُ فاعلاتنُ

ز غمش جو نای نالم جو بجنک جنک دارد
 فعلاتُ فاعلاتنُ فعلاتُ فاعلاتنُ

درین بیت صدرست و طرفان از بهر آنک از فاعلاتن اول نون انداخته است
 بمعاقبت الف فاعلاتن دوم و از دو طرف فاعلاتن سوم و هفتم الف و نون انداخته است
 بمعاقبت نون ماقبل و الف مابعد آن^۱

بیت مسدس مخبون اصلم^۲

دام ای دوست تو داری دانی
 فاعلاتن فاعلاتن فع ان
 جان بپر نیز نمی نتوانی
 فاعلاتن فاعلاتن فع لن

و درین بیت^۳ عجزست از بهر آنک^۴ از فاعلاتن دوم و بنجم الف انداخته
 است بمعاقبت نون فاعلاتن اول و چهارم و | حذف الف | فاعلاتن اول بی معاقبتست
 برای آنک از بیش هیچ نیست کی معاقب آن^۵ باشد

| بیت | مسدس | مخبون | مقصور

ای بسر دل بنه و بوسه بیاز
 فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن
 این همه جنک و درشتی بجه کار
 فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

(f. 59^a) مسدس مخبون اصلم مسبع عروض مقصور ضرب^۶

۱- ذ، افزوده . اما الف صدر و ابتدا را نه معاقبه انداخته است ۲- ذ
 افزوده : عروض و ضرب انوری گوید ۳- م. بحر- س : «بیت» ندارد ۴- ذ
 از برای آنکه ۵- ذ : معاقبت بآن ۶- ذ: بیت ۷- ذ، افزوده :
 انوری گوید (این مثال در نسخه - ذ - قبل از مثال پیش است)

۱ [مُتَمَّن] مخبون مَرْبُوع

نه مرا که کندی خوار و کھی داندی
 فعلا تَن فعلا تَن فعلا تَن فعلا تَن

بِت من کر بسزا حرمت من داندی
 فعلا تَن فعلا تَن فعلا تَن فعلا تَن

[و] مثله مقصور^۱ مروض

نکشد عاشق اگر هیچ خرد داری
 فعلا تَن فعلا تَن فعلا تَن فعلا تَن

خرزش باید ازین بیش کی بس می خردست
 فعلا تَن فعلا تَن فعلا تَن فعلا تَن

(f. 59) مدّس مکفوف مشعّ^۲

عاشق مسدین^۳ چون بشکنند این
 فاعلا تَن مفعولان فعلا تَن

تبری^۴ جوین و میخ آهنین
 فعلا تَن فاعلات^۵ فاعلان

«مدّس مشکول مسبغ^۶»

مکذرتیز چنین براسب رهوار
 فعلا تَن فعلات^۷ فاعلیبان

ای صنم نیز زمانگی وفادار
 فاعلا تَن فعلات^۸ فاعلیبان

[مدّس] مخبون محذوف عروض

می سازیش^۹ همیذون^{۱۰} بزمانی
 فاعلا تَن فعلا تَن فعلا تَن

بسرا کر^{۱۱} تو بخواهی شغل ما
 فعلا تَن فعلا تَن فاعلان

و^{۱۲} بسبب اختلاف اجزا از ابیات متقدم ثقیل ترست و اگر^{۱۳} کفتی شغل ما را

بروزن فاعلاتن [آمدی و] هم ناخوش بودی بسبب عدم انتظام^{۱۴} ارکان

- ۱- ذ - افزوده : و این بیت از هزج اخرم مخنق است و از رجز مقطوع و از منسرح مقطوع مکفوف
 ۲- م : خروش ؟ ۳- ذ : مخبون مکفوف
 ۴- م : بتیر ۵- س : بیچاره ۶- س : فاعلاتن
 ۷- ذ : مخبون ابتدا مشکول حشوبن مسبغ ۸- م : پسرک کر ۹- م : می سازیش
 ۱۰- ذ : هم اکنون ۱۱- س : فاعلان ؟ ۱۲- ذ - افزوده : و این بیت
 ۱۳- آ : ذ : م : و اگر - نسخه مطبوعه : اگر ۱۴- م : اسظام عدم.

«بیت مثنیٰ مجحوف 'مسبغ'»

زینهارای دل برنده تر کک من زون
 فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاع
 باذه بیش آور کی غم را (بازده) دانم سوز
 فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاع
 [و همچنین متحرّ کی و دو ساکن بر سبب فاعلاتن افزوده‌اند و آنرا تضيفت نام نهاده و این بیت را مسدّس نهادند و تعطیل آن چنین کنند^(f. b. 58)]

زینهارای دل برنده تر کک من زود
 فاعلاتن فاعلاتن فاعلیانان فاع
 باذه بیش آور کی غم را باذه دانم سوز
 فاعلاتن فاعلاتن فاعلیانان فاع
 و این ضرب «را»^۳ مضقی خوانند، و اصل آن از ضفواست بمعنی تمام شدن و درع^۴ ضاف^۴ زرهی تمام دامن باشد، و ایشان از^۵ این اصل تفعیلی بیرون آورده‌اند و برین زحاف ناخوش نهاده، مسدّس مجحوف

من ترا ای بت خریدارم
 کر تو ما را نا خریداری

فاعلاتن فاعلاتن فع
 فاعلاتن فاعلاتن فع

و این بیت را مرتب نهادند بر فاعلیات^۷ و آنرا ضرب موشع^۷ گویند | جنانک | کفتم^۸ ﴿

«بیت مثنیٰ مشقت اصلم 'مسبغ'»

سروست آن یا بالا ماهست آن روی^۹
 مفعولن مفعولن مفعولن فع لان^{۱۰}
 زلفت آن باجوکان خالست آن یا کوی^{۱۱}
 مفعولن مفعولن مفعولن فع لان^{۱۲}

۱- رمل مثنیٰ مجحوف مسبغ مسعود سعد سلمان گوید ۲- آ- بود

۳- آ، م (را) ندارد ۴- م، صاف؟ ۵- م: واز ایشان

۶- ذ، افزوده: ایشان ۷- م: فعلیاتن؟ ۸- تمام سطر میان

علامت ﴿﴾ از نسخه، آ، افتاده است ۹- ذ: مثنیٰ مشقت بتمامت ۱۰- ذ:

یاروبش ۱۱- ذ: یا کوبش ۱۲- بجای فع لان در نسخه م، آ-

فاع - و آن غلط است و در - ذ- مفعولن.

حیدر شرع و کرم بازو [و] احسان تست

مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلان

کین در روزی کشاد وان در خیبر شکست

مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلان

[مثنیٰ] مطوی مخبون موقوف^۱

بشنو و نیکو شنو نعمت خنیا کران

مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلان

[مثنیٰ] مطوی مکشوف

ای بسر آخر بساز جاره و درمان من

مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلن

رحم کن ای دل ربای بر دل و بر جان من

مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلن

[مثنیٰ] مطوی مخبون مکشوف (f. 60)

کیست کی بیغم من بشهر شروان مرد

مفتعلن فاعلن مفاعلن فاعلن

یک سخن از من بدان مرد سخن دان برد

مفتعلن فاعلان^۲ مفتعلن فاعلن

[و بعضی شاعران این شعر را مطوی بسیط بنمادند و بچنانست از بهر آنک

فاعلان^۳ در بسیط نباشد]

[بیت] مطوی موقوف عروض مکشوف ضرب

۱- ذ، افزوده : ضربین ۲- م : بهلوانی ۳- م : فاعلن

۴- ذ : میر ۵- و فی الاصل و - آ، س، ع : فاعلات فی الموضعین و فی نسخه (م)

فاعلات (فی الاصل) و هو سهو ظاهر ۶- گویا حق با آنکس است که این شعر

و امثال آن را از مطوی بسیط می شمرد و اعتراض مصنف غیر وارد است چه نون

«بدان» در تقطیع ساقط است کما تقدم نظیره پس بر فاعلن تقطیع میشود نه بر فاعلان

دایره [دوم] مختلفه

و بحور آن | چهار است | منسرح و مضارع و مقتضب و مجتهد^۱

بحر منسرح

اجزاء آن اراصل مستعملین مفعولات چهاربار مفعلمن فاعلات آید^۲ و از احیفی

کی درین بحر افتد یازده است طی^۳، و خبن^۴، و کف^۵، و وقف^۶، و قطع^۷،

و کشف^۸، و حذذ^۹، و رفع^{۱۰}، و جلع^{۱۱}، و نجر^{۱۲}، و اسباع^{۱۳}، و اجزاء

منتسبه آن از اصل مستعملین هفت است

مفعلمن	مفاعلمن	مفعولان	فاعلمن	مفعولان
مطلوی	مخبون	مقطوع	احد مسبع ^{۱۴}	مرفوع
			مقطوع مسبع	

(f. 59) و از اصل مفعولات^{۱۵} نه است:

مفاعیل ^{۱۶}	فمعلان	فمعلان	فاعلات ^{۱۷}	فاعلمن
مخبون	مخبون موقوف	مخبون ممشوف	مطلوی	مطلوی ممشوف
	فاعلمن	مفعول ^{۱۸}	فاع ^{۱۹}	فاع ^{۲۰}
	مطلوی موقوف ^{۲۱}	مرفوع	مجدوع	منحور

^{۲۲} ابیات آن، «مثنی مطوی موقوف^{۲۳}»

- ۱- ذ - افزوده : است
 ۲- ذ : آید
 ۳- ذ : اند (ندارد، نسخه چایی: اند)
 ۴- ذ : حذذ
 ۵- م : مفعولان
 ۶- ذ :
 ۷- م ، امروده و
 ۸- ذ : بیت مثنی مطوی موقوف
 انوری گوید.

و مثله مع القطع^۱

جوزا را گر بکن بیانک مفعلی

بروین را رنگ ده بیاضه روشن

مفعولن فاعلات^۲ مفعلمن^۳ فعمفعولن فاعلات^۲ مفعلمن^۳ فع

و شاید که جزو منحور را بر [وتد] ماقبل افزایشد تا 'مرقل شود [وبیت را

مسدس نهند] و تقطیعش بر^۴ مفعولن فاعلات^۲ مفعلمن^۳ کنند.«مثنی منجور مجدوع»^۵

خوب تر از روی تو کمان نبرد خلق

زارتر از من کسی نبرد کمائی

متفعلمن فاعلات^۲ مفعلمن^۳ فاعمتفعلمن فاعلات^۲ مفعلمن^۳ فع(f. 61^a) [مثنی] مقطوع [اجزا]^۶ موقوف عروض مکشوف ضرباو را از نیکویی قارون کردست^۷ باز

ما را خواهد همی کز غم قارون کند

مفعولن فاعلمن مفعولن فاعلان^۸

مفعولن فاعلمن مفعولن فاعلان

مسدس مطوی

عشق بمحنت صبور دید مرا

رفت (و) بر آتش بخوابنید مرا

مفعلمن فاعلات^۲ مفعلمن^۳مفعلمن فاعلات^۲ مفعلمن^۳«مسدس مقطوع»^۸

تازه تر از تازه برک نسریتی

دوستر از دیده و دل و دینی

مفعلمن فاعلات^۲ مفعولنمفعلمن فاعلات^۲ مفعولن

۱- آ: فی القطع ۲- م: مفعولن؟ ۳- ذ: افزوده. بر - و از نسخ دیگر افتاده

۴- ذ: مطوی مجدوع (م - مجدوع) عروض منحور ضرب ۵- ذ: افزوده: مطوی

۶- ذ: افزوده: و ۷- در نسخه - آ، ع - تقطیع بیت چنین است (مفعلمن فاعلات مفعلمن

فاعلان) و آن سهواست، م: بجای فاعلان (فاعلمن) دارد و این نیز غلط است

۸- ذ: مسدس مطوی مقطوع ضربین

ای صنم خوب روی صابری از من مجوی با غم هجران یسار کس نکشد صابری
مفتعلن فاعلان^۱ مفتعلن فاعلان
مثنی^۲ مجدوع^۳

ملك مصونست و حصن^۴ ملك حصینست منت وافر خذایرا کی جنینست
مفتعلن فاعلات^۵ مفتعلن فاع
مفتعلن فاعلات^۶ مفتعلن فاع^۷

و بیش ازین گفته ایم کی بعضی عروضیان جزو مجدوع را بر [وتد] ما قبل
افزوده اند^۸ و آنرا تطویل^۹ نام کرده^{۱۰} و ازین جهت این شعر^{۱۱} را مسدس نهند و تقطیع
آن بر مفتعلن فاعلات^{۱۲} مفتعلاتان کنند

«مثنی منحور^{۱۳}»، [معروفی (گفتد است^{۱۴})] (f. 60)

این دل مسکین من اسیر هوا شد
جادو کی^{۱۵} بند کرد و حیلت بر ما
حکم قضا بوز وین قضا بدلم بر
هر چه بگویم^{۱۶} ز من نکر کی نگیری
مفتعلن فاعلات^{۱۷} مفتعلن فع^{۱۸}

بیش هزاران هزار گونه بلا شد
بندش بر ما برفت و حیلله روا شد
محکم از آن شد کی یار یار قضا شد
عقل جزا شد ز من کی یار جزا شد^{۱۹}
مفتعلن فاعلات^{۲۰} مفتعلن فع^{۲۱}

۱- وفی الاصل و . آ، ع، س: فاعلات و هو سه و طاهر

۲- در این قسمت نسخه - ذ، با نسخه های دیگر در تقدیم و تأخیر امثله اختلاف بسیار

۳- حاجت بذکر مطوی بودن نیست چه طی اصل است درین بحر و همه ارکان

مطوی مستعمل است مگر نادراً (شرح معیار الاشعار ص ۱۵۳)

۴- ذ: مطوی مجدوع انوری گوید، م: مجدوع ۲ ۵- م: فاعلان ۲

۶- ذ: افزایند ۷- ذ: خواننده ۸- ذ: بیت ۹- ذ: مطوی

منحور ضربین ۱۰- م: و معروفی - س: و معروفی راست ۱۱- م: جادو که

۱۲- ذ: م: بگفتم ۱۳- در س: بجای چهار بیت معروفی بیت زیر که از انوری است با تقطیع

آن آمده است

نصر فزاینده باد ناصر دین را صدر جهان خواجه زمین و زمان را

مفتعلن فاعلات^{۲۲} مفتعلن فاع ۲ مفتعلن فاعلات^{۲۳} مفتعلن فع

۱۴- در نسخه، ذ: برای تمام این چهار بیت همین تقطیع مکرر شده است و از نسخه چاپی

این تقطیع افتاده است.

ما را دل سوختست عشق و ترا دامن^۱

مفعولن فاعلان^۲ مفتعلنن فاعلن^۳

ابیات قدیم ثقیل [، «بیت مثنیٰ مختلف اجزا»^۴

آن روشنائی کی بود کشته نهان در زمین

مستفعلنن فاعلان^۵ مفتعلنن فاعلان

آنک بمشرق رسید وز طرف او [بر] دمید

مستفعلنن فاعلان^۶ مستفعلنن فاعلان

مدس مختلف اجزا

با عاشقان خوش سرا [ی] آ^۷ تندی مکن

مستفعلنن فاعلان^۸ مستفعلنن (E. 62)

ای دلبر جان ورا [ی] تندی مکن

مستفعلنن فاعلان^۹ مستفعلنن

«[مربع] مختلف الاجزاء»^{۱۰}

کوئی که ماه سماست

مستفعلنن فاعلان^{۱۱}

آن روی آن ترک بین

مستفعلنن فاعلان

«مدس احد مسبق»^{۱۲}

۱- ذ : ما را خون گشت دل تر شدت دامن

۲- س : مفعولن فاعلات - ذ : مفعولن فاعلن - م ، معتلن فاعلان - و هر سه سهواست

۳- در نسخه مطبوعه اشعار ابوالحسن اورمزدی بعد از مثال اول ابیات قدیم ثقیل آورده شده

است ۴- م - مختلف الاجزاء - ذ - افزوده : سالم صدرین مطوی موقوف ضربین

۵- س : فاعلات ۶- ذ : مفتعلن و آن سهواست ۷- م : درای ۸- س ، م : فاعلات و آن

سهواست - ذ : فاعلن ۹- ذ : مربع سالم صدرین مطوی موقوف ضربین - س : مربع

مختلف اجزاء ۱۰- م : همان ۱۱- ذ - افزوده : و تمامت این ابیات از بسیط و رجز

مستخرج میشود گاه مطوی گاه معیون گاه مقطوع و فاعلان از بسیط جزو خماسی سالم است

و از رجز مرفوع و فاعلان از بسیط مذال باشد و از رجز مرفوع مذال غرض آنکه از اول بحر

تا اینجا از بسیط و رجز بیرون آید ۱۲- ذ : مدس سالم صدرین مطوی حشوی

احد مسبق ضربین

[مسدس] مطوی مقطوع^۱

سوڈ نـدارن مرا بشیعانی
مفتعلن فاعلات^۲ مفعولن

دل بر بوزی ز من کتون جکنم
مفتعلن فاعلات^۲ مفتعلن^۳

مربع مطوی موقوف

بازۀ انده کار
مفتعلن فاعلان

خیز [و] بیار ای نکار
مفتعلن فاعلان^۴

(f. 61^b) مربع مخمون موقوف^۵

وز بر من جرا زوت
مفتعلن فعولان

دلبر من کجا زوت
مفتعلن فعولان

«مربع مطوی مکشوف» [مقطوع] [ابوالحسن^۶ اور مزدی کویند]

بیهذه کفتم من این بیهذه کویامنا
مفتعلن فاعلان^۷ مفتعلن فاعلن

کفتم نایمت نیز هرگز بیرامنا
مفعولن فاعلان مفعولن فاعان^۸

مارا کفتی میا ای^۹ | بیش بدین معدنا
مفعولن فاعلان^{۱۰} مفتعلن فاعلن

۲- آ، (مفعولن) و آن سهواست

۱- ذ، افزوده : ضرب

۴- م : فعولان ؟ ۵- ذ :

۳- باسقاط واو عاطفه در تمام نسخ خطی

۶- ذ : ملع من القطع والوقف

مربع مطوی صدرین مخبون موقوف ضربین

۸- در نسخه اصل و نسخه آ «مفتعلن فاعلان

و الطی و الکشف ۷- س: بوالحسن

مفتعلن فاعلن» و در نسخه مطبوعه «مفعولن فاعلان مفتعلن فاعلن» و در م: «مفتعلن فاعلات

مفتعلن فاعلان» و در س «مفتعلن فاعلات» مفعولن فاعلن» و در ذ - «مفعولن فاعلان مفعولن فاعلن» دارد و هو الظاهر کما یظهر من تقطیع البیت ۹- س: فاعلات ۱۰- م:

بیا ۱۱- س: مفعولن فاعلات - ذ - مفعولن فاعلن - آ، م: مفتعلن فاعلات و صحیح مفعولن فاعلان است چنانک از تقطیع بیت ظاهر است و مطابق با نسخه اصل می باشد و در صورتیکه یای آخر میای را بیندازیم و (ما را کفتی میا) بنخوانیم تقطیعش بر فاعلن نیز صحیح است چنانک در نسخه - ذ - است

تا شدم از پیش آن صنم دور
مفتعلن فاعلاتُ فعلان

دور شد از من قرار و آرام
مفتعلن فاعلاتُ مفعولان

مستس مرفوع حشو

از فرقتش آن ترک دیبا سلب
مستفعلن مفعول مستفعلن

دارد قدم مانند تازی قصب
مستفعلن مفعول مستفعلن

و این بیت از «سریع مطوی مکشوفت»^۱ بر مستفعلن مستفعلن فاعلن،

بیت مخبون اجزا^۲

وفا کن ارنه یاری^۳ توجفا مکن
مفاعلن مفاعیلُ مفاعلن

جرا همی نکارا تو جفا کنی
مفاعلن مفاعیلُ مفاعلن

و این وزن [از] هزج مستس مقبوض مکشوف^۴ است

«مربع مخبون مکشوف»^۵

همجو دو زلفکانت
مستفعلن^۶ فعولن

حلقه شدت بستم
مستفعلن^۶ فعولن

- ۱- ذ : سریع مطوی مکشوف و رجز مرفوع است ۲- ذ - افزوده :
 ۳- س ، م : باری ۴- ذ - افزوده : حشو ۵- م - افزوده :
 بیت ۶- در نسخه اصل ، م ، آ : (مخبون مطوی) دارد و ظاهر آنست
 که کلمه مطوی زائد است چه علاوه بر آنکه نسخه ذ ، ع - کلمه مطوی را
 ندارد تقطیع بیت در تمام نسخ مستفعلن فعولن است و صحیح بودن کلمه مطوی مستلزم
 غلط بودن مستفعلن است در جمیع نسخ ، و دیگر آنکه از نسخه ذ - که بجای (مربع
 مخبون مطوی مکشوف) (مربع سالم صدرین مخبون مکشوف ضریب) دارد بخوبی
 زائد بودن کلمه مطوی معلوم میشود، چه سالم بودن صدرین دلیل زاید بودن کلمه مطوی
 است و مرحوم علامه قزوینی در نسخه چاپی کلمه مطوی را صحیح دانسته و مستفعلن را به
 (مفتعلن) تصحیح نموده و نوشته اند «اصل نسخه مستفعلن دارد و این غلط است بجهت
 اینکه اگر چه تقطیع به مستفعلن نیز میتوان کرد ولی در این صورت کلمه مطوی لغو
 خواهد بود.

و آورد زی شاه ماه بیغام
مستفعلن فاعلاتُ فع لان

بیرون شد از احتراق^۱ بهرام
مستفعلن فاعلاتُ فع لان

مسدس مرفوع^۲

نیست جز غم زیار حاصل من
فاعِلن فاعلاتُ مفتعلن

رانج بی مرهمی^۳ برد دل من
فاعِلن فاعلاتُ مفتعلن

و این بیت از خفیف مخبون بیرون آید بر فاعلاتن مفاعِلن فعلن^۴

مسدس مقطوع^۵

وز جان با من نماید جز بوئی
مفعولان فاعلاتُ مفعولن^۶

از دل با من نماید جر رسمی
مفعولان فاعلاتُ مفعولن

مقطوع مسبغ^۸

ندارم از تو طمع بجز دیندار
مفاعِلن فاعلاتُ مفعولان^۹

نبینی از من رهی بجز خدمت
مفاعِلن فاعلاتُ مفعولان

«مطوی مخبون احد^{۱۰}»

کی درد جان مرا طبیبی
مفاعِلن فاعلاتُ فعلن^{۱۱}

روی مکردان ز من حبیبی
مفتعلن فاعلاتُ فع لان

«مسدس مقطوع احد مسبغ^{۱۲}» (f. 62^h)

۱- م: اختراق ۲- ذ: افزوده: صدرین ۳- ذ: بی مرهمی ۴- س: فعل
۵- م: بیت ۶- ذ: افزوده: مطوی حشوبین ۷- ذ: افزوده:

و این بیت از هزج اخرم صدرین اشتر حشوبین سالم ضربین بیرون آید بر مفعولن فاعِلن
مفاعِلن ۸- ذ: مخبون صدرین مطوی حشوبین مقطوع عروض مقطوع مسبغ

ضرب ۹- ذ: افزوده: و این بیت از هزج بدر آید مقبوض صدرین اشتر ضربین
(ظ- حشوبین) مسبغ ضرب بر مفاعِلن فاعِلن مفاعِلان ۱۰- ذ: مطوی صدر

وحشو حذ عروض مخبون ابتدا مخبول ۲ حشو حذ ضرب ۱۱- ذ: افزوده:
و این بیت از رجز مطوی مرفوع مغلوع و جزء ابتدا مخبون بیرون آید بر مفتعلن فاعِلن

فعلن وحشو ثانی فعلن مرفوع مخبون بود ۱۲- ذ: مطوی مقطوع عروض احد
مسبغ ضرب

« که بر هر دو بحر تقطیع می توان کرد^۱»

دلبر اکنون عتاب دارد با من
مفعولن فاعلات^۲ مفعولن فع
عنبر بارذ ز زلف خرمن خرمن
مفعولن فاعلات مفعولن فع

[و اگر بر مفعولن فاعلن مفاعیلن فع تقطیع کنی وزن دو بیتی باشد]

(و مسعود سعد^۳ سه بیت گفته است که دو بیت « از آن بر (هر) دو بحر تقطیع می توان کرد^۴ » جنانک^۵)

عهدی کردم کی تا بر تو نایم
مفعولن فاعلات مفعولن فع
نه بشوشم ز رود سازان نعمت
مفعولن فاعلات مفعولن فع
حرمت روی تو را نبینم لاله
مفعولن فاعلات مفعولن فع
بوسی اندم بران^۶ عقیقین شگر
مفعولن فاعلات مفعولن فع
نه بشانم ز می کاران ساعر
مفعولن فاعلات مفعولن فع
حشمت^۷ بوی تو را نبویم عنبر
مفعولن فاعلات مفعولن فع

[دو بیت نخستین را (۱) کر بر مفعولن فاعلن مفاعیلن فع (f. 63) تقطیع کنی

از بحر هزج باشد و بیت سوم جز بر منسرح تقطیع نتوان کرد لاجرم مغلطه ایست^۸

کی مردم را بدان امتحان کنند و کسی که در عروض ماهر نباشد بنماید کی این بیت

نه از آن بحرست ، و فع^۹ در منسرح منحور باشد و در هزج ابتر^{۱۰}]

۱- ذ : که هم از پنج بحر منسرح و مضارع و مجتث و رمل و هزج مستخرج شود

و بیت این است ۲- ذ : افزوده : سلمان ۳- آ، ع : سطر بین ()

را ندارد ۴- ذ : اولین آنرا ازین پنج بحر استخراج توان کرد و بیت آخرین

منسرحست - در س : افزوده شده : شعر ۵- م : یا بر ۶- ذ : بدان

۷- م : چشمت ۸- م : آنست ۹- م : و رفع ۱۰- در س : افزوده شده : والسلام

و قوافی منسرح متبذل نشود و در اعاریض آن فاعلن و فاعلان بهم [شاید]
 وفعولن وفعولان بهم [آید] - (رفع و فاع بهم شاید) و [بیش ازین گفته ایم کی]
 خرشیدی بیستی گفته است و قطع و طی در مصراع اول بکار داشته است و طی تنها
 در مصراع دوم و ضرب و عروض را منحور گردانیده (۱۶۳) تا مصراع اولین آن
 بروزن دو بیستی آمده است جنانک^۲

تا کی کربی ز عشق و تا کی نالی	سوز ^۳ ندارد کربستن چه سکالی
مفعولن فاعلات مفعولن فع	مفتعلن فاعلات مفتعلن فع

[و چون تاء فاعلات با مفعولن بیوندی^۴ و کوئی مفعولان فاعلات مفعولان فع بر
 وزن مفعولن فاعلن مفاعیل فع وزن دو بیستی باشد] و دیگری بك بیت گفته است

۱- چند سطر که در ذیل نگاشته میشود در متن نسخه ذ افزوده شده و ظاهر است
 که کاتب از خود اضافه نموده و از اصل کتاب نیست و برای آنکه خالی از فائده نبود
 ذکر شد: (و این بیت رجز مربع مخلوع است و از مضارع اخرب بیرون آید بر مفعول
 فاعلاتن و هر بحر که مفعولات جزو آن باشد از بحر دیگر مستخرج شود از برای
 آنکه جزو سالم مفعولات در هیچ شعری نیست و اگر بتکلف بیاورند تا مطبوع بود
 و شعر بهروریکه مفعولات جزو آنست گفته اند بمزاحفات آن گفته اند و تمامت از احیاف
 مفعولات از از احیاف مفاعیلن و مستعلن و فاعلاتن بیرون آید و هجیک از از احیاف آن
 نیست که از اجزاء دیگر مستخرج نیست اما غرض واضح عروض از جزو مفعولات آنست
 که خواسته تا از دایره مشبیه شش بحر سریع و منسرح و خفیف و مضارع و مقتضب
 و مجتث بیرون آید و اگر مفعولات باشد این شش بحر از يك دایره بیرون نیاید و الا
 هیچ فائده دیگر از مفعولات حاصل نیست قال الابدالی الاجزاء التي تنرکب منه الشعر
 سبعة: جزوان خماسیان و هما فعولن و فاعلن و خمسة سباعية و هي مفاعلتن و متفاعلن
 و مفاعیلن و مستعلن و فاعلاتن و لیس مفعولات منها عند الجوهري و بدانکه قوافی
 ۲- فقط در نسخه ذ - است
 ۳- ذ - که از پنج بحر يك مصراع اولش
 مستخرج شود و مصراع دوم بجز از منسرح مستخرج نشود و در اول کتاب آن نموده شد
 و بیت این است (رجوع شود بصفحه ۲۹) ۴- م: سودی ۵- م: پیوندی

صبا دوش آورید بمن بوی زلف یار
جهان کشت مشک بوی زلفین آن نکار
مفاعیل فاعلات^۱ مفاعیل فاعلان^۲
مفاعیل فاعلات^۱ مفاعیل فاعلان^۲

(E^a₆₄) مثنی [مکفوف (مقصور^۳)] محذوف

بیامد بهجره مست نکارین^۵ و در بزد
مفاعیل فاعلات^۱ مفاعیل فاعلان

لطافت نمود دوش سمن بر برون ز حد^۴
مفاعیل فاعلات^۱ مفاعیل فاعلان^۲

مسنس مکفوف مقصور

شدر لفظ لاله چهر سمن بوی
مفاعیل فاعلات مفاعیل

بنا میزد ای نکار بری روی
مفاعیل فاعلات مفاعیل

مسنس^۷ محذوف

دل دشمنان جاه تو خسته
مفاعیل فاعلات فاعلان^۸

خرامیندن تو باز خجسته
مفاعیل فاعلات فاعلان

[ابیات اخرب، مثنی [اخرب^۹

وی کوهر شریف مقصود نسل آدم
مفعول^{۱۰} فاعلاتن مفعول^{۱۱} فاعلاتن

ای رایث رفیعت بنیان نظم عالم
مفعول^{۱۲} فاعلاتن^{۱۳} مفعول^{۱۴} فاعلاتن

[مثنی [مکفوف اخرب^{۱۵}

۱- ذ : فاعلان ؛ ۲- س، م : فاعلات و آن غلط است ۳- آ : عوض فاعلان

مفاعیل دارد و آن غلط است و- م : فاعلات دارد و آن نیز غلط است ۴- نسخه- س، آ :

ندارد ۵- س : نگارین مست ۶- س : فاعلات ؛ ۷- ذ ، افزوده : مکفوف

۸- از مسنس مکفوف مقصور تا این موضع در نسخه - ذ - پس از بیت «ای ماه خندخندان»

آمده است ۹- افزوده صدر بن سالم ضربین ۱۰- ذ، افزوده : سالم ضربین

«اخرِبُ مُسْبِغٌ حَشْوٌ»

ای ماه خند خندان ای سروناز نازان^۴

مفعول فاعلیان مفعول فاعلیان

با روی تن درستان با چشم دردمندان

مفعول فاعلیان مفعول فاعلیان

مسدس اخرِبُ «مکفوف»^۳

گریبان ز حسرت تو جو باران من

مفعول فاعلات مفاعیلن (f.a)^۵

ای کرده کرد ماه ز شب خرمن

مفعول فاعلات مفاعیلن

«اخرِبُ مکفوف محذوف»^۴

ای خون من گرفته بگردن

مفعول فاعلات فعولن

تا چند ازین مجادله کردن

مفعول فاعلات فعولن

ابیات قدیم ثقیل^۵ مثنی اخرِبُ مکفوف مسلوح

صبرم دهاد در غم او کرد کار

مفعول فاعلات مفاعیل فاع

عاشق شدم بران بت نا ساز کار

مفعول فاعلات مفاعیل فاع

| مثنی | مطموس

کندر غمانش سوخته^۷ کستم چکر

مفعول فاعلات مفاعیل فاع

آن خوب روی دلبر بیداز کر

مفعول فاعلات مفاعیل فاع^۸

۱- ذ: مثله ۲- اصل نسخه و - م - آ - «پازیازان» دارد

۳- ذ: افزوده: صدرین مکفوف حشون سالم ضربین ۴- ذ: اخرِبُ صدرین مکفوف

حشون معذوف ضربین ۵- ذ- افزوده: مهجور الاستعمال قدما گفته اند بیت

۶- ذ- افزوده: اخرِبُ مکفوف ۷- ذ- غمش سوخته ۸- آ: فاع؛

۹- م: فاعلان؟

ای خنجر مظفر تو بشت ملك عالم
مفعول فاعلات مفاعیل فاع لاتن
[مثنی] اُخرب مقصور^۳

وی کوهر مطهر تو روی نسل آدم
مفعول فاعلات مفاعیل فاع لاتن^۱

ای عید دین و دولت عیدت خجسته باز
مفعول فاع لاتن مفعول فاعلان

ایامت از حوادث ایام رسته باز
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان

(f. b) [مثنی] اُخرب < مکفوف محذوف

ای بارگاه صاحب عادل خود این منم
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان^۴
[مثنی] اُخرب^۴ محذوف

کز قربت تولاف زمین بوس مبرزم
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان^۴

مست شبانه بوزم^۵ افتاده بی خبر
مفعول فاع لاتن مفعول فاعلان
[اُخرب مکفوف مقصور ظهیر گوید

دی در اناغ^۶ خویش کی دلبر بکوفت در
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان

کیتی کی اولش عدم و آخرش فناست
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان

در حق وی کمان نبات و بقا خطاست
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان^۷

[مثنی] اُخرب^۸ مسبوح

آرایش مه دی سرما و برف و باران
مفعول فاع لاتن مفعول فاعلیان

خاصه بشهر غزنین و اطراف کابلستان
مفعول فاعلیان مفعول فاعلیان

۱- این تقطیع مخالف است با آنچه مصنف در (f. ۱۷۴) گفته است که بناء این تصیده

بر مفعول فاع لاتن مفعول فاع لاتن است مکرر يك (بیت) که در آنجا مذکور است.

۲- ذ - افزوده: مکفوف مقصور حشو اول سالم ۳- س: فاعلان؟ ۴- ذ -

افزوده: سالم حشو مکفوف ۵- ذ - افزوده: و ۶- س، ذ: وثاق

۷- این سه سطر فقط در نسخه - ذ: افزوده شده است ۸- ذ - افزوده: ضرب

و بهمه حال یکی ازین هر دو ساقط « باید کرد و یکی ثابت داشت^۱ » و شاید کی

هر دو بهم جمع شوند یا هر دو بیفتند

[بیت] مدس مکفوف مطموس

بود از یار بی وفا نخوش

دل از یار بی وفا بکش

مفاعیل فاعلات^۲ فع

مفاعیل فاعلات^۲ فع

« مدس مخنق مقصور^۳ »

جابهك سوار شیرین رفتار

ترکان نغز^۴ نیکو دیدار

مفعول^۵ فاعلاتن مفعول^۶

مفعول^۷ فاعلاتن مفعول^۸

مربع مکفوف مقصور

سیه چشم بوسید^۹

مرا گشت بی حدید

مفاعیل فاعلان

مفاعیل فاعلان

مدس مقبوض^{۱۰}

جفا مکن کر توانی بجای من

همی کنم مهربانی بجای تو

مفاعیل^{۱۱} فاعلاتن مفاعیلن (f. 66^a)

مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن

و این وزن^{۱۲} اگر منتن گویند متناسب^{۱۳} تر آید جنانك شرف الدین^{۱۴} شفروه

اصفهانى گفته است^{۱۵}

بجشمت ای روشنایی کی بی تو بس بی قرارم

مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن

۱ - نسخه مطبوعه: باید و یکی ثابت ۲ - ذ: اخرب صدرین سالم حشوبین مخنق مقصور

ضربین ۳ - در تمام نسخ خطی «ترکان نغز» و در نسخه اصل: ترکان زفر - و نسخه

مطبوعه ترکانه زفر - و زفر یعنی دهان ۴ - ذ: ابوسعید؟ ۵ - ذ:

افزوده: سالم حشوبین ۶ - م: مفاعل و آن سهواست ۷ - ذ: افزوده:

را ۸ - ذ: مناسب ۹ - م، ذ: افزوده: الدین - و نسخه چاپی این

کلمه را ندارد ۱۰ - س: اصفهانى راست - ذ: افزوده: بیت

و در این وزن اگر بجای خرب خرم استعمال کنی * بروزن دو بیٹی باشد
جنانك^۱ :

آن دلبر از بلا نمی برهیزد هر روزم فتنه‌ی همی انگیزد
مفعولن فاعلات مفعولن فع مفعولن فاعلات مفعولن فع

اگر^۲ [این وزن را | بر مفعولن فاعلن مفاعیلن فع تقطیع کنی از « بحر
هزج^۳ » باشد و فع^۴ درین بحر مطمئوس است] از فاع لاتن و | در هزج ابتر
[ست از « مفاعیلن^۵ »]

« مدس مخنق^۶ » دختر کعب گفته است |^۷

آن خوب روی جابك مهمانك
مفعول^۸ فاع لاتن مفعولن (f. 65)

[ورود کی گفته است] مدس مسبخ^۹

بل ناخوریم^{۱۰} باده کی مستانیم
مفعول^{۱۱} فاعلات^{۱۲} مفاعیلان
دیوانگان بیس مان خوانند
مفعول^{۱۳} فاع لاتن مفعولان

و درین بحر مراقبتت میان نون فاعلاتن و میم مفاعیلن کی بعد از آن آید

-
- ۱- ذ : از پنج بحر مضارع و منسرح و مجث و رمل و هرج بیرون آید
 - ۲- م - فاعلان ۲ - س : فاعلاتن ۳- ذ : واکر ۴- ذ : وزن رباعی ۵- م :
 - ۶- فاعلن معا و در نسخه - ذ : از (اگر) دو - سطر قبل تا اینجا قبل از مثال وزن دو
بیٹی (آن دلبر) آورده شده است ۶- و آخر صدرین سالم حشون مخنق ضربین
 - ۷- م، افزوده است : ورود کی گفته است، و آن زائد و سهو کاتب می باشد ۸- ذ :
 - ۹- مدس اخرج صدرین مکفوف حشومسبخ عروض اخرج ابتدای سالم حشومسبخ مسبخ ضرب
شعر ۹- ذ - بل ناخوریم - نسخه مطبوعه : بل ناخوریم
 - ۱۰- م : فاعلان ۱۱
۱۱- آ : فاعلات و آن سهو است ۱۲- ذ - افزوده : و عکسه

که در این بحر افتد چهارست طی و خین و قطع و رفع و اجزاء منشعبه آن از

اصل مفعولات سه است: فاعلات مفاعیل مفعول

[مطوی مخبون مرفوع]

و از اصل مستفعلن دو است: مفتعلن مفعولن

[مطوی مقطوع]

بیت مستعمل درین بحر مربع است^۱

کو چرا نه خوش منشی

فاعلات مفتعلن

ترك خوب روی مرا

فاعلات مفتعلن

^۲ مربع مطوی مقطوع

جون مرا سمر کردی

فاعلات مفعولن

از وفا چه بر کردی

فاعلات مفعولن

^۳ مربع مخبون

یکی کوزک سفری^۴

مفاعیل مفتعلن

همی دل ز من ببرد

مفاعیل مفتعلن

^۴ مربع مطوی سالم ضرب و عروض

ورنه جان زتن بکسلم

فاعلات مستفعلن

دست باز دار از دلم

فاعلات مستفعلن

بیت مشقن مطوی

بجانت ای زندگانی کمی بی تو جان می سپارم

مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن

و [بعضی از متقدمان] بر اجزاء اصلی این بحر ایات گفته‌اند و بسبب عدم

تناسب ارکان بی ذوق است

بیت مثنوی سالم

بسنبل جون مر سمن را پیوشانیدی نکوئی^۱

مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن

بیفزودی ای مشعوز ز که آمختی نکوئی^۲

مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن

بیت مثنوی سالم

نبیند کس چون سلیمان بن ناصر

مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن

بکیتی در از مسلمان و از کافر

مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن

مرّبع سالم

ز زلفین^۳ داستانش

مفاعیلن فاعلاتن

دلم برد آن کاستانش

مفاعیلن فاعلاتن

بحر^۴ مقتضب (f. 66)

اجزاء آن از اصل مفعولات^۵ مستفعلن دوبار فاعلات مفتعلن آید^۶ و از احیای

۱ - نسخه مطبوعه و نسخه اصل، م، آ: پوشیدی تو نکوئی - و در نسخه - ذ -

ع - پوشانیدی
۲ - نسخه مطبوعه: آمختی، و صحیح بملاحظه وزن شعر
آمختی است که مطابق نسخه - ذ - است، کذا فی الاصل و علاوه بر اضطراب معنی قافیه این

بیت صحیح نیست
۳ - س، م، آ: وزلفین
۴ - ذ - افزوده: سوم

۵ - ذ: مستفعلن مستفعلن فاعلات مفتعلن دوبار آید

هار بوذ معشم خزان يودي کی شاذ بوذ رويم نکسار من
مفاع لن فعلاتن مفاع لن مفاع لن فعلاتن مفاع لن

واين بيت سدس محث است بيه ، بيت سالم

رخيز جانا بن ده ان حام می کز نور او ماہرا باشد روشني

مستفع لن فاعلاتن مستفع لن مستفع لن فاعلاتن مستفع لن (۱۴۸)

واين نير سدس محث است بر اصل دايره عجم ، بحر هفتم بحر اصم

واجزاء ان دو بار فاع لاتن معانين فاع لاتن واخف ابیات بيب محولست

عجمي ترك من رفت نرفت رعم عشق او حور و دردم

فعالن معاعلن فعالن فعالن مفاعلن فعالن

واين سدس حفيف است بی تغير وحوں واصع اين بهجور بناء

فاع لاتن درين بحر بر وتد مفروق و دو سبب بهاده است بايستي کی الف

فاع لاتن را جہن نکردي کی جہن ار اراحيف اسبابست در همه اشعار ،

وبيت محق

سري جو بين ميخی آهنين عاشق مسکين حورن شکد اين

فعالن مفعولن فاعلان فاعلاتن مفعولن فعالن

واين بيت سدس رمل مشث مقصودست ، بحر هشتم بحر سابع

اجزاء ان دو بار مستعان مفعولات مفعولات واخف ابیات آن بيب مطوي

است

اي بتك ماه روي حور راد ياده تن ده برك نامداد

مفتعلن فاعلات فاعلان مفتعلن فاعلات فاعلان

ای نشسته غافل و بر کف نهاده رطل زری
 فاعلات مفعلمن فاعلات مفعلمن

هیچ انده و غم آن روز باز بس نخوری
 فاعلات مفعلمن فاعلات مفعلمن

مسدس مطوی (f. 67^a)

در گذشت^۱ آنج ز من دیده بود
 فاعلات مفعلمن فاعلان^۲

آن بزرگوار ملک فضل کرد
 فاعلات مفعلمن فاعلان^۳

داری همی از جفا اندر عنا
 مفعول^۴ مستفعلن مستفعلن

مسدس مرفوع بر ترتیب دایره عرب
 ای سعتری بیهذه تا کی مرا
 مفعول^۵ مستفعلن مستفعلن

بحر^۶ مجتث

(اجزاء آن از اصل مستفع لن) فاعلاتن چهار بار مفاعلهن فاعلاتن آید و زحاف

این بحر^۷ نه است خین و شکل و قصر و حذف و رفع و جحف و اسباع و تشیث^۸

و سلم و اجزاء منشعبه آن از اصل مستفع لن سه است

مفاعلهن فاعلهن مفاعلهن

مخبون مرفوع مشکول

و از اصل فاعلاتن نه [است]

۲- نسخه چاپی وس، م، ذ: در گذاشت

۱- م: فاعلان و آن سهواست

نسخه - آ- در گذشت ۳- س: فاعلات ۴- ذ- افزوده: چهارم ۵- تمام

واوهای عاطفه در این سطر از نسخه - ذ: ساقط شده است

و سبب^۱ ثقل سدس درین بحر^۲ آنست کی ارکان آن در مشتمن منتظم بود
بر دو^۳ وتد و فاصله‌ی و سببی و دو وتد و فاصله‌ی و سببی و در سدس فاصله
و سبب^۴ از آن ساقط شد و نظم آن بر دو وتد و فاصله‌ی و سببی و دو وتد قرار
گرفت و تناسب از آن زایل گشت^۵ و «اگر سببی بر آن افزایند | یا | وتدی
مفروق موقوف سبکتر نماید | از بهر تناسب اسباب | جنائک درین بیت^۶ مجحوف
است^۷».

اسیر محنت آن روی چون نکارم
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع
بگرد فرقت او تلخ^۸ روزگارم
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع
[و جنائک درین بیت] «سبغ است»^۹

بکاست صابری و آب دیده بفروز
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فاع
دل از نشاط نهی گشت و تن بفرسود
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فاع (f. 68)^b

و بیش ازین گفتدایم کی بعضی عروضیان فع را بر ماقبل آن می افزایند
و آنرا توسیع می خوانند و تقطیع بیت اول بر مفاعلن فعلاتن مفاع لاتن می کنند
و آنرا ضرب موسع می خوانند | و همچنین فاع را بر ما قبل می افزایند و آنرا تضفیت
می خوانند | و تقطیع «بیت سبغ»^{۱۰} بر مفاعلن فعلاتن مفاعلاتان می کنند و آنرا
ضرب مضقی می خوانند

۱- م : و سببی ۲- ذ : از زوده : بواسطه ۳- نسخه چاپی :
و بردو - وار آن زائد است و آ، ع، م : ندارد ۴- ذ : و سببی
۵- ذ : و هر آینه تناسب ارکان زایل گشت ۶- م : بحر ۲ ۷- ذ :
بیت مخبون مجحوف ضریب است ۸- در این نسخه همه جاعوض تلخ «تلخ» نوشته
شده است و چون یقین شد که کاتب قصداً و عمداً این طور نوشته آنرا تغییر ندادیم

- چون در تمام نسخ خطی دیگر تلخ بود بدین سبب متن به «تلخ» تغییر داده شد

۹- ذ : مخبون مجحوف سبغ ضریب ۱۰- ذ : بیت دوم

[و] مخبون اصلم ضرب و عروض^۱

زهی زعدل تو خلق خدای آسوده
[مفاعِلن فعلاَتِن مفاعِلن فعِلن]

زخسروان جوتوئی در زمانه نابوده^۲
[مفاعِلن فعلاَتِن مفاعِلن فعِلن]

«مَثَمَن مَشَعَث^۳ اصلم مسبغ عروض مقصور ضرب^۴»

بر من آمد خورشید نیکوان شیکر
مفاعِلن مفعولن مفاعِلن فعِلان

بقدر جو سرو بلند و برخ جو بدر منیر
مفاعِلن فعلاَتِن مفاعِلن فعِلان

مربع مخبون (۱.۶۹)

جفا مکن کی نباید
مفاعِلن فعلاَتِن

رهی مکن کی نباید
مفاعِلن فعلاَتِن

«مربع مقصور^۵»

دلم بتو هست شاذ
مفاعِلن فاعِلان

ترا ز من نیست یاذ
مفاعِلن فاعِلان

«ابیات قدیم ثقیل^۸» بیت مسدس مخبون

بهار بود بجشتم خزان و دی
مفاعِلن فعلاَتِن مفاعِلن

کی شاذ بود برویم نکار من
مفاعِلن فعلاَتِن مفاعِلن

۱- ذ: ضربین

۲- م: نبوده

۳- این بیت در نسخه آ تقطیع

ندارد ۴- س: اشعث

۵- ذ: بیت مخبون مشعث حشو اصلم مسبغ عروض،

مقصور ضرب، انوری کوید

۶- آ، ع، م: فعِلان و آن سهواست ۷- ذ:

مخبون صدرین مقصور ضربین

۸- ذ: ابیات نا مطبوع که قدما کفه و بواسطه

بی ذوقی مهجور الاستعمال است

دو چشم آهورد و ز کس شکفته بیار	مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن
مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن	مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن
کمان بابلیان دیدم و طرازی تیر	مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن
مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن	مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن
ترا بسروین ^۱ بالا قیاس نتوان کرد	مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن
مفاعِلن مفعولن مفاعِلن مفعولن	مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن

[و اگر میم مانند مشدد در لفظ آرند جزو مشکول^۲ مخبون باشد جناتک :

شب سیاه بدان زلفکان تو ماند	مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن
مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن	مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن

« و همانا او چنین گفته باشد اگر چه هر دو ناخوش است و با ناخوشی وزن بیشتر قوافی آن شایکان است و چون صاحب طبیعی^۳ خواسته است کی برین شعر راهی سازد این زحاف از آن بیرون برده است تا برین نسق می خوانند^۴ »

شب سیاه تو کوئی بزلفکان تو ماند

سبید روز بیا کی بدان رخسان تو ماند

عقیق را جو بسایند نیک سوده کران

جونیك سوده شونهم بدان لبان تو ماند (f. 69)^b

[کمان بابلیان دیدم و طرازی تیر کی بر کشیده شونهم بابروان تو ماند]

۱- م : تورا سروین ۲- س : فعلان ۳- م : طبع ۴- ذ : عبارت

این نسخه چنین است: غیر آنکه وزن ناخوش است بیشتر قوافی شایکان است و اصطلاحی بنایت

بدی (کذا) اما اگر میم مانند مشدد در لفظ آید جزو مشکول مخبون گردد و وزن خوشتر

شود و صاحب طبیعی خواسته است که راهی بدین شعر ساخته است (کذا) و این زحاف از

آن پرده تا بدین نسق میخوانند شعر.

بیت مشتمل بحجوف^۱کتون کی بردی باری بندو^۲ چه کردی

سیاه جشما این دل چکونه بردی

مفاعِلن مفعولن مفاعِلن فع

مفاعِلن مفعولن مفاعِلن فع

بیت مشکول

ازان جهنت یارا کی درد دلم فزاید

ترا دل من نکارا بهیج نمی کراید

مفاعل^۳ فاعلاتن مفاعل^۴ فاعلاتنمفاعل^۳ فاعلاتن مفاعل^۴ فاعلاتن

و این بیت با آنک شکل در مستفعلن^۱ از ازاحیف بفیل اشعار عربست بسبب
انتظام آن بر و تدی و فاصله‌ی و وندی و سببی سناکنر از ابیات متقدمست، و این
ترکیب وزن وافر مرتب معطوفست^۲ بر مفاعلتن^۳ فعولن مفاعلتن فعولن و دقیق غزلی
| مشکول | گفته است و بعلت بی انتظامی ارکان و اختلاف اجزا | در قبول طبع
بدین بیت | نسبتی ندارد^۴ | و | غزل اینست

سبید روز بیا لی رخان تو ماند^{۱۱}شب^{۱۰} سیاه بدان زلفکان تو ماندمفاعِلن فاعلاتن مفاعل^{۱۳} فعولن (f.a)مفاعِلن فاعلاتن مفاعل^{۱۳} فعولن

که آبدار بود با لبان تو ماند

عقیق را جو بسایند نیک سوده کران

مفاعِلن فاعلاتن مفاعل^{۱۴} فعولن

مفاعِلن فاعلاتن مفاعِلن فعولن

کل شکفته بر خسار کان تو ماند^{۱۲}

بیوستان ملوکان هزار کشتم بیش

مفاعِلن فاعلاتن مفاعل^{۱۵} فعولن

مفاعِلن فاعلاتن مفاعِلن فعولن

۱- م: مشب؟ ۲- ذ: مخبون صدرین مشمت حشوبن مجحوف ضربین

۳- ذ: بوی ۴- س: مفاعِلن؟ ۵- م: مفاعِلن و آن سهواست ۶- م: مستفع

آن؟ ۷- م: معطوف؟ ۸- آ، ع: مفاعِلن؟ ۹- ذ: ذوقی ندارد

۱۰- م: شبی ۱۱- ذ: سفید روز بیا کی بدان رخان تو ماند ۱۲- س: مفاعِلن

۱۳- س: فعولن ۱۴- ذ: کل شکفته بشو بی بیان تو ماند ۱۵- م: فعولن و آن سهواست